میقات حج

۶۲

بسم الله الرحمن الرحیم

میقات حج

نویسنده:

نادر سلیمانی بزچلوئی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

میقات حج-جلد ۶۲

مشخصات کتاب

سرشناسه : سلیمانی، نادر، - ۱۳۳۹

عنوان و نام پدیدآور : میقات حج/ نویسنده نادر سلیمانی بزچلوئی

مشخصات نشر : تهران: نادر سلیمانی بزچلوئی، ۱۳۸۰.

مشخصات ظاهری : ص ۱۸۴

شابک : ۹۶۴-۳۳۰-۶۲۷-۰۰۵۴۵۰۰ریال

یادداشت : عنوان دیگر: میقات حج (خاطرات حج).

یادداشت : عنوان روی جلد: خاطرات حج.

عنوان روی جلد : خاطرات حج.

عنوان دیگر : میقات حج (خاطرات حج).

عنوان دیگر : خاطرات حج

موضوع : حج -- خاطرات

موضوع : سلیمانی، نادر، ۱۳۳۹ - -- خاطرات

رده بندی کنگره : BP۱۸۸/۸/س۸۵م۹ ۱۳۸۰

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۳۵۷

شماره کتابشناسی ملی : م۸۰-۲۵۲۴

ص: ۱

اشاره

ص: ۲

ص: ۳

ص: ۴

سرّی از اسرار حج

ص: ۵

در متون اولیه دینی؛ یعنی آیات و روایات، گاه صریح و گاه به صورت اشاره، به اسرار عبادات پرداخته شده، بر این اساس، دانشمندان مسلمان، با الهام از آنها، یکی از مهمترین موضوعات پژوهش وتحقیقات خود را «بررسی اسرار عبادات» قرار داده‌اند. یکی ازکسانی که به این موضوع پرداخته، حکیم قائنی است.

میرزا ابو جعفر کافی بن محتشم بن عبد الملک بن محمد بن نظام الدین قائنی دُرخچی، فیلسوف خراسانی، از فلاسفه عصر صفوی درقرن یازدهم هجری قمری است. او از شاگردان میرفندرسکی (متوفای ۱۰۵۰ ق.) و معاصر شیخ حرّ عاملی (متوفای ۱۰۳۳ ق.) است

وی دارای ۹ اثر و تألیف است؛ از جمله، مجموعه شعری دارد به نام «خردنامه» و مهمترین اثرش «التسهیل» است. و نیز رسالهای دارد به نام «اسرار العباده» که درباره حقیقت نماز، احکام و ... نوشته و آن را در پنج فصل سامان داده است. (۱)

بخشی از فصل پنجم آن، در «اسرار حج» نوشته شده، که این نوشتار، ترجمه و شرحی از آن است. امیدکه اهل معرفت را مفید افتد! (۲)

۱- از جمله نوشته‌هایی که به اسرار عبادت پرداخته اند، عبارت اند از:

* اسرار الأحکام، آقا نجفی متوفای ۱۳۳۱ ق.

* اسرار البسمله، محمد مهدی تنکابنی

* اسرارالحجّ، احمد نراقی متوفای ۱۲۴۵ ق.

* اسرار حج، سید کاظم رشتی متوفای ۱۲۵۹ ق.

* اسرار الحج، ابن ابی جمهور رحائی

* بهار اسرار حکم، ملا هادی سبزواری متوفای ۱۲۱۲ ق.

* اسرار الزکات و الصوم و الحج، عبدالوحید استر آبادی

* اسرار الصلاهٔ، جمال الدین حلی ۸۴۱* اسرار الصلاهٔ، میرزا جواد ملکی متوفای ۱۳۴۴ ق.

* اسرار الصلاهٔ، حضرت امام خمینی

* اسرار الصلاهٔ شهید ثانی

* اسرار الصلاهٔ علی اکبر کرمانی متوفای ۱۲۷۰ ق.

۲- حکیم قائنی، رسائل عرفانی و فلسفی، تهران- شرکت انتشارات علمی فرهنگی، ص ۱۲۲

ص: ۶

سه نکته، به عنوان پیش نیاز بحث:

۱. سرّ اسرار:

در عالم، اهل معرفت را دو قسم نموده‌انـد؛ یکی عالم عِلوی و عالم غیب و ملکوت، و دیگری عالم ملک و شـهادت، و عالم ملک و شهادت را نردبان ترقی برای صـعود به عالم ملکوت دانسـته‌اند و پیمودن راه راست و صـراط مستقیم عبادت، از همین ترقی و صعود می‌باشـد که گـاهی از آن تعبیر به «دین» می‌کننـد و گـاهی به «منزل هـدایت» تعبیر می‌شـود و اگر میـان این دو عـالم، پیوسـتگی و مناسـبت نباشـد، ترقی از یکی به دیگر ی امکان پذیر نیست و از این جهت چیزی در این عالم نیست مگر اینکه نمونه و مثالی از آن عالم است. (۱)

و از جمله «ارواح»، چون از عـالم غیب و ملکوتانـد، به نوعی تنزّل از آن عـالم نمودهانـد و به این عالم در آمدهانـد و این عالم برای آنـان تنـگ و کوچـک است و گفته‌انـد ظـاهر این است که «ارواح» بـا اینکه از عالم مجرّد «و سـعه» و «انبساط» و «انکشاف» و عـدم «غیبوبتنـد» و عـاری از انفعالاـت و تـأثرات و آلام، و به قرب حق نایل و فعّال مایشاء و خلّاق ما یریـد انـد، در دنیا که به اضـداد اینها مبتلایند، «غریب» اند و در بدنها که غشاء تنگی و ضیق و حجاب است زندانی خواهند بود. (۲)

و «احکام» نیزچون ارواح، تنزّل از عالم بالا است و عبادات و از جمله «حـج»، چون دیگر موجودات و پدیـده‌ها، از خزائن غیب الهی نـازل شـده است؛ چنـانکه فرموده است: (وَ إِنْ مِنْ شَیْءٍ إِلَّا عِنْدَنا خَزائِنُهُ). (۳) هرچـه هست خزائن آن نزد مـا است و هماننـد سـایر موجودات، به واقعیتهای تنزّل یافته از مخازن «غیب» متکی است. پسکسـیکه این امور عبادی را بشـناسد و به آنها عمل کند، به ریشه آنهـا، که همان مخزن غیب است، می‌رسـد. (۴) و حتی در مورد الفـاظ چنین تنزّلی گفته‌انـد که «الفـاظ» تنزّل وجودی معـانی عـالم ملکوت‌انـد و گفته شـده مردم در خوانـدن قرآن و ادعیه دو گونه‌انـد؛ یکی آن کس که حقـایق را از راه الفـاظ می‌نگرد، چه بسا از بسیاری الفاظ بسیاری معانی را توهّم می‌کند و دیگری آن که حقایق برایش آشکار و روشن شده است، معانی را اصل و الفاظ را تابع قرار می‌دهد.

بنابراین، «حـج» عبادتی مرکب از فعل و قول و حرکت و وقوف و انفاق و پر از راز و رمز است و از چنان اهمیتی برخوردار است که فروع دیـن محسوب میشـود و طبـق آیـه کریمـه: (... وَ لِلّهِ عَلَی النّاسِ حِجُّ الْبَیْتِ مَنِ اسْتَطاعَ إِلَیْهِ سَبِیلًا وَ مَنْ کَفَرَ فَإِنَّ اللهَ غَنِیٌّ عَنِ الْعالَمِین) (۵) ترک حج نوعی کفر تلقّی می‌گردد.

و لـذا فهم و درک عمیق چنین عبـادت بزرگی، بسته به شـناخت درست این تنزّل از عـالم بالاـ است و تـا رموز و اشارات آن معلوم نگردد، حقیقت آن روشن نمی‌شود و با توجه به آنچه گفته شد، فهم و درک آن دسته از روایات روشن می‌شود که گفته‌اند: کعبه، در موازی بیت المعمور، در عرش قرار دارد و کعبه تمثیلی از عرش است که فرشـتگان بر محورش می‌گردند و درموازات آن ساخته شـده است (۶) و طواف خـانه خـدا در زمین تشـابهی بـا آن دارد. همچنـانکه درعـالم قـدس و ملکوت، فرشـتگان بر محور عرش در گردش‌اند، آدمیان نیز در زمین بر گِرد کعبه میچرخند.

نـا گفته نمانـد، اینگـونه سرّها و رازهـا، خود سرّ و رازی است که جز از زبـان پیـامبر اعظم (ص) و امامـان معصوم (علیهم السـلام) نمی‌تـوان شـنید که آنـان سرّ الله و مسـتودع علم الهیانـد وگرنه ترّهـات صـوفیه و اقوال بـاطنیه را وزن و بهـایی نیست و راه به جـایی نمی‌برد.

۲. سلوک از کالبد اعمال و الفاظ به رژفای معانی

تعالیم دین برای سیر انسان در جهت تعالی و رسیدن او به عالم برین است؛ چنانکه خداوند فرمود: (وَ إِلَی اللهِ تُرْجَعُ الأُمُور) (۷)، (إِنَّا لِلّهِ وَ إِنَّا إِلَیْهِ راجِعُون). (۸)

بایـد گفت زنـدگی بشـر در دنیا جز کوششـی در جهت «شدن» و «صـیرورت» به سوی «الله» نیست؛ (أَلا إِلَی اللهِ تَصـیرُ الأُمُور)؛ (۹) و حیات انسان جز تکاپویی در مسیر به فعلیت در آوردن امور بالقوه نیست و این همان «صیرورت» است که در سیر وسفر ظاهر و باطن حاصل می‌شود.

سفر دو گونه است؛ یکی به «تن»، که جابه‌جایی تن است و انتقال از مکانی به مکانی، و دیگر، سفر به «دل» است، و آن از صفتی به صفت دیگر در آمدن است (۱۰) و این سـفر در باطن؛ یعنی حرکت از خودِ «فروتر» به خودِ «برتر»، و انتقال از «بودن» به «شدن» و از وجود نازل وضعیف به وجودی برتر و قوی رسیدن و به تعبیری، از وجود بالقوه به وجود بالفعل و عالی رسیدن.

۱- غزالی، مشکات الأنوار، ترجمه دکتر زین الدین کیانی نژاد، چ شرکت سهامی انتشارات، ۱۳۶۳، ص ۴۹

۲- ملاصدرا، شاعر، ترجمه بدیع الملک میرزا عماد الدوله، چتهران، کتابخانه طوری، ص ۲۰۴

۳- حجر: ۲۰

۴- آل عمران: ۹۷

۵- برای خدا حج آن خانه بر کسانی که قدرت رفتن به آن را داشته باشند واجب است و هر که راه کفر پیش گیرد بداند که خدا از جهانیان بی‌نیاز است.

۶- محمدی ری شهری، حج و عمره، جواد محدثی، چانتشارات دارالحدیث، صص ۸۸ و ۱۰۸

۷- بقره: ۲۱۰

۸- بقره: ۱۵۶

۹- شوری: ۵۳ «خداوند مرجع همه امور است.»

۱۰- امام قشیری، رساله قشریه، چ تهران، مرکز انتشارات علمی فرهنگی، ص ۴۸۸

ص: ۷

البته سفر به دل که بایـد از صـفتی به صـفت دیگر در آیـد، اگر با سـفر تن همراه و هم زمان شود، سـریعتر و بهتر انجام می‌پذیرد و بیشتر نافـذ است؛ زیرا ظاهر که با باطن هماهنگ گردد، سازگاری بیشتر و تأثیر پذیری افزونتر شود؛ همچنان که مسافر گام به گام و به تدریج، به مقصد نزدیک می‌شود، نه به یکباره، دل نیز از صـفتی بریدن و به صفتی رسیدن را به تدریج حاصل می‌کند نه دفعی و به یکباره.

اهـل سـلوک گفته‌انـد: انتقـال از ضـد به ضـد، به یکبـاره در نهایت دشواری است. بنابراین، بایـد انتقال از خُلق بـد به خُلق نیک، به تدریج باشد تا آسان شود. (۱)

و از میان عبادات، حج تنها عبادتی است که در آن، سلوک ظاهر با سـلوک باطن در آمیخته شده و مقدمات و اعمال و مناسک آن دارای اسـرار است و می‌توان آن را عبـادت ایمـاء و اشـاره نامیـد. البته کسـانی که از زمره: (یَعْلَمُونَ ظاهِراً مِنَ الْحَیاةِ الـدُّنْیا وَ هُمْ عَنِ الآـخِرَةِ هُمْ غافِلُون) (۲)؛ «آنـان ظاهر زنـدگی دنیا را می‌داننـد و از آخرت بی‌خبرانـد» به همان ظواهر عبادت بسـنده می‌کننـد و طبق گفتـار قرآن، خواسته آنـان بیش از این نیست که بگوییـد: (رَبَّنـا آتِنـا فِی الـدُّنْیا وَ مـا لَهُ فِی الآـخِرَةِ مِنْ خَلاـق). (۳) برخی از مردم می‌گوینـد: «ای پروردگار ما! ما را در دنیا چیزی بخش و اینان را در آخرت نصیبی نیست» لیکن دسته دیگر از مردم که باور دارند قرآن ظـاهری دارد و بـاطنی، و هفت «بـاطن» بلکه هفتـاد بـاطن دارد و «ذی بطون» است، پس بایـد عباداتی را که بیان نموده، دارای رازهایی باشد فراتر از ظواهر آنها؛ از جمله «حج»، که هم دارای پوسته و ظاهر است هم دارای باطن و هم سـلوک ظاهری را دارد و هم سلوک باطنی را.

هم چنانکه عرفا برای تهـذیب نفس و تـذکیه آن، سـلوک ظاهری را سـفارش می‌کنند که از طریق تمرین و تکرار آداب و رسوم، به اخلاق حسن دست یابند و به حقایق برسـند و کم‌کم از پوسته رویینِ عبادت به مغز زیرین و محتوای آن برسـند، سفر حج نیز گویی آداب و رسومی است که سالک از راه گـذر از این مراسم و عبادات و مناسک، به نوعی درک واقعی از حقایق معنوی نایل می‌شود و در اثر تکرار وتمرین مناسک از ظاهر اعمال به باطن و اسـرار راه پیـدا می‌کنـد. لـذا تفکّر در راز تمثیلها و طریق اسـتفاده از آنها و چگونگی ضـبط ارواح معـانی در کالبـد مثالهـا، و وجه تناسب میان آنها و چگونگی موازنه میان «عالم ظاهر و شـهادت»، که طبیعت مثالهـا از آن نشـأت گرفته و «عـالم ملکوت»، که ارواح معانی از آنجا فرود آمـده، از مهمترین مباحث ارزشـمند رازگشایی حـج نزد اهل معرفت است و تفکّر در آن موجب فضـیلت و سـبقت و پیشی گرفتن از دیگران در این مسابقه است؛ همچنانکه نبی اعظم (ص) در سفارش به علی (ع) برای پیروزی دراین مسابقه، همین معنی را سفارش کرده و بوعلی سینا آن را چنین گزارش می‌کند:

و برای این بود که شـریفترین انسـان و عزیزترین انبیـا و خـاتم رسل با مرکز دایره حکمت و فلک حقیقت و خزانه عقل امیرالمؤمنین علی (ع) گفت:

«یَا عَلِی، إِذَا رَأَیتَ النّاسَ مُقَرّ بُون إِلَی خَالِقِهِم بِأَنوَاع البرّ، تَقرّب إِلَیه بِأَنواع العَقل تسبقهم»

و این چنین خطـاب جز بـا چنـد بزرگی راست نیامـدی که انـدر میان خلق همچنان بود که معقول در میان محسوس گفت: ای علی، چون مردمان اندر کثرت عبادت رنج برند، تو اندر ادراک معقول رنج بر تا بر همه سبقت گیری. (۴)

۳. کدامین حج دارای سرّ است؟

حج را دو قسم شمرده‌اند؛ «حج عوام» و «حج خواص». حج عوام، قصد «کوی» دوست است و حج خواص قصد «روی» دوست. آن، رفتن به «سـرای دوست» و این رفتن «برای دوست» است و عوام به «نفس» رفتند و در و دیوار دیدند و خواص به «جان» رفتند وگفتار و دیـدار دیدنـد و سـرّ آن این اسـتکه (چنانکه گفته شـد) احکام نوعی تنزّل وجودی از عالم ملکوت‌انـد، لـذا پایبندی به آن و عمل کردن و انجام آن‌ها نیز به نوعی برای صـعود به آن عالم است. لذا قصد ونیت شـکل و جهت و نوع اعمال را روشن می‌کند، که اگر

کسی قصد عروج وصعود به قرب حق را داشته باشد، اعمال او سرّی پیدا می‌کند و از جهت اهل معرفت گفته‌اند: (۵) اگر کسی به قصد سیاحت و تجارت و مانند آن اراده حج کرده، چنین حجّی «سیر الی الله» نیست و سرّی ندارد؛ زیرا مهمترین سرّ حج سیر الی الله است و فرار از غیر خدا به سوی خدا است.

پس اگر کسی حج را به قصد تجارت یا شهرت و مانند آن انجام دهد، «فرار عَنِ الله» کرده است نه «فرار الی الله». (۶)

به هر حال، گذشتن از پوسته‌ها و رسیدن به مغز کار، دشوار است؛ همچنانکه امام صادق (ع) فرمود: سخترین و دشوارترین چیز، که خدا بر خلق واجب کرده، کثرت ذکر خدا است. سپس فرمود: مقصودم گفتن: «سُبْحَانَ اللهِ وَ الْحَمْدُ لله وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ وَ اللهُ أَكْبَر» نیست، اگر چه این، خود ذکر است. مقصودم از ذکر خدا این است که در رویارویی با حلال و حرام، خدا را یاد آوری کند، که اگر طاعات خدا است به جا آورد و اگر معصیت حق است ترک کند (۷) و فراوانی و کثرت ذکر خدا چنین است که بشر در طول شبانه روز، با هر آنچه روبهرو می‌شود از اعمال، «بایدها» و نبایدها است و باید دائم در ذکر و یاد حق باشد که اگر فرمان اوست انجام دهد و اگر نهی اوست ترک نماید.

۱- قطب الدین شیرازی، درّة للتاج، ط تهران، شرکت انتشارات علمی فرهنگی، ص ۲۷

۲- روم: ۷

۳- بقره: ۲۰۰

۴- بو علی سینا، معراج نامه، ج ۲، مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان مقدس رضوی، ص ۷۹

۵- غزالی، کیمیای سعادت، چ تهران، کتابخانه مرکزی، چ ۱۳۶۱، ج ۱

۶- آیت الله جوادی آملی، جرعه‌ای از صهبای حج، چ تهران، نشر مشعر، ص ۱۶۲

۷- شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، چ تهران، الاسلامیه، ج ۱۱، ص ۲۰۰

ص: ۸

(وَ أَذِّنْ فِی النَّاسِ بِالْحَجِّ یَأْتُوکَ رِجالًا وَ عَلی کُلِّ ضامِرٍ یَأْتینَ مِنْ کُلِّ فَجٍّ عَمیق)، مردم را به حج فرا خوان تا پیاده یا سواره بر شتران لاغر و راهوار، از راه‌های دور نزد تو بیایند. عبور از عمق دره‌ها و افقهای ژرف و نا پیدای فلاتهای دور و طول سفر و راه دراز، هم مرکب راهوار مسافر را لاغر و تکیده می‌کند، هم مسافر را رنجور و خسته می‌نماید و سرّ آن این است که مسافر با طی این راه بلند وطولانی و پذیرفتن غربت، بداند که کمال یافتن هر چیز در غربت است؛ چون تمام پدیده‌ها عدم بوده‌اند و شهر و دیار حقیقی تمام آنها دیار و شهر نیستی و عدم است و نخستین مسکن ومنزل همه پدیدها، منزل «نفی محض» و «عدم خالص» است و روشن است تا آنها در شهر عدم و ایستگاه نیستی عقیم بوده‌اند، در نازلترین و پایین‌ترین مرتبه نقص و کمبود بوده‌اند و چون از عدمستان و ایستگاه نیستی به غربتکده عالم وجود آمده‌اند، به انواع کمالات و اقسام سعادات نایل شده‌اند و این سرّ آن است که کمال حاصل نشود مگر با سفر و غربت. (۱) و ماندن در دیار و وطنِ عدم، ماندن در ظلمت است و هیچ تاریکی و ظلمتی شدیدتر از ظلمت و تاریکی عدم نیست؛ زیرا چیز تاریک، بدان سبب تاریک نامیده می‌شود که چشم را توان دیدنِ آن نیست، هرچند خود موجود است اما برای بیننده وجود ندارد. پس هر چیزی که نه برای خود موجود است و نه برای دیگری، جز غایت ظلمت و تاریکی، نامی نمی‌توان بر آن نهاد و هر چیز که برای خود ظاهر نشود برای غیر نیز ظاهر نشود.

و هر چیزی به اعتبار حیثت ذاتش عدمِ محض است و چون به اعتبار وجهی که وجود حق اول بر او سریان یافته توجه شود موجود دیده می‌شود (۲) و از عدمستان به گلستانِ وجود سفر می‌کند و از ظلمتکده عدم به نور وجود راه پیدا می‌کند، و چون از آن عالم وارد عالم وجود شدند، همه خاک خالص‌اند؛ چنانکه منقول از علی (ع) است که فرمود:

فإن یکن لهم فی أصلهم شرف یفاخرون به فالطین و الماء

«اگر در بنیاد خود شرافتی سراغ دارند که بدان بنازند، همانا آب و گل است.»

و در این مرحله هرکس و هر چیز، به صورت آب و گِل باقی بماند، در منزل اصلی و معدن نخستین مقیم گشته، به آن توجه و التفاوتی نشده است، و از آن، به وصفی از اوصاف کمال و نشانه‌ای از نشانه‌های جلال یاد نمی‌شود، و چون از این بارانداز و منزل و وطن هجرت کرد و با طبایع دیگر که نسبت به آنها چون غربا است در آمیخت، آماده پذیرش اشاره «نفس رحمانی» و «عقول الهیه متعالیه» می‌شود و در نهایت، درهای فیض و فتوحات ربّانیه به روی او باز می‌شود؛ چنانکه حق تعالی فرمود: (ثُمَّ أَنْشَأْناهُ خَلْقاً آخَرَ فَتَبارَکَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخالِقین)؛ «بار دیگر او را آفرینش دیگر دادیم، درخود تعظیم است خداوند، آن بهترین آفرینندگان.»

پس، بعد از این، اقامتگاه دیگری است که صلب پدر باشد؛ چنانکه حق تعالی فرمود: (وَ هُوَ الَّذی أَنْشَأَکُمْ مِنْ نَفْسٍ واحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَ مُسْتَوْدَعٌ قَدْ ...). (۳)

و اوست خداوندی که شما را از یک تن بیافرید، سپس شما را قرار گاهی است و ودیعت جایگاهی، تا آن قطره در آن اقامتگاه باقی است، آن را شیئ «مستقر» نامند و چون از آن منزل به رحم مادر سفر کرد، انواع کرامتها به آن می‌رسد و اقسام نعمتها به آن و اصل می‌شود. «مستودع» نامیده می‌شود؛ یعنی از انواع نعمت‌های دنیوی که «مادر» بهره‌مند می‌شود و ریشه جانش می‌گردد، تغذیه می‌کند و روشن است که تمام این خیرها در «سفر» برای او حاصل می‌شود.

به هرحال، «سفر» موجب بروز ظهور کمال است حتی «سفر» ظاهری در نشأه دنیوی؛ همچنانکه حضرت ختمی مرتب (ص) و حضرت علی (علیهم السلام) شریعت را در سفر اظهار کردند؛ یعنی پیامبر در هجرت از مکه به مدینه و امام در هجرت از مدینه به کوفه، تا چه رسد به سفر باطنی همچون مرگ که دروازه سعادت و سرآغاز خیرات و کرامات است و با آن به بزرگترین درجات و برترین نتایج می‌رسند و در حقیقت مرگ، خود سفری است از این جهان بی محتوا، خالی و ویران.

سفر حج

از آنجا که بروز و ظهور کمالات، در سیر و سلوك و سفر حاصل می‌شود و از اینکه قرآن نخستین نـدای ابراهیم (ع) را برای حجگزاران بر پایه و اساس یک سفر دور و دراز، که از درون دشتهای پهناور و عمق دره‌ها صورت می‌پذیرد، بنا نهاده است، حکایت از این دارد که حج در دامن یک سفر ظاهر می‌شود و اهل معرفت و عرفان در راز و رمز این سفر ظاهری، نکته‌ای باطنی گفته‌اند که به مواردی اشاره می‌شود:

۱. سفر ظاهری حج، از جهتی شبیه به سفر اخروی است و مقصود از آن، رسیدن به خانه خداست تا در نتیجه، وصول به صاحبِ خانه تحقق یابد. (۴) و گفته‌اند: از عبرتهای حج آن است که این سفر از وجهی بر مثال سفر آخرت است که در این سفر مقصد خانه است و در آن سفر خداونـدِ خانه و در یکی فراخوانی بر «حج البیت» است و در دیگری فراخوانی برای دیدار با حق؛ (إِنَّا لِلهِ وَ إِنَّا إِلَیْهِ راجِعُون).

۱- حج: ۲۷

۲- غزالی، شکوه الانوار، ترجمه دکتر زین الدین کیانی نژاد، شرکت انتشار، ص ۳۶- ۳۷.

۳- انعام: ۹۸

۴- غزالی، کیمای سعادت، همان ملاک، ص ۱۹۴

ص: ۹

۲. هنگام سفرحج، چون یاران و دوستان را وداع کند وآهنگ فراق و هجرت آنان را نماید، باید یاد آورِ لحظه‌های وداع آنان، در هنگام فرا رسیدن مرگ باشد.

۳. باید روزهای پیش از سفر حج، از کارهای خود و دلبستگی‌های منزل فارغ و آزاد شود و کناره‌گیرد و به تدبیر امور سفر بپردازد که مبادا کاستی در سفرش ایجاد گردد و بر او تباه شود.

۴. در فراهم آوردن زاد و توشه و مرکب، احتیاط لازم را به جا آورد تا مبادا کمبودی پیش آید و در نتیجه در راه، بدون زاد و توشه بماند و خود را در دام مرگ و تباهی اندازد.

و باید یاد آورد صحرای قیامت را که پهناورتر و هولناک و ترسناکتر است و به زاد و توشه نیازمندتر. پس آن کس که آهنگ قیامت و آخرت می کند، باید دل از خود مشغولیهای دنیا فارغ کند و دلبستگی به تن و خواسته‌های شهوانی و آرزوهای خیالی را رها سازد و زاد و توشه معنوی خویش را از علوم حقیقی اثبات شده با برهانهای عقلی و فرزانگی و اعمال شرعی واجب فراهم آورد.

وهمچنانکه در سفر ظاهر، زاد و توشه‌ای که به زودی و سریع تباه می‌شود همراه نمی‌برد، چون می‌داند تباه می‌شود و پایدار و باقی نمی‌ماند، باید بداند زاد و توشه‌ایکه در میانه راه سلوک در بیابانهای مرگبار و ترسناک و تاریک تباه می‌شود، همراه نیاورد؛ از قبیل علوم باطل، اعمال شرک آلود و آمیخته با ریا و برخاسته از خُلق و خوی ناپسند.

احرام:

آنگاه که لباس احرام پوشید کفن را یاد آورد؛ همچنانکه لباس احرام با لباس پیشین او تفاوت دارد، کفن نیز دارای چنین تفاوتی است. گذر از گردنه‌ها و دیدن خطرها نیز باید یاد آور نکیر و منکر و عذاب قبر گردد که از لحد تا روز محشر گردنه‌های سخت و صعب و بیابانهای تاریک و خطرناک و ترسناک وجود دارد که شرح آن نتوان گفت و همچنانکه بیابانهای راه حج را جز با راهنما نمیتوان طی کرد، از بادیه‌های ترس‌ناک و مرگ آفرینِ لحد تا محشر نیز نمی‌توان گذشت، مگر با راهنمایی و چراغ علوم و دانشها و با اعمال شریف و پسندیده.

تلبیه:

«لَبّیک» گفتن، به ندای خداوند پاسخ دادن است؛ خدایی که برتر از حرمت و زمان و مکان و منزّه از تغییر و دگرگونی است و هنگام «تلبیه» گفتن، باید اندیشه خویش را از همه امور دنیوی پاک و خالص گرداند و به توجه و تفکّر در بارگاه الهی واداشت و با زبان عقل و قلبِ پاک، یکدل و یکرو پاسخ ندای حق را داد.

در متون حدیث و منابع روایی شیعه آمده است:

سفیان بن عُیینه گوید: وقتی امام سجاد (ع) به حج رفت و احرام بست و بر مرکب خویش قرار گرفت، رنگش زرد شد و به لرزه افتاد و نتوانست لبّیک بگوید، کسی گفت: لَبَّیکَ نمی گویی؟ فرمود: می‌ترسم خداوند در پاسخ من بگوید: «لَا لَبَّیْکَ وَ لَا سَعْدَیْک». و چون لبیک گفت، بیهوش شد و از مرکب افتاد. این حالت همچنان به او دست می‌داد تا آن که حج گزارد. (۱)

مالک بن انس گوید: سالی با امام صاق (ع) به حج رفتم، هنگام احرام، چون برمرکبش قرار گرفت، هرچه می‌خواست لَبَّیک بگوید، صدایش درگلو می‌شکست و نزدیک بود که از مرکبش بیفتد. عرض کردم: ای فرزند پیامبرخدا، ناگزیر باید لبیک بگویی! فرمود: پسر ابو عامر! چگونه جرأت کنم بگویم: «لَبَّیْکَ اللَّهُمَّ لَبَّیْک» در حالی که بیم دارم خدای متعال در پاسخم بگوید: «لَا لَبَّیْکَ وَ لَا سَعْدَیْک». (۲)

طواف وسعی:

هنگام طواف وسعی باید روز قیامت را یاد آورد که چگونه مردم پیرامون پیامبر و امامان (علیهم السلام) می گردند تا به ایشان بنگرند و شفاعتشان کنند.

وقوف به عرفات:

۱- محمدی ری شهری، حج و عمره، ترجمه جواد محدثی، چ مؤسسه انتشارات دار الحدیث، ص ۲۷۳

۲- همان.

ص: ۱۰

آنگاه که اصناف خلایق از گرداگرد جهان جمع میشوند و هر یک به زبانی متفاوت خدا را می‌خوانند و با عبارات طولانی و بلند دعا می کنند، صحنه قیامت تداعی میشود.

هر یک از مردمان به کاری مشغول و در اندیشه خود است. نیم نگاهی هم به پدر و مادر یا دوست و فرزند و برادر نمی کند و بر همین قیاس است وقوف به مشعر.

قربانی:

حاجی باید در قربانگاه محبوبترین چیز خویش را در راه محبوبِ مطلق قربانی کند و آن اشاره به این است که نفس حیوانی خویش را فدای نفس روحانی و الهی نماید؛ بهگونه‌ای که گویا از پوسته جسم خود بیرون رفته، مجرد شده و خود را از آن وا رهانیده و نفس مجرد خدایی شده است و باطنش از همه این وابستگیها پاک و خالص گردیده است.

رمی جمرات:

در رمی جمرات، زائر خود را برای قیامت آماده میکند. آن‌گاه که شیاطین آرزوها و شهوت‌های باطل و ... و صفات زشت را از خود دور می کند تا نفسش پاک گردد و آماده می شود برای صعود و عروج به عالم عقول و رسیدن به درجات عالی و ورود به بهشت جاودان و باقی و حیات مَرضی.

تحلیل نساء، بعد طواف نساء:

حرام شدن برخی امور بر مُحرم، در حال احرام، در سنت و شریعت، اشاره به آن است که آدمی تا آنگاه که خدا را با صفات کمال و نشانه‌های جلال نشناسد و نبوّت و معاد را درک نکند، حق ندارد بر امور دنیایی روی آورد و هرگاه خدا و پیامبر و معاد را شناخت، میتواند و مجاز است به تهیه ضروریات و امور منزل و جامعه بپردازد، مگر امر نکاح و آمیزش با زنان.

چون انسانها ناگزیر از تدبیر زندگی و منزلاند، با شرایطی که دینِ حق بیان داشته؛ یعنی با انجام طواف نساء، جایز می شود که به امر نکاح نیز بپردازند.

سرّ دیگر:

ممکن است طواف نساء اشاره به این باشد که: چون حاجی هنگام احرام، با اقدام بر طاعات و عبادات، توجه به حق می کند، پس توجه و التفات به محسوسات هیولایی و لذّتهای دنیوی حرام میگردد و چون از حج و عمره فارغ گشت، به مرتبه‌ای می‌رسد که می‌تواند هر دو؛ دنیا و آخرت را مراعات کند؛ هم جانب عقل را و هم جانب حس را و به هر دو جانب توجه کند؛ زیرا دراین هنگام، پرداختن به یکی، او را از پرداختن به دیگری باز نمی‌دارد، جز آمیزش جنسیکه- قبل از طواف نساء- وقت مناسب آن فرا نرسیده است؛ چون امورشهوانی بیش از بقیه محسوسات، نفس را از عالم معقول به عالم محسوس می کشاند. پس لازم است بعد از تذکیه با اعمال حج و عمره، مجدداً نفس را با انجام طواف نساء تذکیه کند و درواقع طواف نساء «ایماء و اشاره به این است که آنگاه که نفس را با اعمال حج تزکیه کرد، نفس توان ضبط و حفظ هر دو جانب عقل و حس را پیدا کرده و با طواف» نساء به مرتبه‌ای می‌رسد که می تواند عهده دار امر نکاح هم بشود. (۱)

۱- حکیم قائنی، رسائل عرفانی و فلسفی، تحقیق سید محمد باقر حجتی، نشر شرکت انتشارات علمی فرهنگی، صص ۱۲۶- ۱۲۲

ص: ۱۱

ص: ۱۲

حج کودک

چکیده

پژوهش حاضر در بررسی اعمال عبادی کودکان، بهویژه در باب حج سامان یافته و با گردآوری و بررسی آیات و روایات و نیز اقوال علمای شیعه، در نظر دارد مشروعیت، صحت و استحباب اینگونه اعمال را اثبات نماید.
و نیز در پی پاسخ به این پرسش است که آیا حجّ کودکان می‌تواند صحیح باشد یا خیر؟ و در صورت صحّت، آیا باید تمام اعمال و افعال حج را همچون افراد بالغ به جا آورد یا اینکه حکم او با افراد مکلّف فرق دارد و متفاوت است؟
در این نوشتار به اثبات رسیده است که حج صبی، از نظر صحّت و مشروعیت و حتی ترتّب ثواب، فرقی با حج بالغین ندارد و تنها در بعضی از احکام؛ چون عدم کفایت حج او از حجه الإسلام (در صورت عدم بلوغ قبل از احدالموقفین) با آنها تفاوت دارد.

ص: ۱۳

مقدمه

علمای مسلمان بهخصوص دانشمندان شیعه، از گذشته تا کنون، کتابهای زیادی درباره مسائل گوناگون اسلامی تألیف کرده و یکی از مسائلی که بهطور ویژه به آن پرداختهاند، مسأله فقه است. آنان بر این عقیده پای فشردهاند که فقه اسلامی بهخصوص فقه شیعی، از پویا بوده و ایستا نیست و در هر عصر و مصری آماده پاسخگویی است. فقهای شیعه به تبیین فقه در ابواب مختلف؛ از طهارت تا دیات پرداخته و در این باره قلمها زده‌اند.

ازمسائلی که در ابواب مختلف فقه به آن بذل توجه شده، اعمالی است که به اطفال و صبیان مربوط می‌شود. فقه شیعه از این جهت از گستردگی ویژه برخوردار بوده و مسائل و احکام کودکان را بهطور مفصل بیان کرده است.

روشن است که در این راه، با مشکلاتی نیز مواجه بودهانـد و مشکلی که در این باب خود را نمایانـده، نبود کتاب مستقل در این زمینه است.

تا کنون کتاب جامعی که محتوی تمام مسائل فقهی مربوط به صغار و اطفال باشد تألیف نشده و احکام صبیان تنها در ذیل مباحث متفرقه بیان گردیده و کسی آنها را بهطور جداگانه و در کتاب مستقل گردآوری نکرده است تا دسترسی به آنها آسان باشد. تنها کتابی که نگارنده در این زمینه یافته، کتاب «موسوعهٔ احکام الأطفال و أدلّتها» است که به دست گروهی از نویسندگان، با اشراف حضرت آیت الله العظمی فاضل لنکرانی/ تألیف شده است. کتاب یاد شده نیز گرچه جامع و کامل نیست اما در نوع خود، کم نظیر میباشد. همچنین مقاله‌ای در فصلنامه «میقات حج» درباره حج الصبیان آمده است.

همین انـدک بودن کتب فقهی در باب «احکـام حـج الصبی»، کـار تحقیق و پژوهش را دشوار می‌کنـد، اما با لطف الهی و توجهات کریمه اهل بیت (علیهم السلام) بر مشکلات فائق آمده و توانستم مقاله‌ای هر چند مختصر سامان دهم.

در این نوشته ابتدا بهطور گذرا مشروعیت عبادات صبی و کودک را بیان کرده، آنگاه به بحث در باب مشروعیت اعمال او در حج پرداختهایم.

چند نکته:

۱. تنها به آرا و نظریات فقهای شیعه پرداخته و از فقه اهل سنت سخنی به میان نیاوردهایم؛ زیرا هدف ما مقایسه فقه شیعه با فقه سنی نبوده است.

۲. تنها به آرا و نظریات فقهای مشهور شیعه بسنده نکرده و از آرای معاصرین و متأخرین نیز بهره‌های فراوان بردهایم.

۳. نشانیها را در پانوشت به اختصار بیان کرده و در فهرست منابع، به صورت جامع و کامل آوردهایم.

۴. به روایاتی که از جهت سند بررسی نشده‌اند، استناد کردهایم، لیکن در حین بحث، به بررسی اسناد آن نپردختهایم.

۵. هدف ما در این نوشتار بررسی تمام اعمال حج کودکان نبوده و تنها به برخی از اعمال و مسائل آن اشاره کردهایم.

عبادات صبی

مشروعیت عبادات صبی

از شرایطی که در انجام هر تکلیف، وجود آن ضروری است، «بلوغ» است. تا فردی به بلوغ نرسد، تکلیفی ندارد. روشن است که در کودکان نیز این شرط، مانع از وجوب اعمال نسبت به آنها است.

در عبـادات صبی و کودک، بحث دراین است که آیـا عبـادات او مشـروع است؟ یعنی می‌توانـد آنها را به قصـد امتثال بهجا آورد یا مشروع نبوده و نمی‌تواند آنها را به قصد امتثال امر الهی انجام دهد؟ (۱)

مشهور فقها بر این عقیده‌اند که اعمال صبی، دارای مصلحت بوده، استحباب نیز دارد وتنها تمرین و آمادهسازی نیست. عمده دلیل

آنها، اطلاقات و عمومات آیات قرآن کریم است که شامل افراد بالغ و نابالغ- هر دو- میشود: (۲)

آیه کریمه: «أَقیمُوا الصـلاهْ» (۳) بهطور مطلق، بیـان می‌کنـد که همه بایـد نماز بخواننـد؛ چه بالغ و چه غیر بالغ و نیز عموم آیه: (فَمَنْ شَهِدَ مِنْکُمُ الشَّهْرَ فَلْیَصُمْه ...) (۴) شامل افراد نابالغ هم می‌شود.

۱- فاضل لنکرانی، محمد، القواعد الفقهیه، ص ۳۴۱

۲- حکیم، سید محسن، مستمسک عروهْ الوثقی، ج ۱۰، ص ۱۸۰

۳- بقره: ۴۳

۴- بقره: ۱۸۵

ص: ۱۴

امـا از آنجـاکه دلیل برعـدم وجوب تکلیف، برای صبی وجود دارد؛ «... أَنَّ الْقَلَمَ یُرْفَعُ عَنْ ثَلَاثَـهٍ؛ عَنِ الصَّبِیِّ حَتَّی یَحْتَلِمَ ...» (۱) پس حکم وجوب از صبی برداشته می‌شود (۲) اما نسبت به برداشته شدن حکم استحباب و اباحه دلیلی وجود ندارد، لذا میتوان گفت که اعمال عبادی صبی استحباب دارد.

نکته

در این میان، باید به این نکته توجه داشت که میان «واجب» بودن یک عمل و «صحت» آن، تلازمی وجود ندارد. نماز که بر فرد بالغ واجب و مشروع است، صحیح نیز هست اما بر صبی، گرچه واجب نیست ولی می‌تواند صحیح باشد؛ زیرا «بلوغ شرط وجوب است نه شرط صحت». (۳) پس «عدم وجوب» ملازمتی با «عدم صحت» و عدم شرعیت ندارد. از این رو است که بسیاری از علما قائل به ملازمه میان آن دو نیستند.

علامه حلّی، با اینکه قائل به عدم وجوب نماز بر صبی است، اما معتقد است نماز او شرعی است (۴) و این شرعی بودن؛ یعنی صحیح بودن نماز او و حتی ابن فهد حلّی درباب روزه صبی تصریح میکند بر صحت روزه او؛ «و یعتبر فی الرجل العقل و الاسلام ... ولایصحّ من الصبیّ غیر الممیّز و یصحّ من الصبیّ الممیّز». (۵) صاحب جواهر نیز گفته است: بنا بر شرعیت نماز صبی، هر شرطی که برای نماز بالغ هست برای او نیز خواهد بود. پس زن نمی‌تواند مقدم بر او و یا در محازات او نماز بخواند. (۶) مرحوم نراقی نیز بر این نکته تأکید می‌کند که:

«لمنع خروج عبادات الصبیّ عن الشرعیهٔ بإطلاقها و إنّما هی خارجهٔ عن الواجبهٔ علی نفسها»

(۷) عبادات صبی اگر چه واجب نیست اما شرعی است.

نکته دیگر آنکه: تمرینی بودنِ نماز صبی، ملازمتی با عدم صحت نمازش ندارد. نماز او در عین تمرینی بودن، میتواند مشروع و صحیح نیز باشد.

مرحوم علامه حلّی این دقت را چنین بیان می‌کند: «الصبیّ لایجب علیه الصلاهٔ ما لم یبلغ، لکن یستحب تمرینه بفعلها ... و هل صلاته شرعیهٔ معتدٌ بها؟ المشهور ذلک». (۸)

مطلب دیگر آنکه کلمه «مشروع» دراصطلاح فقها، علاوه بر «جواز»، به معنای «استحباب» نیز آمده است. صاحب حدائق به نقل از ذکری در مورد کودکیکه هنگام نماز سلام کند و افرادی جواب او را بدهند، آیا بر خود مصلّی هم جایز است جواب سلام او را بدهد؟ گفته است

: «لم یضرّ لأنّه مشروع فی الجمله، ثم توقف علی الإستحباب من شرعیته خارج الصلاهٔ مستحباً»

(۹) صاحب عروه می گوید:

«یستحبّ تمرینه علی کلّ عباده و الأقوی مشروعیهٔ عباداته»

(۱۰) عبادات صبی گرچه تمرینی است، ولی مشروع است. مرحوم نراقی نیز در بحث «حج الصبی» قائل به استحباب حج صبی شده است. (۱۱)

نتیجه اینکه: اعمال عبادی صبی، با اینکه بر او واجب نیست اما صحیح و شرعی است و می‌تواند ثواب برآن مترتب شود و در همان حال تمرین نیز باشد.

حج بر صبی واجب نیست

آیات فراوانی درباره شرایط، اعمال و احکام حج وجود دارد (۱۲) که اطلاق برخی از آنها، شامل صبی نیز می‌شود. (وَ للهِ عَلَی النَّاسِ حِجُّ الْبَیْتِ مَنِ اسْتَطاعَ إِلَیْهِ سَبیلًا). (۱۳)

اطلاق وجوب دراین آیه، علاوه بر مکلّفین، شامل افراد نابالغ هم می‌شود و روایتی نیز بر این مطلب دلالت می کند:

«الحج علی الناس جمیعاً صغارهم و کبارهم»

(۱۴) اما به دلایل خاص، از جمله شرطیت بلوغ در وجوب تکلیف، افراد نابالغ از اطلاق آیه و حدیث خارج می‌شوند و اجماع علما و فقها نیز مؤید این مطلب است.

فاضل هندی گوید: چون صبی هنوز بالغ نشده، لذا حج بر او واجب نیست و اگر حجی هم بهجا آورد، از باب تمرین خواهد بود و بر این سخن دو دلیل اقامه می کند؛ یکی اجماع علما و دیگری روایات. (۱۵)

مرحوم نراقی نیز گفته است: یکی از شرایط وجوب حج، بلوغ و عقل است. پس بر صبی حج واجب نیست. ایشان به اجماع و حدیث رفع القلم تمسک می کنند. (۱۶)

شهید اول هم بر این مطلب تأکید ورزیده که چون صبی شرط وجوب حج؛ یعنی بلوغ را ندارد، پس حج براو واجب نخواهد بود. (۱۷)

۱- شیخ حر عاملی، وسایل الشیعه، ج ۱، ابواب مقدمات عبادات، باب ۴ باب اشتراط التکلیف ح ۸۱

۲- حکیم، سید محسن، مستمسک عروهٔ الوثقی، ج ۱۰، ص ۱۸۰

۳- الصابونی، محمدعلی، الفقه الشرعی، ج ۱، ص ۱۰۱

۴- تذکرهٔ الفقهاء، ج ۲، ص ۳۳۱

۵- الحلی، جمال الدین احمد بن محمد بن فهد، المهذب البارع، ج ۲، ص ۴۷

۶- النجفی، محمد حسن، جواهرالکلام، ج ۸ ص ۳۲۹

۷- نراقی، ملا احمد، مستند الشیعه، ج ۱۱، ص ۱۰۸

۸- تذکره الفقهاء، ج ۲، ص ۳۳۱

۹- البحرانی، یوسف، حدائق الناضره، ج ۹، ص ۷۶

۱۰- الطباطبایی، سید علی، عروهٔ الوثقی، ج ۱، ص ۵۸۱، مسأله ۳۵

۱۱- نراقی، ملا احمد، مستند الشیعه، ج ۱۱، ص ۱۵۷

۱۲- آیات حج را به سه دسته می توان تقسیم نمود

۱- اصل وجوب حج آل عمران/ ۹۶ و ۹۷- حج/ ۲۷ و ۲۵

۲- افعال حج بقره/ ۱۹۶ و ۱۹۷ و ۱۹۸ و ۱۹۹ و ۲۰۰ و ۲۰۱ و ۲۰۲ و ۲۰۳ و ۱۲۵ و ۱۵۸- فتح/ ۲۷ ۳- احکام و توابع مائده/ ۲ و ۹۴ و ۹۵ و ۹۶ و ۹۷؛ حج/ ۲۰ و ۳۰؛ بقره/ ۱۲۶ و ۱۲۷ و ۱۲۸. ر. ک. به: کنز العرفان، فاضل مقداد ص ۲۴۲ و محقق اردبیلی، زبده البیان، کتاب الحج.

۱۳- آل عمران: ۹۷

۱۴- العاملی، شیخ حر، وسایل الشیعه، ج ۱۱ ابواب وجوب حج باب ۲ باب انّه یجب الحج علی الناس ح ۱۴۳۰

۱۵- الفاضل الهندی، کشف اللثام، ج ۵، ص ۷۲ و ۱۴۹

۱۶- نراقی، ملا احمد، مستند الشیعه، ج ۱۱، ص ۱۵

۱۷- العاملی شهید اول، محمد بن مکی، دروس، ج ۱، ص ۳۰۶

ص: ۱۵

شیخ طوسی نیز گفته است که «الصبی الذی لم یبلغ، لاحجّ علیه ولاینعقد إحرامه». (۱) فقهای معاصر نیز بر این امر تأکید دارند که حج برصبی بهخاطر عدم بلوغش، واجب نیست.

امام خمینی ۱ هم فرمودهاند: حج بر صبی واجب نیست، اگر چه مراهق و نزدیک به بلوغ هم باشد و اگر حج به جا آورد، گرچه صحیح است ولی کفایت از حجّه الإسلام نمی‌کند. (۲)

اما روایاتی که می‌توان به آنها تمسک جست:

۱. از امام صادق (ع) درباره حج کودکِ ده ساله سؤال شد. ایشان فرمودند زمانی حج بر او واجب می‌شود که محتلم شود.

«عَنْ شِهَابٍ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ ابْنِ عَشْرِ سِنِينَ يَحُجُّ قَالَ عَلَيْهِ حَجَّةُ الْإِسْلامِ إِذَا احْتَلَمَ وَ كَذَلِكَ الْجَارِيَةُ عَلَيْهَا الْحَجُّ إِذَا طَمِثَتْ».

(۳)

۲. امام علی (ع) سه گروه را از دایره تکلیف وجوبی خارج می‌داند که یکی از آنها صبی است؛

«أَنَّ الْقَلَمَ يُرْفَعُ عَنْ ثَلاثَةٍ عَنِ الصَّبِيِّ حَتَّى يَحْتَلِمَ وَعَنِ الْمَجْنُونِ حَتَّى يُفِيقَ وَ عَنِ النَّائِمِ حَتَّى يَسْتَيْقِظَ».

(۴)

حجّ صبی صحیح است؟

اکنون که دانستیم حج بر صبی واجب نیست، این پرسش مطرح می‌شود که اگر صبی حج بگزارد، آیا حج وی مشروع است یا خیر؟ به عبارت دیگر، آیا حج او صحیح است؟

الف) اقوال علما

علما بر این نظریهاند که حجّ صبی صحیح است و حتی گروهی ادعای اجماع کرده‌اند. علّامه حلّی در منتهی و تذکره گفته است که احرام صبی صحیح است (۵) و دو روایت از عامه و خاصه نقل می‌کند (که در ادامه بیان خواهد شد).

مرحوم نراقی نیز قائل به صحت و حتی استحباب حج می‌باشد. وی در مقایسه حج صبیه و حج صبی می‌گوید:

«کان حج الصبیهٔ بنفسها کحج الصبی مستحباً»

(۶) و نیز می‌گوید: کسی که دارای یکی از شرایط حج نیست، ولی مانعی هم از انجام حج ندارد؛ مانند عبد مأذون و فقیر و صبی ممیز، مستحب است که به حج برود. روشن است که استحباب ملازم با صحّت است. وقتی عملی استحباب داشته و ثواب بر آن مترتب است به یقین صحیح خواهد بود. ایشان سه دلیل برای صحت حج صبی اقامه می‌کنند: الف) اجماع ب) عمومات الحج و أفعاله فإنّها شاملهٔ للصبیّ أیضاً ج) روایات.

(۷)

ب) روایات

۱. زنی از پیامبرخدا (ص) درباره حجّ صبی پرسید که آیا او می‌تواند حج انجام دهد (یا می‌توان برای او حج انجام داد)، حضرت فرمودند: بله و برای تو نیز پاداشی هست؛

«عَبْدِ اللهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ (ع) قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ مَرَّ رَسُولُ اللهِ (ص) رُوَيْثَةَ وَ هُوَ حَاجٌّ فَقَامَتْ إِلَيْهِ امْرَأَةٌ وَ مَعَهَا صَبِيٌّ لَهَا فَقَالَتْ يَا رَسُولَ اللهِ أَ يُحَجُّ عَنْ مِثْلِ هَذَا قَالَ نَعَمْ وَ لَكِ أَجْرُهُ».

(۸)

۲. روایتی را علامه حلّی از ابن عباس نقل کرده که شبیه به روایت قبل است؛

«رفعت امرأهٔ صبیاً فقالت: یا رسول الله أ لهذا حجٌّ؟ قال: نعم و لک أجرٌ»

(۹) در این دو روایت، برای مادر بچه ثواب مقرر شده و این بیانگر آن است که حج صبی صحیح می‌باشد والّا ترتّب ثواب برای عمل غیر صحیح، معنایی نخواهد داشت. از سوی دیگر، این عمل در منظر پیامبرخدا (ص) و با امر ایشان انجام شده است که خود دلالت بر صحّت این عمل می‌کند. (۱۰)

.۳

«عَنْ عَلِیِّ بْنِ مَهْزِیَارَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَیْلِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ الثَّانِیَ (ع) عَنِ الصَّبِیِّ مَتَی یُحْرَمُ بِهِ قَالَ إِذَا اثَّغَرَ». (۱۱) (ثغر یعنی ریزش دندان) امام جواد (ع) احرام صبی را منوط کردند بهریزش دندان که در سن ۱۲ سالگیاست و در این سن، صبی هنوز بالغ نشده است. پس احرام درحدیث بهمعنای وجوب نیست.

۴. در روایتی، تظلیل برای کودکان و زنها، در حال احرام، جایز شمرده شده است؛

«عَنْ أَبِی عَبْدِاللهِ (ع) قَالَ: لَا بَأْسَ بِالقبّهٔ عَلَی النِّسَاءِ وَ الصِّبْیَانِ وَ هُمْ مُحْرِمُونَ»

(۱۲) این روایت بیان می‌کند که احرام بچه صحیح است و الّا سؤال از تظلیل در اینجا لغو خواهد بود.

۱- ابو جعفرمحمد، الطوسی، المبسوط فی فقه الإمامیه، ج ۱، ص ۳۲۸

۲- موسوی خمینی، روح الله، تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۳۴۰

۳- ابو جعفرمحمد، الطوسی، تهذیب الاحکام، ج ۵، ص ۶، ح ۱۴؛ وسایل الشیعه، ج ۱۱ ابواب وجوب حج، باب ۱۲ باب اشتراط وجوب الحج بالبلوغ ح ۱۴۱۹۸

۴- شیخ صدوق، خصال، ج، ص ۹۴؛ وسایل، ج ۱، ابواب مقدمات عبادت، باب ۴ باب اشتراط التکلیف ح ۸۱

۵- علّامه حلّی، منتهی المطلب، ج ۱۰، ص ۵۴؛ تذکرهٔالفقهاء، ج ۷، ص ۲۴

۶- نراقی، ملا احمد، مستند الشیعه، ج ۲، ص ۱۵۵

۷- همان، ج ۱۱، صص ۱۵ و ۱۵۷

۸- شیخ طوسی، الاستبصار، ج ۲، ص ۱۴۷، ح ۳

۹- علّامه حلّی، منتهی المطلب، ج ۱۰، ص ۵۴

۱۰- اراکی، محسن، حج الصبیان، مجله «میقات الحج»، ش ۲، ص ۱۹۷

۱۱- الکافی، ج ۴، ص ۲۷۶، ح ۹؛ شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۴۳۵؛ وسایل الشیعه، ج ۱۱، باب ۲۰، ابواب وجوب حج، ح ۱۴۲۲۵

۱۲- من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۲۶، ح ۱۰۶۴؛ شیخ طوسی، تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۳۱۲ باب ۲۴، ح ۶۹؛ وسایل الشیعه، ج ۱۲، ابواب تروک احرام باب جواز التظلیل، باب ۶۵، ح ۱۶۹۶۷

ص: ۱۶

۵. روایاتی که دلالت بر عدم اجزاء حجّ صبی از حَجّه الإسلام (۱) می کند، ظهور در صحّت حج وی دارد؛ زیرا اگر حج او باطل بود، دیگر نوبت به بیان حکم (عدم اجزاء) نمی‌رسید. پس بیان حکم دلالت می کند بر اینکه صحّت حجّ او، مفروغ منه بوده است. (۲)

نتیجه اینکه صبی می‌تواند و بر او جایز است احرام ببندد و حج وی مشروع و صحیح می‌باشد.

اذن ولی در انجام حج

پرسش دیگری که باید به آن پاسخ داده شود، این است که:

«آیا با اثبات صحتِ احرام و حجّ صبی، او باید از ولی خود اذن بگیرد یا اذن از ولی در صحّت حج شرط نیست؟»

در این مورد میان فقها اختلاف نظریه وجود دارد؛ گروهی؛ مانند شهید اول و علّامه حلّی قائل به شرطیت اذن از ولی هستند.

شهید اول می گوید:

«لَا یَصِحُّ مُبَاشِرَته إِلّا أن یَکُونَ ممیّزاً وَ أذن لَهُ الولیّ». (۳)

صاحب ریاض نیز مانند شهید اول قائل به اذن صبی از ولی می‌باشد؛

«فاعلم أنّه لا یجب علی الصبیّ مطلقا و لا علی المجنون و یصحّ الإحرام من الصبیّ الممیّز بإذن الولیّ». (۴)

علّامه در تذکره و تحریر، بر این باور است که صحّت احرامِ صبی مشروط به اذن ولی است و اگر بدون اذن او باشد صحیح نیست. (۵)

دلایل لزوم اذن از ولی:

۱. انجام مناسک حج، بر افراد بالغ است؛ چون اینان هستند که شرایط وجوب را دارند. پس اگر غیر بالغ، مأذون در حج باشد، خلاف اصل می باشد.

اکنون آنچه در اینجا بیان گردیده، در مورد صبی مأذون است و صبی غیر مأذون، از مورد نص خارج میباشد و حج وی نیست ؛ «ورود المنع علیه ظاهر بل للإقتصار فیما خالف الأصل علی المتیقّن من مورد الفتوی و النص و هو الصبیّ المأذون و ذلک لأنّ الإحرام عبادهٔ متلقّاهٔ عن الشرع یجب الإقتصار فیها علی النص». (۶)

۲. چون اعمال حج، همراه با صرف مال است و از سوی دیگر صبی نیز ممنوع از تصرف در مال می‌باشد، پس باید از طرف ولی خود مأذون باشد. (۷)

اما گروهی دیگر اذن ولی را شرط نمی‌دانند:

مرحوم خویی می گوید:

«لایشترط فی صحته إذن الولیّ».

(۸) صاحب مستمسک عروه نیز گفته است

«الأقوی عدم الإشتراط فی صحّته»

(۹) امام راحل نیز بیان کرده است که:

«و الأقوی عدم اشتراط صحّهٔ حجّه بإذن الولیّ». (۱۰)

دلایل عدم لزوم اذن:

کسانیکه قول عدم لزوم اذن ولی را پذیرفته‌اند، در پاسخ قول قبلی (لزوم اذن) به دلایلی تمسک کرده‌اند:

۱.

«إنّ إطلاق الأدلّة و العمومات کافیة فی صحته و رجحانه ...»

ادله صحّت حجّ صبی مطلق بوده و آنرا مشروط به اذن از ولی نکردهاند. پس مخالف اصل و یا خروج از متیقّن لازم نمی‌آید. علاوه آنکه از خود این عمومات توقیف و تعیین بهدست می‌آید. (۱۱)

۲. از سوی دیگر، حجّ وی- اولًا و بالذات- همراه با صرف مال نیست (۱۲) و اگر عملی انجام دهد که صرف مال را در پی داشته باشد، در صورت کفاره، اگر قائل شویم عمد صبی و خطای وی یکی بوده و فرقی ندارند، کفاره‌ای متوجّه او نخواهد بود و به فرض ثبوت کفاره برای صبی، برای پرداخت آن، اگر ولی اجازه دهد، بحثی در آن نیست و اشکالی ندارد، اما اگر اجازه ندهد، بر ذمّه صبی خواهد ماند و باید بعد از بلوغ بپردازد. درمورد خرید هَدی و قربانی نیز همینگونه است؛

«ومجرّد ذلک لایوجب سقوط الحجّ». (۱۳)

۱- همین نوشته بخش عدم کفایت حج صبی از حجّه الإسلام.

۲- اراکی، محسن، حج الصبیان، مجله «میقات الحج»، ش ۲، ص ۱۹۷

۳- دروس، ج ۱، ص ۳۰۶

۴- ریاض المسائل چاپ قدیم ج ۱، ص ۳۳۸

۵- تذکره، ج ۷، ص ۲۶ و ج ۸، ص ۴۲۱؛ تحریر الأحکام، ج ۱، ص ۹۰

۶- ریاض المسایل چاپ قدیم ج ۱ ص ۳۳۸.

۷- علامه حلی، تذکره الفقهاء، ج ۷، ص ۲۶ و ج ۸، ص ۴۲۱؛ علامه حلی، تحریرالاحکام، ج ۱ ص ۹۰.

۸- موسوعهٔ الامام خویی، ج ۲۸، ص ۱۲

۹- سید محسن، الحکیم، مستمسک عروه الوثقی، ج ۱۰، ص ۱۶

۱۰- روح الله، الموسوی الخمینی، تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۳۴۰

۱۱- نراقی، مستند الشیعه، ج ۱۱، ص ۱۸

۱۲- نجفی، محمدحسن، جواهرالکلام، ج ۱۷، ص ۲۳۴. صاحب جواهر به خاطر اینکه حج صبی همراه با تصرف مال است، اذن ولی را شرط میداند، اما احتمال عدم اشتراط اذن از ولی را نیز رد نمی کند؛ زیرا حج وی- اولًا و بالذات- همراه با صرف مال نیست. ایشان حتی احتمال اجماع هم می‌دهد؛ «نعم لا بدّ من إذن الولی بذلک لاستتباعه المال فی بعض الأحوال، فلیس هو عباده محضه، مع احتمال العدم، لعدم کونه تصرفاً مالیاً أولًا و بالذات إن لم یکن إجماعاً، کما هو ظاهر نفی الخلاف فیه بین العلماء».

۱۳- نراقی، مستند الشیعه، ج ۱۱، ص ۱۸؛ شیخ طوسی، المبسوط فی فقه الإمامیه، ج ۱، ص ۳۲۹

ص: ۱۷

وجوب طواف نساء بر صبی

یکی از اعمال و مناسک مهم در حج، طواف نساء است. اهمیت آن به قدری استکه در صورت بهجا نیاوردن، حاجی دیگر نمی‌تواند ازدواج کند و اگر همسر داشته باشد، همسرش بر او حرام خواهد شد و تا زمانی که آن را بهجا نیاورد، این حکم همچنان باقی خواهد ماند.

در این میان، آنچه مهم است، حجّ صبی است. با اینکه انجام اعمال حج بر صبی مستحب است، آیا طواف نساء بر او واجب است؟ و آیا او نیز همچون افراد بالغ، باید تمام اعمال حج را انجام دهد؟

پیش از پاسخ به این پرسش باید به سه نکته توجه داشت:

۱. طواف نساء، بر مرد و زن بالغ واجب است و در این مورد هیچ اختلافی وجود ندارد. روایات نیز بر آن تصریح دارند.

امام کاظم (ص) فرمود: طواف نساء بر زن کبیره واجب است؛

«مُحَمَّدُ بْنُ یَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ یَقْطِینٍ عَنْ أَخِیهِ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ یَقْطِینٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ (ص) عَنِ الْخِصْیَانِ وَ الْمَرْأَةِ الْکَبِیرَةِ أَعَلَیْهِمْ طَوَافُ النِّسَاءِ قَالَ نَعَمْ عَلَیْهِمُ الطَّوَافُ کُلِّهِمْ».

(۱)

۲. در موسم حج، زن بر مرد و مرد بر زن زمانی حلال می‌شوند که طواف نساء را انجام داده باشند.

۳. هر عملی که بر مُحرِمِ بالغ حرام است، بر صبی مُحرِم نیز حرام می باشد و از هر عملی که او باید اجتناب کند، بر صبی نیز لازم است از آن بپرهیزد. (۲)

در مورد وجوب طواف نساء بر صبی، همه علما (غیر از یک نفر) اتفاق نظر دارند.

شهید اول در دروس گفته است: طواف نساء واجباست ولی با ترک آن، حج باطل نمی‌شود اما زن هم بر او حلال نمی گردد و حکم خصی، خنثی و صبی نیز چنین است. (۳)

«و یلزم به [طواف النساء] الصبیّ الممیّز، و یطوف الولی بغیر الممیّز، فلو ترکاه وجب قضاؤه کما یجب علی غیرهما، و یحرم علیهما النساء بعد البلوغ، و یمنعان من الاستمتاع بالحلائل قبل البلوغ». (۴)

صاحب جواهر مینویسد: عده‌ای تصریح کرده‌اند اگر صبی طواف النساء را ترک کند، زن بر او، بعد از بلوغش حرام خواهد شد؛ چرا که احرام بستن، سبب حرمت زنان می‌شود و این حکمی وضعی است و احکام وضعیه تنها اختصاص به مکلّفین ندارد بلکه شامل غیر مکلّفین هم می‌شود. پس همانطور که احرام سبب حرمت میشود، طواف النساء نیز سبب حلّیت میگردد. ایشان در ادامه چنین توضیح می‌دهد: حدیث رفع، تنها حکم تکلیفی را برمی‌دارد و کار به حکم وضعی ندارد. همچنین حرمت نساء از آثار حکم وضعی ترکِ طواف النساء است، لذا رفع نمی‌شود. (۵) ایشان نظر نهایی خود را اینگونه بیان می کند

؛ «و کیف کان فهو أی طواف النساء لازم للرجال و النساء و الصبیان و الخصیان و الخناثی بلا خلاف معتد به أجده فیه ...»

(۶)

صاحب کشف اللثام نیز همچون دیگران میگوید: صبی هم مانند مردان و زنان باید طواف نساء را انجام دهد (۷) و علّت آنرا چنین بیان میکند؛

«یحرم علی الممیز بعد بلوغه من أنّ الإحرام سبب لحرمتهنّ و الأحکام الوضعیهٔ لا تختص بالمکلف».

(۸)

علّامه حلّی در تذکره بر وجوب آن ادعای اجماع کرده است؛ «طواف النساء واجب عند علمائنا أجمع علی الرجال و النساء و

الخصیان من البالغین و غیرهم ...». (۹) امام راحل نیز طواف النساء را حتی برای صبی غیرممیز لازم دانسته، می گوید: ولی وی باید او را طواف دهد؛

«لاـ یختصّ طواف النساء بالرجال، بل یعمّ النساء و الخنثی و الخصیّ و الطفل الممیّز، فلو ترکه واحد منهم لم یحلّ له النساء و لا الرجال لو کان امرأة، بل لو أحرم الطفل غیر الممیِّز ولیّه یجب علی الأحوط أن یطوف به طواف النساء حتی یحلّ له النساء». (۱۰)

اما در میان فقهای معاصر، تنها مرحوم آیت الله خویی به مخالفت برخاسته و قول عدم وجوب طواف نساء بر صبی را ترجیح داده است. ایشان می گوید: ظاهر آن است که با ترک طواف نساء، زن بر او حرام نمی‌شود؛ زیرا دو نوع حکم بر احرام بار می‌شود:

۱. حکم وضعی؛ مانند بطلان عقد در حال احرام.

از شرایط عقد آن است که در حال احرام، عقد بسته نشود، لذا از این جهت فرقی میان بالغ و غیر بالغ وجود ندارد؛ زیرا احکام وضعیه تنها به بالغ اختصاص ندارد پس اگر صبی در حال احرام، عقد نکاح ببندد صحیح نخواهد بود.

۲. حکم تکلیفی؛ مانند ترک تقبیل و ترک لمس با شهوت. اینها احکام تکلیفی محض هستند و این نوع احکام، از آغاز در حقّ صبی ثابت نیست تا اینکه گفته شود با طواف نساء این محظورات نیز بر طرف می‌شود. چون شرط حکم تکلیفی، بلوغ است پس وقتی مُحرِم، مکلّف نباشد، در واقع

۱- وسایل الشیعه، ج ۱۳، ابواب الطواف، باب ۲ باب وجوب طواف النساء ح ۱۷۷۹۰

۲- شیخ طوسی، المبسوط، ج ۱، ص ۳۲۹؛ تهذیب الاحکام، ج ۵، ص ۴۰۹ باب ۲۶ ذیل حدیث ۶۹

۳- دروس، ج ۱، ص ۴۰۴

۴- همان، ص ۴۵۸

۵- جواهرالکلام، ج ۱۹، ص ۲۶۰

۶- همان، ص ۴۱۰

۷- کشف اللثام، ج ۵، ص ۴۸۴

۸- همان، ج ۶، ص ۲۲۸

۹- علّامه حلّی، تذکره الفقهاء، ج ۸، ص ۳۵۳

۱۰- موسوی خمینی، روح الله، تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۴۱۶

ص: ۱۸

چیزی بر او حرام نخواهـد بود. پس وی می‌توانـد مرتکب آنها شود. پس حرمت ترک طواف نساء از احکام مختص بالغین بوده، لذا صبی با ترک آن حجش صحیح است و زن بر او حرام نمی‌شود. (۱)

عدم کفایت حج صبی از حجّهٔ الاسلام

بعد از اثبات جواز، مشروعیت و همچنین صحّت حجِ صبی، باید به این پرسش مهم پاسخ داد که: آیا حج او کفایت از حجه الإسلام می‌کند یا خیر؟ به بیان دیگر اگر معتقد شویم که حجّ کودکِ غیر بالغ صحیح است و آن کودک بعد از بلوغ مستطیع شود و قدرت رفتن بهحج تمتع را پیدا کند، آیا بر او واجب است بهحج برود یا همان حج دوران کودکی کافی است؟

در پاسخ بایـد گفت: هیچ اختلافی در عدم کفایت حج صبی از حجه الاسـلام وجود ندارد و علاوه بر روایات، اجماع نیز مؤید (۲) آن است.

آیه (وَ لِلّهِ عَلَی النّاسِ حِجُّ البَیتِ مَن استَطاعَ اَلیهِ سَبیلًا) درباره وجوب حج است بر افراد بالغ و شامل غیر بالغ نمی‌شود. پس حجّ صبی امتثال امر الهی نبوده و تکلیف بر عهده او باقی خواهد ماند، لذا این حج او مجزی نبوده و باید حج دیگری بعد از بلوغ بجا آورد.

روایـات نیز دلالت می‌کننـد که حـج زمانی بر انسان واجب می‌شود که محتلم شود و بالغ گردد. از اطلاق روایات زیر، عـدم کفایت حج قبل از بلوغ نسبت به حجه الاسلام را می‌توان برداشت کرد:

۱. امام‌صادق (ع) می‌فرما ید:

«وَ لَوْ أَنَّ غُلاماً حَجَّ عَشْرَ حِجَجٍ، ثُمَّ احْتَلَمَ کَانَتْ عَلَیْهِ فَرِیضَةُ اَلْإِسْلَام».

(۳)

۲. نیز به همین مضمون فرمودند:

«وَ لَوْ أَنَّ غُلَاماً حَجَّ عَشْرَ سِنِینَ، ثُمَّ احْتَلَمَ کَانَتْ عَلَیْهِ فَرِیضَةُ اَلْإِسْلَام».

(۴)

۳. از اسحاق بن عمار است که:

«سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ (علیهما السلام) عَنِ ابْنِ عَشْرِ سِنِینَ یَحُجُّ قَالَ عَلَیْهِ حَجَّةُ اَلْإِسْلَامِ إِذَا احْتَلَمَ».

(۵)

گفتار علما

۱. فاضل هندی درکشف اللثام گفته است: طبق احادیث فوق، حج صبی کفایت ازحج واجب نمیکند. (۶)

۲. مرحوم نراقی ادعای اجماع کرده، میگوید:

«لا یجزئ هذا الحجّ بقسمیه عن حجّهٔ الإسلام بلا خلاف بل بالإجماع».

(۷)

۳. علّامه حلّی نیز در تذکره همین قول را پذیرفته و گفته است: حجّ صبی تطوّعی است و کفایت از حَجّه الإسلام نمی‌کند. (۸)

۴. صاحب جواهر نیز به بیان دیگری می‌گویـد: یکی از شـرایط وجوب حـج، کمال عقل و بلوغ است لذا حج بر صبی واجب نیست. پس اگر در حال غیر بلوغ حـج انجام دهـد، حتی اگر قائل به شـرعیت عبادات او هم باشـیم، باز هم کفایت از حجهٔ الاسـلام نخواهد کرد. (۹)

۵. در مستمسک عروه نیز آمـده است: حتی اگر قائـل به صـحّت و شـرعیت عبـادات صبی باشـیم، بـاز هم کفـایت از حجه الاسـلام نمی‌کند. (۱۰)

۶. امام راحل نیز فرموده است:

«و لو حجّ الصبیّ الممیّز صح، لکن لم یجز عن حجّهٔ الإسلام». (۱۱)

۷. بلوغ صبی قبل از احد الموقفین

در برخی روایـات، در خصوص عبـد و مملوک آمـده است: اگر قبل از وقوف به مشـعر یا عرفات آزاد شود، در این صورت حـج او کفایت از حجهٔ الاسلام کرده و لازم نیست بعداً حجهٔ الاسلام به جا آورد.

«عَنْ مُعَاوِیَهًْ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللهِ (ع) فِی مَمْلُوکٍ أُعْتِقَ یَوْمَ عَرَفَهًْ قَالَ: إِذَا أَدْرَکَ أَحَدَ الْمَوْقِفَیْنِ فَقَدْ أَدْرَکَ الْحَجَّ». (۱۲)

و نیز در روایتی به طور مطلق بیان شده است: اگر کسی مشعر را درک کند، حج را درک کرده است: «عن أَبِی عَبْدِ اللهِ (ع):

«مَنْ أَدْرَکَ الْمَشْعَرَ فَقَدْ أَدْرَکَ الْحَجَّ».

(۱۳) اما سؤالی که به ذهن می‌رسـد آن است که اگر صبی نیز همچون مملوک، قبل از احـد الموقفین بالغ شود، آیا حج وی کفایت از حجه الاسلام می کند (با توجه به اینکه حج او هنگام شروع، ندبی بوده است) آیا اطلاق

«مَنْ أَدْرَکَ الْمَشْعَرَ فَقَدْ أَدْرَکَ الْحَجَّ»

شامـل صبی می‌شود و نیز آیا می‌توان صبی را به مملوک ملحق کرد و از مملوک الغاء خصوصـیت نمود و حکم مملوک را بر صبی نیز جاری ساخت؟

فقها در این مسأله نظریه واحـد نداشـته و همداسـتان نیسـتند و چنـد قول از سوی آنان مطرح شده است؛ عده‌ای چنین حجی را کافی می‌دانند. گروهی نیز راه احتیاط را در پیش گرفته و قائل به اعاده حج شده‌اند و گروه سومی نیز در تردید مانده‌اند.

۱- موسوعهٔ الإمام الخویی، ج ۲۹، ص ۳۶۱

۲- این اجماع مدرکی است. لذا فقط مؤید است نه دلیل.

۳- الکلینی، محمـدبن یعقوب، الکافی، ج ۴، ص ۲۷۸، ح ۱۸؛ وسایل الشیعه، ج ۱۱ ابواب وجوب حـج، باب ۱۳ باب ان الصبی إذا حجّ ... لم یجزء ح ۱۴۲۰۰

۴- ابوجعفر محمد، الطوسی، الاستبصار، ج ۲، باب ۸۶ ح ۱ و ۲

۵- وسایل الشیعه، ج ۱۱، ابواب وجوب حج باب ۱۲، ح ۱۴۱۹۷

۶- کشف اللثام، ج ۵، ص ۷۳

۷- مستند الشیعه، ج ۱۱، ص ۲۰

۸- تذکره الفقهاء، ج ۸ ص ۴۲۱

۹- جواهر الکلام، ج ۱۷، ص ۲۲۹

۱۰- مستمسک عروهٔ الوثقی، ج ۱۰، ص ۱۴

۱۱- روح الله، موسوی خمینی، تحریر الوسیله، ج ۱ ص ۳۴۰

۱۲- شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۴۳۳، ح ۲۸۹۲؛ تهذیب الاحکام، ج ۵، ص ۵، ح ۱۳

۱۳- وسائل‌الشیعه، ج ۱۴، ح ۱۳ ش ۱۸۵۴۰، ابواب وقوف بمشعر، باب ۲۳

ص: ۱۹

توضیح

مرحوم علامه حلّی در تحریر الاحکام، بعد از مشروط کردن احرام صبی به اذن ولی، میگوید: اگر او قبل از احد الموقفین، کامل و بالغ گردد، این حج وی کفایت از حَجهٔالإسلام می کند (۱) و در تذکره نیز براین امر تأکید کرده است. (۲)

شیخ طوسی، صاحب جواهر، شهید اول، حکیم و نیز امام راحل (قدس سره) همین قول را پذیرفته و تصریح کرده‌اند که: بلوغ قبل از احد الموقفین سبب اجزاء حج صبی است و کفایت از حَجّه الإسلام میکند و وجوب حجه الاسلام از ذمّه وعهده وی برداشته میشود. (۳)

اما گروهی دچار تردید شده، نتوانستهاند موضع مشخصی اتخاذ نمایند.

شهید ثانی می گوید: اینکه حجّ چنین فردی کفایت از حجه الاسلام کند، محل تردید است. (۴) همچنین مرحوم علّامه در منتهی ادعای تردید کرده (گر چه در نهایت قول اجزاء را پذیرفته) است. (۵)

گروهی دیگر قائل به احتیاط شده و اعاده آن را لازم دانستهاند. صاحب ریاض میگوید: حجت و دلیلی که قابل اعتنا باشد، نیافتم، پس احوط آن است که بعد از استطاعت، اعادهکند. (۶) نراقی نیز میگوید: احوط بلکه اظهر آناستکه اعاده نماید. (۷) مرحوم حکیم هم، بعد از اینکه به جواب از ادلّه إجزاء پرداخته، گفته است: احوط بلکه قول قوی آن است که بعد از مستطیع شدن، اعاده کرده، دوباره حج بجا آورد. (۸)

علت تردید:

آنچه سبب تردید گردیده، این است که: احرام صبی، ندبی و مستحبی بوده، لذا نمی‌تواند تبدیل به فرض و وجوب شود. (۹) به عبارت دیگر، چون حجّ صبی ندبی است، لازمه‌اش آن است اعمالی که تا قبل از بلوغ انجام داده به نیت ندب باشد نه وجوب و اعمال ندبی کفایت از اعمال وجوبی نمی کند، به خصوصآنکه افعال وی تمرینی است نه تکلیفی. (۱۰) از سوی دیگر، کمال او زمانی است که انشای حج در آن زمان صحیح می‌باشد (قبل از وقوف)، و اگر تجدید نیت کند، مجزی خواهد بود. (۱۱)

لذا نمی‌توان به حکم متعینی دست یافت و تردید همچنان باقی خواهد ماند.

دلایل قول به اجزاء و کفایت

کسانیکه حج چنین فردی را مجزی می‌دانند و قائل شده‌اندکه حج وجوبی از گردن وی ساقط میشود، به دلایل ذیل تمسک کرده‌اند:

۱. روایاتی را که در خصوص عبد و مملوک وارد شده، الغاء خصوصیت کرده، آن را سرایت به هر فردی میدهند که قبل از احدالموقفین کامل می‌شود. (۱۲) به این صورتکه ملاک در اجزاء، کمالِ قبل از رسیدن به احدالموقفین است و فرقی نمی کند که این کمال با بلوغ حاصل شود یا با عتق و حریت، لذا صبی را نیز شامل شده و حج او مجزی از حجهٔ الاسلام خواهد بود. (۱۳)

۲. اطلاق روایت

«من أدرک المشعر فقد أدرک الحجّ»

شامل صبی نیز می‌شود. (۱۴)

۳. اجماع شده است بر اجزاء چنین حجّی. علّامه در تذکره ادعای اجماع کرده و گفته است:

«و إن بلغ الصبیّ ... قبل الوقوف بالمشعر فوقف به أو بعرفهٔ معتقا و فعل باقی الأرکان، أجزأ عن حجّهٔ الإسلام ... عند علمائنا أجمع». (۱۵)

۴. همانطور که اگر صبی بعد از نماز ظهر بالغ شود اقوی این است که اعاده بر او واجب نیست، در حج نیز اینگونه است. و

همانگونه که ماهیت نماز ظهر قبل از بلوغ و بعد از بلوغ یکسان است، در حج نیز چنین است. ماهیت حج ندبی صبی قبل از بلوغ با حج واجب او بعد از بلوغ فرقی با هم ندارند و اینکه گفته شده: مستحب مجزی از واجب نیست، در جایی است که این دو از لحاظ ماهیت با هم متفاوت باشند. (۱۶)

به بیان دیگر، حجّ صبی و حج بالغ از نظر مصلحت و مفسده و از نظر ملاک امر، تفاوتی ندارند و اگر تفاوتی وجود داشته باشد، از جهت امر است نه از جهت متعلق امر و مأمور به؛ یعنی حجّ مطلقاً مصلحت دارد، فقط اگر صبی انجام دهد، به خاطر صبی بودنش برای او مستحب است و اگر بالغ انجام دهد، به خاطر بلوغش بر او واجب میگردد. چنین تفاوتی موجب نمی‌شود که حج صبی مجزی نباشد.

۵. قول به اجزاء، فتوایی است که مشهور به آن قائل شده‌اند. (۱۷)

نقد:

۱- علّامه حلّی، تحریرالاحکام، ج ۱، ص ۱۲۵

۲- علّامه حلّی، تذکره الفقهاء، ج ۸ ص ۴۲۱

۳- شیخ طوسی، المبسوط، ج ۱، ص ۲۹۷؛ جواهرالکلام، ج ۷، ص ۲۳۴؛ دروس، ج ۱، ص ۳۰۶؛ مستمسک عروه، ج ۱۰، ص ۲۹؛ روح الله الموسوی الخمینی، تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۳۴۸

۴- شهید ثانی، مسالک الافهام، ج ۲، ص ۱۲۳

۵- علامه حلّی، منتهی المطلب، ج ۱۰، ص ۵۹

۶- الطباطبایی، سید علی، ریا ض المسائل چاپ جدید، ج ۶، ص ۲۲

۷- نراقی، مستند الشیعه، ج ۱۱، ص ۲۲

۸- مستمسک عروه، ج ۱۰، ص ۲۹

۹- علامه حلی، منتهی المطلب، ج ۱۰، ص ۵۹

۱۰- مسالک الافهام، ج ۲، ص ۱۲۳

۱۱- منتهی المطلب، ج ۱۰، ص ۵۹

۱۲- جواهرالکلام، ج ۱۷، ص ۲۳۰

۱۳- مستمسک عروه، ج ۱۰، ص ۲۹؛ موسوعهٔ الإمام الخویی، ج ۲۶، ص ۳۲

۱۴- جواهر الکلام، ج ۱۷، ص ۲۳۰

۱۵- تذکره الفقها، ج ۷، ص ۳۸

۱۶- عروهٔ الوثقی، ج ۲، ص ۴۵۵

۱۷- مسالک الافهام، ج ۲، ص ۱۲۴

ص: ۲۰

این دلایل کافی نبوده و دارای اشکالاتی است:

۱. الغای خصوصیت به قرینه (داخلی و یا خارجی) نیاز دارد که در ما نحن فیه و در بحث ما چنین قرینه‌ای وجود ندارد. پس نمی‌توان حکم مملوک را به صبی سریان داد. این نوعی قیاس است. (۱)

۲. اجماعیکه مرحوم علامه ادعا کرده، تعبّدی نیست بلکه مدرکی و اجتهادی است؛

«لإمکان استنادهم فی الحکم المذکور إلی الروایات الواردهٔ فی العبد و تعدوا من موردها إلی الصبی».

(۲)

۳. روایت

«من أدرک المشعر فقد أدرک الحج»

از بحث ما خارج است؛ زیرا این روایت در مقام بیان تصحیح است و اینکه کسیکه مشعر را درک کند، حجش صحیح می‌شود درحالیکه بحث ما درباره صبی‌ای است که حجش صحیح است و فقط درباره اجزاء و عدم اجزاء از حجه الاسلام بحث داریم. پس نمی‌توان به این حدیث تمسّک جست. (۳)

۴. اینکه گفته شده حج صبی و حج بالغ از لحاظ ماهیت و طبیعت یکی است و مثل نماز قبل از بلوغ و بعد از آن است، صحیح نیست، بلکه این دو، تنها در صورت وحدت دارند و وحدت در صورت نمی‌توانند دلیل وحدت در ماهیت باشد؛ مثل نماز نافله، واجب، قضا و ادا، همگی در صورت واحدند ولی هرکدام دارای حقایق گوناگون و مخصوص به خود می‌باشند. اینکه روایات حج صبی را مجزی نمی‌داند دلیل بر آن است که حج او با حج بالغ از لحاظ ماهیت و حقیقت متفاوت است. پس اجزاء و عدم اجزاء دلیل بر اختلاف در حقیقت است. (۴)

۱- موسوعهٔ الامام الخویی، ج ۲۶، ص ۳۲؛ مستمسک عروه، ج ۱۰، ص ۲۹

۲- موسوعهٔ الامام الخویی، ج ۲۶، ص ۳۲

۳- همان.

۴- همان.

ص: ۲۱

ص: ۲۲

ص: ۲۳

شخصیت و موقعیت امّ‌البنین در اسلام

نسب و حسب امّ‌البنین

امّ‌البنین؛ (فاطمه)، دختر حزام بن خالد بن ربیعه (برادر شاعر معروف دورانِ قبل از اسلام- عصر جاهلیت- صاحب یکی از محلّقات سبعه)، فرزند عامربن کلاب‌بن ربیعهٔ بن عامربن صعصعه کلابی. (۱)

مادرش؛ شمامه، دختر سهیل‌بن عامربن مالک‌بن جعفربن کلاب (۲) و اجداد و نیاکان او، همه از دلاوران عرب در عصر جاهلیت بودند که حماسه‌های جاویدان داشتند، تا آنجاکه در شجاعت و سخاوت زبانزد خاص و عام بودند. در وصف آن‌ها همین بس که جناب عقیل‌بن ابوطالب گفت:

«در میان قوم عرب نمی‌توان کسی را یافت که از پدران و نیاکان امّ‌البنین شجاع‌تر و دلاورتر باشد.»

داستان ولادت امّ‌البنین

آورده‌اند که حزام‌بن خالدبن ربیعه، در حال سفر بود که همسرش، فاطمه (امّ‌البنین) را به دنیا آورد. او در یکی از شب‌ها خواب دید که بر روی زمین حاصل‌خیزی نشسته و از دوستان و یاران خود دوری گزیده است و در این حال، مرواریدی در دست دارد که پیوسته آن‌را زیرورو می‌کند و بر زیبایی آن، سخت شیفته است. ناگاه مردی از سوی بادیه، سوار بر اسب، به سوی او آمد. همین‌که به او رسید، سلام کرد و آن مرد جواب سلامش را داد. آنگاه مرد سوارکار گفت: این مروارید را که در دست داری، چند می‌فروشی؟

وی پاسخ داد: من قیمت آن را نمی‌دانم. شما آن را چند می‌خری؟ آن مرد پاسخ داد: من نیز نمی‌دانم قیمت آن چند است. امّا می‌خواهم آن‌را به یکی از امیران هدیه کنم. در عوض چیزی را برای تو ضمانت می‌کنم که گرانبهاتر از درهم و دینار است.

حزام‌بن خالد پرسید: آن چیست که از درهم و دینار گرانبهاتر است؟!

گفت: من ضمانت می‌کنم که تو نزد او قرب و مقام و جاه و جلال ابدی داشته باشی.

حزام گفت: واقعاً تو مرا به این مقام می‌رسانی؟

گفت: آری.

پرسید: تو هم در این ماجرا واسطه من می‌شوی؟!

گفت: آری، من واسطه‌ات می‌شوم. پس آن‌را به من بده. حزام مروارید را به آن مرد داد. همینکه از خواب بیدار شد، رؤیای خود را بر دوستانش حکایت کرد و از آن‌ها خواست آن‌را تعبیر کنند؛ یکی از آنان گفت: اگر خواب تو، رؤیای صادق باشد، پس خداوند به تو دختری می‌بخشد که یکی از بزرگان از او خواستگاری می‌کند و به همین خاطر به خویشاوندی با او مفتخر شده، به شرافت و سیادت نائل خواهی شد.

وقتی از سفر برگشت، متوجه شد که همسرش «ثمامه بنت سهیل» وضع حمل کرده است. شکفته و خرسند شد و با خود گفت: آن رؤیا، صادقه بود!

از وی پرسیدند: نامش چه بگذاریم؟ گفت: نامش را فاطمه و کنیه‌اش را امّ‌البنین بگذارید.

متأسفانه تاریخ دقیق ولادت این بانوی بزرگوار مشخص نیست. در حالی‌که تاریخ، گاه پیش افتاده‌ترین مسائل در مجالس لهو و لعب خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس را ثبت می‌کند؛ مثلا رنگ گردن‌بند میمون و یا توصیف صدای گرفته دربار و امثال آن را. امّا از حالات و زندگی این زن قهرمان چیز زیادی به دست نداده است؛ زنی‌که سراسر زندگی‌اش مملو از ارزش و آرمان‌های بلند و

مواضع عزتمنـد بود. اینجا است که بایـد پرسـید: چه شد موعظه‌ها، دانش‌ها و قهرمانی‌ها و جهاد و صبر و مقاومت زنی که بخشـی از حیاتش را در بیت امامت سپری کرد؟! و این به راستی که دردناک است.

به‌هر صورت شایـد بتوانیم به تاریـخ ولادت او دست یابیم، آن‌هم از طریق ولادت فرزنـد ارشـدش، قمربنی‌هاشم، که مورّخان آن را سال ۲۶ هجری نوشـته‌اند و عمر شـریفش به‌هنگام شـهادت در سـرزمین کربلا، حسب روایت طبرسی در کتاب خود (اعلام الوری)، ۳۴ یا ۳۸ سال بوده است.

ضمن این‌که همه می‌دانند واقعه عاشورا به‌سال ۶۱ ق. رخ داد. از این‌ها گذشـته، وقتی امام علی (ع)، پس از شهادت حضرت فاطمه (س)، از برادرش عقیل می‌خواهد زنی را به او معرفی کند که از تبار شـجاعان و دلاوران باشد و همین کلام حضـرت علی (ع) خود نشـانگر آن است که «امّ‌البنین» در آن دوران، دختری به سن بلوغ جنسـی و عقلی رسـیده بوده و لـذا می‌توانست همسـر آن حضـرت باشد. روشن است اگر سن او زیر ۱۵ سال بود، عقیل

۱- اعلمی، اعلام النساء، ج ۱، ص ۲۴۱؛ حکیمی، اعیان النساء، ص ۴۸

۲- حکیمی، اعیان النساء، به نقل از ابصار العیون، سماوی، ص ۵۰

ص: ۲۴

از او یـاد نمی‌کرد. به خصوص که او به علم انسـاب آشـنایی کامل داشت و معقول آن بود که دختری را برای برادرش برگزینـد که هم از نظر سن و سال و هم از جهت صلاحیت و شایستگی مناسب وی باشد.

همچنین بعید به نظر می‌رسد این وصلت بعد از سال ۲۶ هجری صورت گرفته باشد؛ چرا که فرزند برومندش، عباس (ع) در سال ۲۶ و یا ۲۳ هجری به دنیا آمده است.

علاوه براین، گمـان نمی‌رود چنین دختری تـا سن ۲۳ و یـا ۲۴ سـالگی، بـدون شوهر مانـده باشـد؛ زیرا پسـرش عباس (ع) در زمان شهادتش حدود ۳۴ سـال داشت. بنـابراین، ارجـح آن است که سن او هنگـام ازدواج با امیر مؤمنان (ع) ۱۷ تا ۲۱ سال باشـد و چون نطفه نخستین فرزنـد، معمولًا پس از یک‌سال منعقـد می‌گردد، لذا می‌توان گفت که سن او در زمان به دنیا آوردن عباس (ع) حدود ۱۸ تا ۲۲ سال بوده و از این رهگذر، زمان تقریبی ولادت حضرت عباس را در سال‌های بین ۵ و ۹ ق. دانست.

در این میان کسانی بر این باورنـد که امّ‌البنین در زمان واقعه عاشورا، حدود ۵۵ سال داشته است. اگر چنین باشد، میتوان گفت زمان تولـد عباس (ع) در سال ۶ ق. بوده است. در این صورت به نظر می‌رسـد امّ‌البنین یک‌سـال از امام حسـین (ع) کوچک‌تر بوده و آن حضـرت در زمان ولادت عباس (ع) حدود ۱۸ الی ۲۲ سال داشـته است. پس سال تولد ایشان را می‌توان بین سال‌های ۵ و ۹ هجری در نظر گرفت. البته برخی گفتهاند: او در زمان وقوع حادثه عاشور (سال ۶۱ ق.) حدود ۵۵ سال داشته است.

تربیت و جایگاه معنوی حضرت امّ البنین

امّ البنین در خانواده‌ای اصـیل و شـریف بزرگ شـد و تربیت یافت؛ خانواده‌ای که والاترین، ارجمندترین و نجیبترین شـمرده میشد و بزرگان عرب به آن افتخار می‌کردند. این خاندان شریف، مظهر جود و کرم، شجاعت و فصاحت، جوانمردی و بزرگ‌منشی، مکارم اخلاق، عفت و طهارت، اصالت و پاکدامنی و ... بود. آری امّ‌البنین بانویی بزرگوار بود که در محیطی سرشار از ایمان، زهد و تقوی رشد یافت؛ از این‌رو، او زنی بود با تقوا و ورع و دارای عفت نفس و اخلاق و منش پسندیده.

مرحوم شهید اول، همان فقیه پرهیزگار متقی؛ محمدبن مکی عاملی، صاحب کتاب «لمعه دمشقیه» (که از دیرباز در حوزههای علمیه تدریس می‌شود)، در باره فاطمه (امّ‌البنین) می‌گوید:

«امّ‌البنین را باید جزو زنان با فضـیلت و آگاه به‌حق اهل بیت (علیهم السـلام) شـمرد، که در پیروی و ولایت و دوستی و محبت نسبت به آنان، خالص و مخلص بود. در مقابل، اهل بیت (علیهم السـلام) نیز او را گرامی می‌داشـتند و جایگاه رفیعی برایش قائل بودند، تا آنجـا که حضـرت زینب (س)، پس از بـازگشت به مـدینه، به دیـدار او می‌رود و شـهادت چهار فرزنـدش در کربلا را چنان تسـلیت می‌گوید که گویی تبریک ایام عید است!» (۱)

همچنین سید محسن امین، صاحب کتاب معروف «اعیان الشیعه» درباره او می‌نویسد: «او شاعره، زبان آور و از خاندان اصیل و شجاع عربی برخاسته است.» (۲)

بـه هرحـال، از ایـن نشانه‌هـای روشـن؛ یعنی گزینش او بـه عنـوان همسر علی‌بن ابی‌طـالب (ع)، تفقّـد حضـرت زینب (س) از وی و همچنین ذکر نام نیکش در کتب بزرگان علم و فقاهت، همگی نمایانگر منزلت ارجمنـد و موقعیت بس بلنـد او نزد خانـدان نبوت و طهارت است.

امّ‌البنین (س) همسر دوم امیر مؤمنان (ع) یا ...؟!

حضـرت علی (ع) پس از شـهادت حضرت فاطمه (س)، با امّ‌البنین ازدواج کرد، اما روشن نیست که وی همسر دوم امام (ع) (پس از صـدیقه کـبری (س) باشـد؛ زیرا قرائنی وجود دارد که امیر مؤمنـان بـا خوله، بنت جعفربن قیس حنفی (مـادر محمـد حنفیه)، ازدواج کرد. البته مورّخـان در این زمینه اختلاـف دارنـد، لیکن نزدیکتر به واقعیت آن است که حضـرت امیر (ع) پس از درگـذشت فـاطمه

زهرا (س) با امامه بنت ابی العاص، آنگاه با فاطمه معروف ب- «امّ‌البنین» و با خوله به عنوان همسر چهارم عقد زناشویی بست. عباس‌بن علی (ع)، فرزند ارشد امّ البنین (س) محسوب می‌شود که در سال ۲۴ ق. متولد شده است و بعید به نظر می‌رسد که امام (ع) بلافاصله، پس از شهادت صدیقه کبری (س) در سال ۱۱ ق. با او ازدواج کرده باشد؛ چرا که لازمه این فرض، آن است که بگوییم امّ‌البنین بیش از ۱۲ سال دچار حالت نازایی بوده است.

۱- مقرم، العباس، ص ۷۲، به‌نقل از مجموعه شهید اول.

۲- سید محسن امین، اعیان الشیعه، ج ۸، ص ۳۸۹

ص: ۲۵

داستان ازدواج علی (ع) با امّ‌البنین (س)

در کتاب «اعیان الشیعه» به نقل از «عمدهٔ الطالب» آمده است:

علی (ع) به برادرش عقیل، که مردی نسب شناس و آشنا به تاریخ و نیاکان عرب بود، گفت:

«زنی را به من معرفی کن که از تبار دلاوران و قهرمانان باشد. میخواهم برای من پسری شجاع و جنگجوبه دنیا آورد.» عقیل گفت: «چرا سراغ فاطمه بنت حزام کلابی نمی‌روی، که پدران و نیاکان او از شجاع‌ترین و زمنده‌ترین مردان عرب‌اند.» (۱)

گفتنی است همین مطلب در کتاب «اعیان النساء» حکیمی نیز آمده است. با این تفاوت که جناب عقیل‌بن ابی‌طالب به برادرش علی (ع) می گوید: «برادر! چرا در پی چنین زنی هستی؟» فرمود: مایلم با او ازدواج کنم تا برای من پسر دلاوری به دنیا آورد که فرزندم حسین را در واقعه طف، در کربلا یاری دهد. آنگاه عقیل به ایشان توصیه کرد که با امّ‌البنین ازدواج کند؛ زیرا او از خاندانی است که پدران و نیاکانش از تمامی قوم عرب شجاع‌تر و دلاورتر هستند. آنگاه حضرت (ع) از برادرش عقیل خواست که او را از پدرش خواستگاری کند. عقیل نزد پدر وی (حزام) رفت و به او گفت: شرافت دنیا و آخرت را برای تو به ارمغان آورده‌ام! پاسخ داد و آن چیست؟ عقیل گفت: آمده‌ام تا دخترت را برای برادرم علی‌بن ابی‌طالب خواستگاری کنم و او علاقمند است داماد تو شود، به‌جهت والایی و اصالت نسب و شرف خاندانت.

حازم گفت: هیچ‌کس به این مقام نایل نمی‌شود تا با مادرش مشورت کنم. آنگاه عقیل منتظر ماند و حازم، پدر امّ‌البنین نیز بر همسرش وارد شد و در همان حال شنید که دخترش فاطمه (امّ البنین) خوابی را برای مادرش تعریف میکند.

خواب و رؤیای امّ البنین

نقل شده که امّ‌البنین خوابش را برای مادرش اینگونه تعریف کرد:

در خواب احساس کردم که در باغ و بوستان پرمیوه‌ای نشسته‌ام. در آن، رودهای فراوان جاری است و آسمان صاف و قرص ماه در می‌درخشید و ستارگان نور افشانی می‌کنند و من به عظمت آفرینش خداوند بزرگ می‌اندیشیدم که چگونه آسمان را بدون پایه و ستون برافراشته و این ماه تابان و ستارگان درخشان را آفریده است؟!

غرق در این اندیشه‌ها بودم که ناگاه به‌نظرم آمد ماه از دل آسمان کنده شد و در دامانم افتاد. چنان درخششی داشت که چشم‌ها را خیره می‌کرد. متعجب و شگفت‌زده شدم. باز متوجه شدم سه ستاره درخشان دیگر به دامانم افتاد تا آنجاکه نور و تلألؤ آن‌ها، پرده بر دیدگانم افکند. تعجب و حیرت بر من مستولی شد و بناگاه صدای هاتفی را شنیدم- بی آن‌که صورتش را ببینم- گفت:

بشارت باد بر تو ای فاطمه، به خاطر این سروران ارجمند،

که همچون سه ستاره درخشان و یک ماه تابان‌اند.

پدرشان سید و سالار کلّ کائنات است.

پس، از پیامبر خدا، آنچنان‌که در خبر آمد ...

وقتی این سخنان را شنیدم، سراسیمه شده، با ترس وفزع از خواب پریدم. از مادرم پرسیدم: تعبیر این خواب چیست؟ گفت: دخترم! اگر خواب تو رؤیای صادقه باشد، با یک مردی بسیار بزرگوار و ارجمند، که نزد خداوند مقامی بس والا دارد و افراد عشیره‌اش از او پیروی و اطاعت می‌کنند، ازدواج می‌کنی و از او چهار فرزند به دنیا می‌آوری، اوّلین آن‌ها سیمایی چون ماه دارد و سه تن دیگر نیز بمانند ستارگان درخشان‌اند.

پدرش (حزام) وقتی این مطلب را شنید، با تبسم و لبخند به سویشان آمد و گفت:

دخترم! خواب و رؤیای تو راست بود. مادر رو به پدر کرد و پرسید: از کجا متوجه این مطلب شدی؟ گفت: هم اکنون عقیل‌بن

ابی‌طالب در خانه ماست تا دخترت را خواستگاری کند. پرسید: خواستگاری برای چه کسی؟ گفت: برای کسی که لشکر دشمن را از هم می‌گسلد، وجود مبارکش مظهر عجایب و شگفتی‌هاست. پیکان جهت‌دار خداوند و قهرمان بلامنازع شرق و غرب عالم است. او همانا امام علی‌بن ابی‌طالب (ع) است.

پس از این ماجرا بود که حزام شادمان و خندان به سوی عقیل برگشت. عقیل وقتی او را دید، پرسید: چه خبر؟ گفت: به خواست خداوند خیر است. ما قبول کردیم که دخترمان کنیز امیر مؤمنان (ع) شود. عقیل گفت: او کنیز نیست، بلکه همسر علی خواهد بود.

۱- اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۴۲۹ و ج ۸، ص ۳۸۹، منظور حضرت علی ۷ این بود که فرزندی شجاع و برومند برای او به دنیا آورد؛ همانطور که در کتاب «سرّ السلسلة العلویه» بخاری آمده و در کتب «اسرار الشهاده»، ج ۳، ص ۱۴۴ و «العباس»، مقرم، ص ۸۱ نیز به آن اشاره شده است.

ص: ۲۶

خبر ازدواج به کربلا هم رسید

در تاریخ آمده است که پیش از آغاز نبرد میان حسین‌بن علی (علیهما السلام) و یارانش و سپاه عمربن سعد در سرزمین کربلا و ضمن آمادگی هر دو طرف برای جنگ و نبرد و یا اندکی پس از شروع آن، زهیربن قین به سوی عبدالله‌بن جعفربن عقیل آمد و به او گفت: برادرا! این پرچم را به من بسپار. عبدالله پرسید: آیا من در حمل آن کوتاهی کردم؟ گفت: هرگز، اما من به آن نیاز دارم. عبدالله بن جعفر پرچم را تحویل داد و زهیر آن را گرفت. و به سوی عباس‌بن علی (علیهما السلام) حرکت کرد و خطاب به وی گفت: می‌خواهم با تو سخنی بگویم و انتظار دارم آن‌را کاملًا دریابی! عباس (ع) گفت: بگو که سخن گفتن در حال حاضر چه شیرین است!

آنگاه به خطاب به عباس گفت: ای ابوالفضل، بدان که پدر تو امیرمؤمنان، وقتی خواست با مادرت فاطمه ازدواج کند، برادرش عقیل را به خواستگاری فرستاد؛ چرا که به انساب قوم عرب آشنایی کامل داشت و به‌او گفت: برادرا! از تو می‌خواهم به خواستگاری زنی بروی که از خاندان پاک و اصیل و دارای حسب و نسب شریف و شجاع باشد تا از او دارای فرزندی شوم شجاع و دلاور، برای نصرت و یاری به این پسرم (حسین (ع))، تا در واقعه طف در کربلا در کنار او باشد. پس بدان که پدرت تو را برای چنین روزی ذخیره کرد. بنابراین، نباید نسبت به حرم و حریم برادر و خواهرانت کوتاهی کنی! عباس پس از شنیدن این سخن، بر خود لرزید و آنچنان رکاب اسبش را کشید که از هم گسست. آنگاه رو به زهیر کرد و گفت: زهیرا! تشویق و ترغیب خوبی بود در این روز. به خدا سوگند حماسه‌ای را به معرض نمایش خواهم گذاشت که هرگز مانند آن‌را ندیده‌ای ... (۱)

حضرت ابوالفضل (ع) پس از اتمام سخنانش با شمر و شنیدن پیشنهاد دریافت امان نامه برای خود و برادرانش، به سوی خیمه برگشت. خواهرش زینت (س) پس از آن‌که گفتگوی او را با شمر شنید، به استقبالش آمد و گفت: برادرا! می‌خواهم سخنی را با تو درمیان گذارم.

حضرت عباس (ع) گفت: خواهر بگو که اکنون برای سخن گفتن بسیار مناسب است.

زینب (س) گفت: برادرم! وقتی مادرم فاطمه از دنیا رفت. پدرم از برادرش عقیل خواست برایش زنی از خاندانی اصیل برگزیند؛ خاندانی که نجیب، شجاع و دلاور باشد، تا از او دارای فرزندی شود برای حمایت و دفاع فرزندش حسین در کربلا و تو باید بدانی که پدرت تو را برای چنین روزی در نظر گرفت، پس کوتاهی نکن ای ابوالفضل.

وقتی عباس (ع) سخنان خواهرش زینب (س) را شنید، زین اسبش‌را چنان‌کشید که پاره شد وخطاب به‌او گفت: تو درچنین روزی مرا تشویق می‌کنی، درحالی‌که من فرزند علی، امیرمؤمنانم. وقتی زینب (س) کلام عباس را شنید، بسیار مسرور و شادمان گردید. (۲)

بانوی حماسه‌های شگرف

بی شک مواضع اعجاب‌انگیز این بانوی قهرمان (امّ‌البنین) در قبول ولایت اهل‌بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) آن هم تا این حد خالصانه، به‌خصوص نسبت به سیدالشهدا (ع)، کاری انفعالی یا شتابزده و تصادفی نبود، بلکه علل و عوامل مختلفی باعث آن شد که رفته‌رفته او را به قلّه ایمان و اخلاص رساند و منتهی به چنین حالات و اوصاف شد.

مهمترین این اسباب در چهار محور خلاصه می‌شود:

۱. درس آموزی امّ‌البنین در مکتب امیرمؤمنان، علی (ع)؛ تا آنجا که داودی؛ صاحب کتاب «العمده»، در کتاب خود، از ایشان با صفت «عالمه» یاد می‌کند. با توجه به این‌که در آن زمان، هیچ زنی- جز حضرت زینب (س)- به این صفت متصف نشده بود. (۳)

این بانو بزرگوار (امّ البنین) به درجات عالی نایل شد و لیاقت و شایستگی آن را یافت که به بسیاری از علوم غیبی و اسرار پیچیده،

که جبرئیل به پیامبر اسلام (ص) رساند و ایشان به پسر عمویش، علی (ع) سپرد و از طریق امیرالمؤمنین (ع) به بقیه معصومین (علیهم السلام) و افراد شایسته رسید. در همین رهگذر می‌توان به ماجرای اطلاع ایشان از حوادث عاشورا و کربلا و آنچه بر فرزندش عباس (ع) پیش خواهد آمد، اشاره کرد. مشهور است وقتی حضرت ابو الفضل به دنیا آمد، علی (ع) دستان او را زیر و رو می‌کرد و آن‌ها را می‌بوسید و می‌گریست و وقتی امّ‌البنین از علت آن می‌پرسد، به او خبر بریدن دستانش را در روز عاشورا می‌دهد. در حالی‌که تلاش می‌کرد به خیمگاه آب برساند و فرزندان پیامبر خدا (ص) را سیراب کند.

بنابراین، اگر امّ‌البنین (س) را جزو خاندان عصمت و طهارت بدانیم، آنگاه بر ما فرض و واجب است نسبت به او و دیگران آگاهی، معرفت، مودّت و پیروی داشته باشیم. به‌خصوص که پیامبر گرامی اسلام نیز در همین رابطه فرموده است:

«هرکه به ما مهر بورزد و با این‌حال به دیدار خدا رود، از طریق شفاعت ما وارد بهشت می‌شود. سوگند به آن‌که جانم در دست اوست در روز قیامت هیچ بنده‌ای از عمل خود سودی نمی‌برد، مگر این‌که نسبت به حقّ ما معرفت داشته باشد.» (۴)

۱- اسرار الشهاده، ص ۲۳۴

۲- هاشمی، ثمرات الأعواد، ج ۱، ص ۱۰۴

۳- همان، ص ۱۳۴، چاپ دوم.

۴- علّامه امینی، الغدیر، ج ۲، ص ۳۰۱

ص: ۲۷

همچنین فرمود:

«کسی وارد بهشت نمی‌شود، مگر این‌که نسبت به اهل بیت معرفت داشته باشد و آنان نیز او را قبول داشته باشند و نیز کسی وارد جهنم نمی‌شود، مگر آن که ولایت اهل بیت را انکار کند و آنان هم او را انکار نمایند.» (۱)

و نیز فرمود:

«همواره اهل‌بیت پیامبرتان را در نظر بگیرید و آبروی آنان را حفظ کنید و از راه و روش آنان پیروی نمایید؛ چرا که آنان شما را از راه هدایت خارج نمی‌کنند و مطلقاً شما را به راه هلاکت بر نمی‌گردانند. پس اگر درنگ کردند، شما نیز درنگ کنید و چنانچه برخاستند، برخیزید. از آنان پیشی نگیرید که گمراه می‌شوید و از همراهی با آنان باز نمانید که به هلاکت می‌رسید.» (۲)

۲. لیاقت و شایستگی روحی و روانی امّ‌البنین؛ چنان‌که فلاسفه می‌گویند، هر کاری در عالم خارج تحقّق پیدا نمی‌کند، جز از طریق تحقّق دو مسأله: الف) فعل ب) انفعال؛ یعنی فعل مورد نظر در عمل انجام گیرد و دیگر این‌که قابلیت آن فعل را داشته باشد؛ برای مثال، وقتی بخواهیم جامی را بشکنیم، به دو امر نیازمندیم: ۱. به شکستن اقدام کنیم ۲. ضروری است که آن جام قابل شکستن باشد. پس اگر در عمل برای شکستن آن جام اقدام نکنیم، بدیهی است که نمی‌شکند و از سوی دیگر اگر اقدام کنیم، امّا آن جام بلورین و یا شیشه‌ای نباشد، بلکه جامی باشد از آهن، معلوم است که قابلیت شکستن را ندارد و لذا موضوع شکستن منتفی است. همین مسأله در مورد انسان؛ چه مرد و چه زن، صادق است؛ یعنی اگر انتظار داشته باشیم که او انسانی عالم، دانا، باگذشت، سخاوتمند و در راه خدمت به اهل بیت (علیهم السلام) ایثارگر باشد، لازم است دو امر تحقّق یابد:

یکی فعل؛ یعنی ابتدا باید به او تعلیم دهی و تربیتش کنی و صورت از خود گذشتگی و جهاد را در روح و روان او وارد نمایی و نیز ولایت و محبت اهل بیت (علیهم السلام) را از همان اوان کودکی، به قلب و گوشت و پوست او تزریق کنی.

دیگری انفعال؛ بدین معنی که او استعداد و شایستگی و قابلیت این امر را داشته باشد؛ یعنی هرگاه به او آموزش داده شد، آموزش‌پذیر باشد و یا اگر به تربیت او پرداختند، استعداد تربیت را داشته باشد. امّا اگر مثلا فردی مجنون باشد، صد البته که تعلیم و تربیت در او اثری نخواهد داشت و ...

لذا این موضوع از جهت فعل و انفعال بر شخصیت شخیص امّ‌البنین (س) کاملًا انطباق دارد و همین امر، او را به مقام رفیع و منزلت والا رساند؛ به‌خصوص وقتی شخصی به نام «بَشیربن حَذْلَم» به سوی او آمد و خواست برای شهادت چهار فرزندش به او تسلیت بگوید و دلداری‌اش دهد، و این در حالی است که امّ‌البنین (س) آنان را بسیار دوست می‌داشت و به آن‌ها عشق میورزید، با این‌همه، رو به او کرد و با قلبی آهنین و معرفتی بی‌نظیر نسبت به اهل‌بیت (علیهم السلام) گفت:

«پاره‌های قلبم تکه تکه شدند، امّا باکی نیست. فرزندانم و هر آن‌که زیر این گنبد کبود زیست می‌کند، فدای سرورم و آقایم ابا عبدالله الحسین باد! من از تو در مورد پسرانم نپرسیدم، امّا مشتاقم بدانم که فرزندم حسین زنده است یا به شهادت رسید!»

آری او شبانه روز بر حسین (ع) می‌گریست و از فرط حزن و اندوه، خواب به چشمانش راه نداشت و اینگونه بود تا از دنیای فانی رخت بربست، البته جایگاه ارجمند بدست نیامده برای بانو امالبنین (س)، مگر بجهت تحقق آن دو قضیه یاد شده (فعل و انفعال)، چرا که او از علم و دانش امیرمؤمنان (ع) روشنایی گرفت و نزد او معارف متعالیه را آموخت و آنچه را که بیشتر مردم از آن اطلاع ندارند، از شویش فراگرفت، افوزن بر این نباید اصالت و ژرفای ایمان و عمق شرافت حسب و نسب او را از یاد برد.

۳. محیط خانوادگی خوب و تربیت شایسته؛ بانو امّ‌البنین (س) پرستنده و عابد و دوستار خیر و نیکی بود. امر به معروف می‌کرد و خود معروف را انجام می‌داد. نهی از منکر می‌نمود؛ چرا که او از سلاله‌ای پاک و ارجمند و محیطی نیکو برخوردار بود و اجداد و نیاکانش نیز به مکارم اخلاق و خصال پسندیده معروف بودند. از همه این‌ها گذشته، او تحت حمایت و سرپرستی پدر و مادری

جلیل القدر و گرانمایه و با ادب تربیت یافت و همین امر باعث شد تا او از همان اوان کودکی به عفت و عفاف و حجاب و حُسن رفتار و دیگر صفات نیکو و پسندیده متصف شود و این ویژگی‌ها ایشان را به درجه‌ای رساند که در عشق نسبت به حسین (ع) و فداکاری در راه او و تقدیم چهارپاره وجودش برای حمایت از او، به مرحله ذوب شدن در حبّ حسین (ع) نائل آید.

البته عکس این مطلب نیز صادق است، تا آنجا که محیط نا مناسب و ناهنجار خانوادگی می‌تواند آدمی را به یک حیوان درنده و خوک صفت مبدّل سازد و به مادون انسانیت تنزل دهد. نمونه روشن آن، عملکرد یزیدبن معاویه‌بن ابو سفیان نسبت به امام حسین (ع) و یارانش بود که آن‌ها را

۱- نهج البلاغهٔ علی ۷.

۲- همان، خطبهٔ ۹۵، ص ۱۹۰

ص: ۲۸

به‌صورت فجیعی به قتل رسانید و جامه از تن سرور جوانان بهشت به در آورد و دختران و پسران خردسال و زنان اهل بیت را به اسیری گرفت و از تمامی این‌ها گستاخانه‌تر این‌که سر از تن مبارک او جدا ساخت و در مقابل دیدگان همه، با چوب خیزرانی که در دست داشت، بر لب و دهان حضرت زد و این اشعار را خواند:

لَعِبَتْ هاشِمُ بِالْمُلْكِ فَلا خَبَرٌ جاءَ وَلا وَحْيٌ نَزَلْ

لَسْتُ مِنْ خُندف إِنْ لَمْ أَنْتَقِمْ مِنْ بَنِى أَحْمَدَ ما كانَ فَعَلْ

«بنی هاشم، حکومت و مملکت داری را بازیچه خود قرار دادند. پس نه خبری از نبوت در کار بوده و نه وحیی از آسمان نازل شده است!

من اگر انتقام نگیرم، هرگز خود را از تبار بنی امیه نخواهم شمرد. از خاندان احمد (محمد (ص))، به خاطر آنچه انجام دادند، انتقام خواهم گرفت.»

از این رو، موضع اسلام در این باره (محیط سالم و ناسالم خانوادگی)، این است که باید در امر ازدواج حساس بود و برای نسل آینده خود همسری از خانواده سالم و اصیل برگزید و تنها فریب جمال ظاهری را نخورد. از این‌رو، پیامبرخدا (ص) فرمود:

«إِيَّاكُمْ وَ خَضْرَاءَ الدِّمَنِ، قِيلَ يَا رَسُولَ اللهِ وَ مَا خَضْرَاءُ الدِّمَنِ؟ قَالَ: الْمَرْأَةُ الْحَسْنَاءُ فِى مَنْبِتِ السَّوْءِ».

(۱)

«برحذر باشید از خضراء دمن (/ گُل روییده در مزبله)، یاران گفتند: پیامبر خدا! منظور از خضراء دمن چیست؟ فرمود: همان زن زیباست که در محیط فاسد بار آمده باشد!»

پیداست امّ‌البنین نمونه اعلا و الگوی والای کرامت و اصالت خانوادگی بود که امیرمؤمنان (ع) این بانوی ارجمند را، از آن خاندان دلاور پرور و نجیب به همسری بر می‌گزیند.

۴. احساس مسؤولیت و تکلیف در مقابل دین خدا؛ یکی از دلایلی که باعث شد امّ‌البنین (س) در عشق به حسین‌بن علی (علیهما السلام) ذوب شود و با تمام وجود پیرو اهل بیت (علیهم السلام) شود و به رفیع‌ترین درجات ایثار و فداکاری در این راه نایل آید و از خود و فرزندانش و هرآنچه دارد، شمع‌هایی بسازد تا گِرد وجود نازنین ریحانه رسول الله (ص) و جگر گوشه بتول (س) بسوزند و بسازند تا از او حمایت و دفاع کنند، احساس مسؤولیت امّ البنین در برابر اهل بیت (علیهم السلام) بود.

در همین راستا، حضرت امام جواد (ع) فرمود:

«مؤمن به سه خصلت نیاز دارد: توفیق الهی، واعظ درونی و ناصح بیرونی.»

باید گفت این بانوی گرامی (امّ‌البنین) هر سه خصلت یاد شده را داشت؛ بدین معنی که او، هم از توفیق و مدد الهی دراین مسیر بهره برد و هم از واعظ درونی در ارتباط با احساس مسؤولیت نسبت به خاندان پیامبر (ص) برخوردار شد و هم از ارشاد و راهنمایی‌های همسرش، علی‌بن ابی‌طالب (ع)، به عنوان ناصح بیرونی استفاده کرد و با این خصلت‌ها برتر از دیگر زنان شد.

در جامعه و در طول تاریخ شاهدیم که برخی از زنان چگونه با فرزندان شوهر که از زن دیگر به دنیا آمده‌اند، رفتار می‌کنند و چه عذاب‌ها و رنج‌ها برای آن‌ها ایجاد می‌نمایند، تا آنجا که تحمّل محبت کردن پدر نسبت به فرزند خود را ندارند، بلکه سعی در ایجاد جدایی و نفاق میان آنان می‌کنند، در حالی‌که این حسادت‌ها و تنگ نظری‌ها و حقارت‌ها در وجود امّ‌البنین (س) نبود، بلکه او به‌جهت معرفت و مسؤولیت، همه فرزندان خود را فدای فرزندان فاطمه زهرا (س) کرد؛ چرا که آنان را بر این راه و منش تربیت نموده و امتیاز فرزندان فاطمه زهرا (س) را برای آنان تشریح کرده بود تا همواره گوش به فرمان آنان باشند و هرگز از راه و روش ایشان سرپیچی نکنند که نمونه بارز آن‌را در واقعه عاشورا مشاهده می‌کنیم.

امّ‌البنین ... در راستای یک زندگی زناشویی موفق

او همسری با ایمان و مادری شایسته و مدیری موفق بود و می‌پسندید که خدمتگزاری مخلص باشد؛ از این‌رو، او در خانه علی (ع) تلاش بیوقفه‌ای داشت تا خوشبختی و سعادت را به خانه شویش و نیز برای فرزندانش و فرزندان همسرش ارمغان آورد. البته امّ‌البنین هرگز راحتی خود را بر آسایش و آرامش شوهرش و فرزندان فاطمه (س) ترجیح نمی‌داد.

۱- الکافی، ج ۵، ص ۳۳۲

ص: ۲۹

او از همان نخستین روز که وارد خانه علی (ع) شد، دریافت که حسن و حسین (علیهما السلام) مریضاند؛ از این‌رو از آن دو بزرگوار پرستاری می‌کرد و برای بهبودی‌شان شب را بیدار می‌ماند و با مهر و عطوفت با آن‌ها سخن می‌گفت و برایشان همچون مادری دلسوز و مهربان بود. تمامی همّ و غمّ وی این بود که حسن و حسین (علیهما السلام) و زینب و امّ کلثوم در آسایش و سعادت کامل باشند. هرگز نمازش را به تأخیر نمی‌انداخت و از فضیلت اوّل وقت بهره می‌برد. ضمن این‌که بر تلاوت قرآن کریم و دعا و نیایش‌های مستحبی مداومت داشت.

امّ البنین همسایگان را هم فراموش نمی‌کرد و به آن‌ها سر می‌زد و حاجاتشان برآورده می‌ساخت. زندگی پربرکت ایشان در مدینه آغاز شد و در کوفه استمرار یافت. آنگاه بار دیگر به مدینه بازگشت تا حکایت همسر با اخلاصی را گزارش کند که مطیع همسر خویش است. در اطاعت خدا فنا شد و هرگز به او ستم روا نداشت.

گفتگوی امّ‌البنین (س) با فرزندان زهرا (س)

امّ‌البنین (س) روزی متوجه شد که ام کلثوم، دخترک خردسال و یتیم زهرا (س) به گوشه‌ای از خانه خیره مانده و به فکر فرو رفته است. پرسید: دخترم! تو را چه شده است؟ به چه چیز می‌اندیشی؟ امّ کلثوم به او نگریست و آهی کشید و با صدای معصومانه‌ای گفت:

«خاله جان! مادرم زهرا در این گوشه از خانه می‌نشست و موهایم را شانه می‌زد و مرا می‌بوسید و برایم با صدای محزون و دل نشین قرآن می‌خواند و برای خواهرم زینب کلام جدّمان پیامبرخدا (ص) را بازگو می‌کرد و ما را به ایمان و تقوا ره می‌نمود و در قلب ما روح امید به خیر و نیکی می‌دمید.

خاله جان! چرا مادرم فوت کرد؟! او که پیر نبود!»

در این هنگام، اشک به امّ‌البنین (س) امان نداد و کلمات در گلویش محبوس شد و کوشید با صدای بریده‌اش با این دختر یتیم سخن بگوید، امّا نتوانست و سرانجام- اشک‌ریزان- خود را به دامان ام کلثوم انداخت، امّا دخترک یتیم دوباره پرسید:

«خاله جان! نیازی نیست چیزی بگویی، من همه چیز را می‌دانم. آن‌ها مادرم را زدند و به پهلوی او، بین در و دیوار فشار آوردند، ما نیز از دیدن آن صحنه ترسیده بودیم و مادرمان فریاد می‌زد در حالی‌که آتش و دود زبانه می‌کشید: اسماء! فضه! به دادم برسید، اینان جنینم را کشتند!»

امّ کلثوم مصیبت و غم‌نامه مادرش را شرح می‌داد و امّ‌البنین با شنیدن این وقایع، سخت می‌گریست.

«آه، خاله جان! نبودی که ببینی چه بر ما گذشت و چه حادثه دلخراشی را- پس از ارتحال جدّمان- تحمل کردیم و چگونه مادر در بستر بیماری افتاد و پس از نود روز دارفانی را وداع گفت و جان به جان آفرین تسلیم کرد.

خاله جان! مطمئن باش که او محزون، مظلوم و ناراضی از ستمگران به شهادت رسید.»

امّ‌البنین که فریاد و فغانش بالا گرفته بود، گفت:

«دخترم! قلبم پاره پاره می‌شود از شنیدن این مظلومیتها که بر سر مادرت آمده است. دخترم! باور کن که مادرت فاطمه مظهر جاویدان صبر و تقوی و شجاعت برای زنان و بلکه الگو برای مردان خواهد بود. به یقین خداوند او را انسان کامل و سرور زنان جهان قرار داده است.»

ام کلثوم نیز رو کرد به امّ‌البنین کرده، گفت:

«خاله جان! سخنان شما مرا به‌یاد کلام مادرم می‌اندازد؛ وقتی آنجا نشسته بودیم (به گوشه‌ای از حیاط خانه اشاره می‌کند)، مادرم بارها گفت که نوزاد جدید را محسن خواهیم نامید. امّا او مرد.

خاله جان ... منظورم این است که او را قبل از تولد کشتند! (ام کلثوم در این لحظه سخت گریست و هیچ نگفت).»

امّا امّ‌البنین را اشک امان نداد و از فرط غم و اندوه، نتوانست چیزی بگوید، بلکه با رنج و ناراحتی به امّ کلثوم؛ آن دخترک یتیم نگریست و گریست. در همان حال دخترک را نوازش کرد و در آغوش گرفت. مدتی گذشت تا این‌که زینب وارد شد! خیر باشد خاله! امّ کلثوم! عزیزم! حادثه‌ای رخ داده؟! چیزی شما دو نفر را ناراحت کرده است؟!

امّ کلثوم: نه، خواهرم، یاد و خاطره مادرمان فاطمه را مرور می‌کردیم. به‌راستی او چه زن بزرگی بود و چه زود از این دنیا رخت بربست و رفت. آیا این حادثه دل را نمی‌سوزاند؟

زینب: راست می‌گویی خواهر، امّا خداوند در هر کاری عبرت و حکمتی قرار داده که در پهنای زمان دامن گسترده است و ما قومی هستیم که خداوند ما را بهواسطه برخورداری از تمامی فضایل و دوری از همه رذایل، شرافت ویژه بخشید. پس همان می‌گوییم که خداوند متعال به ما آموخت:

ص: ۳۰

(... إِنَّا للهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ...

) و جـدّمان رسول‌الله بدان سـفارش کرد. عزیز خواهرم! اکنون به پا خیز و توکّل بر خدا کن و خاله را به‌حال خود واگذار تا بیش از این در خانه ما محزون و اندوهگین نشود؛ چرا که او مسؤولیت‌های سنگین در پیش دارد و ما باید سپاسگزار او باشیم.

امّ‌البنین (در حالی‌که دستان زینب (س) را غرق بوسه می‌کرد) گفت:

«پـدر و مادرم و جان و مالم فدای شـما باد! ای خاندان رسول (ص) و ای مطهّر از هر زشتی ... من افتخار می‌کنم که بر خدمت شـما همّت گمارم و برخود می‌بالم که در طول زندگی‌ام در کنار شـما باشم. ای سروران نیک سرشت، مطمئن باشید که من همه وجودم را خالصانه فدای شما عزیزان خواهم کرد.

امّ‌البنین ... مادری فداکار و مسؤول، برای فرزندان فاطمه (س)

فرزندش عباس‌بن علی‌بن ابی‌طالب، در سال ۲۶ هجری به دنیا آمد، در حالی‌که پیش از او حسن و حسین و زینب و امّ کلثوم (علیهم السـلام) فرزنـدان علی و فـاطمه (علیهما السـلام) بودنـد. آنان از به دنیا آمـدن نوزاد امّ البنین بسـیار شاد و مسـرور شدنـد. نورسـیده، لبخندهای زیبا و حرکات دلربا و چهرهای چونان ماه تمام داشت. با آمدن او، تحرّک و نشاط زاید الوصفی نصیب فرزندان علی (ع) شـد. آن‌ها با برادرشان عباس بازی می‌کردند، در حالی‌که امّ‌البنین با خود می‌گفت: خدای من! چقدر خوشـبختم که خداوند مرا در این خانه مبارک قرار داد. خدایا! شب و روز تو را سپاس میگویم.

عبـاس (ع) مظهر زیبـایی و شـکوه و نورانیت و توازن انـدام و حرکـات بود. مـادرش او را سـخت دوست می‌داشت، امّا در مقایسه با فرزنـدان فـاطمه (س)، آنـان را بی هیـچ شک و شـبهه، برتر از عباس می‌دانست و این رفتار، برخاسـته از ایثار و از خود گذشـتگی و صـدق و اخلاـص است و به خاطر ریشه کن کردن حسّ خودخواهی و حسادت است که تجلّی عملی آن ذوب شـدن در انسان‌های والا و برتر است.

امّ‌البنین همسری نمونه در کنار علی (ع)

مکـان حـادثه در مسـاحتی انـدک، در کوفه عراق و زمـان، شبِ نوزدهم ماه مبارک رمضان، در سال ۴۰ هجری قمری و سـخنی که ارکان آسمان و زمین را به لرزه در آورد.

سخن علی بود، آنگاه که نماز شب می‌خواند. به‌گونه‌ای بر آسمان می نگریست که گویی می‌خواهد از این دنیا کوچ کند! فرمود:

(... إِنَّا للهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ...

). سپس در حالی‌که همه اهل خانه و دخترش زینب (س) با همه وجود و احساس می‌شنیدند، افزود:

«وَ اللهِ مَا كَذَبْتُ وَ لَا كُذِبْتُ وَ إِنَّهَا اللَّيْلَةُ الَّتِي وُعِدْتُ بِهَا».

(۱)

«به خدا سوگند که من هرگز دروغ نگفته‌ام و کسی مرا تکذیب نکرده و امشب همان شبی است که وعده داده شده‌ام.»

نمی‌دانم همسـر علی (ع)، امّ‌البنین (س)، در آن لحظات کجا بود. آیا در کنار همسر ایستاده بود، آن هنگام که علی (ع) آیه وداع را بر خود می‌خوانـد؟ یا بر سـجّاده خویش نشسـته و نماز شب می‌خوانـد و در پیشـگاه خـدا نیایش می‌کرد و خیر و خوبی و پیروزی را برای شوهرش طلب می‌کرد؟

نمی‌دانیم، چرا که تاریـخ عـاجز و ناتوان مانـد از نقل بسـیاری از وقایع و حقایق و این یکی از آن‌ها است. امّا در عین حال، علی (ع) در آخرین ساعـات آن شب به امّ‌البنین وصیت کرد و گفت: امّ‌البنین! من تو را نسـبت به پسـرم عباس سـفارش می‌کنم که همواره با برادرش حسین، همدلی و همدردی داشته باشد و به هنگام رویارویی دو لشکر و بالا گرفتن جنگ، او را تنها نگذارد.

آنگـاه امیر مؤمنـان (ع) به سـمت درِ منزل حرکت کرد؛ در حـالی که این اشـعار را بـا خـود می‌خوانـد و بـا عزیزان خود خـداحافظی می کرد:

ای علی! خود را برای مرگ آماده کن،

چرا که مرگ به ملاقات تو آمده است،

پس تو نباید از مرگ محزون و بی‌تاب شوی،

آنگاه که پا در قلمرو تو می گذارد.

به‌راستی که آن لحظات برای امّ‌البنین چه دشوار بود! او پس از عباس (ع)، برای علی (ع) سه فرزند دیگر به نام‌های؛ جعفر، عبدالله و عثمان به دنیا آورده است. غم و اندوهِ فراق شوهر بزرگوار، مهربان، مظلوم، پرسـتنده، مجاهد، دانا، شـجاع و مقرّب به خدایش، او را از هر سو احاطه کرده بود. حق

۱- بحارالأنوار، ج ۴۲، ص ۲۲۶

ص: ۳۱

هم داشت؛ زیرا علی (ع) اوّلین مسلمان و نزدیک‌ترین فرد به رسول‌الله (ص) از نظرِ گذشت و فداکاری و داناترین شخص نسبت به قرآن کریم و دین مبین و رزمنده‌ترین مجاهد در راه مبارزه با مشرکان، ناکثان، مارقان و قاسطان بود.

باری، علی (ع) با ضربت شمشیر زهرآگین ابن ملجم خارجی به شهادت رسید و غرق به خون در محراب مسجد افتاد، در حالی‌که پیام جاودان خود را به بشریت تکرار می‌کرد و می‌گفت:

«فُزْتُ وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ، فُزْتُ وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ»

دیگر شما را نخواهم دید ای تیره روزان بدبخت! به خدای کعبه رستگار شدم، دیگر هرگز شما را ملاقات نخواهم کرد ای فرومایگان سازشکار! شما قلب مرا پر از چرک و خون کردید. از خداوند می‌خواهم دیگر چشمم به چهره نحس شما نیفتد. مطمئن باشید که شما- نادانان- بهتر از من نخواهید دید. سوگند به خدای کعبه که رستگار شدم. سوگند به خدای زمین و آسمان و سوگند به خدای کعبه؛ خانه شرافتمندان، که من با عزت درون آن متولّد شدم و در راه عزّت و کرامت آن به شهادت رسیدم.

امّ‌البنین پس از این واقعه جانکاه و جگرسوز، همه وجودش را وقف سرپرستی از فرزندان علی (ع) کرد وخود آنچنان بر امیر مؤمنان (ع) میگریستکه زبانزد خاصوعام شد، امّا این حزن و اندوه ناشی از درک و آگاهی بود، نه صرف احساسات و عواطف!

در برابر توفان‌های سهمگین اجتماعی و سیاسی و ظهور فراعنه مسلمین سرِ تسلیم فرود نیاورد، بلکه همواره سخنان پیامبر (ص) را در مورد وی به یاد داشت که فرمود:

«ای علی، هرکه تو را دوست بدارد، در قیامت همراه انبیا خواهد بود.»

سال‌ها پس از شهادت علی (ع) و رخ دادن آن زلزله‌های ویرانگر سیاسی، یکبار دیگر قافله خاندان علی (ع)، از کوفه رهسپار مدینه شد، امّا این‌بار علی (ع) امیر و کاروانسالار آن نبود، بلکه این حسن‌بن علی (علیهما السلام) بود که زعامت این کاروان را به دست گرفت و وزارت را نیز به برادرش حسین (ع) و عباس‌بن علی (علیهما السلام) واگذار کرد؛ چرا که این کاروان بی‌جهت و بدون هدف حرکت نمی‌کرد، بلکه یکایک افراد حاضر در آن، مسؤولیت و رسالتی دارند.

امّ‌البنین شاهد عروج ملکوتی حسن‌بن علی (علیهما السلام)

حوادث سهمگین سیاسی و فراز و فرودهای اجتماعی و فکری، پس از شهادت حضرت علی (ع) با صخره‌های حکومت‌های اموی و نقشه‌های ویرانگر آنان مواجه گردید، در حالی‌که امام حسن (ع)، پس از پدرش علی (ع) خود قهرمان بلامنازع این وضعیت سخت و مسؤولیت‌های سنگین بود.

امّا در مورد امّ‌البنین (س)، در این برهه از زمان، کافی است بدانیم که او در طول زندگی‌اش غم و اندوه و رنج و ناراحتی اسلام را بر دل داشت و با دیدن ستمدیدگان و مظلومان آل محمد (ص)، جامه سوگ به تن می‌کرد و جام غصه می‌نوشید و راهی جز اشک نداشت.

او در شب هفدهم ماه صفرِ سال ۴۹ ق. ناله‌کنان و ضجّه زنان، به سوی فرزندانش آمد و آنها را صدا زد و گفت: عباس! ای ماه بنی هاشم و تو ای عبدالله؛ نور چشمان من. ای کسی‌که نامت هم‌نام پدر بزرگوار پیامبر است. و تو ای جعفر که هم‌نام عمویت جعفر طیاری و تو و ای عثمان، که نامت هم نام با عثمان بن مظعون، آن صحابی جلیل القدر و یار و یاور امام علی (ع) ... عزیزان من! برخیزید. برخیزید که برادر، امام و ولی امرتان؛ حسن‌بن علی را با زهر به شهادت رساندند، بروید به خانه‌اش و هر آنچه را سرورتان حسین دستور می‌دهد انجام دهید.

همگان حاضر شدند و برای مراسم عزاداری و ماتم، در خانه امام حسن (ع) گِرد آمدند و در این واپسین لحظات، حسن (ع) به او گفت: برادر! واقعه‌ای که بر تو در کربلا خواهد رفت، از این هم دردناکتر است. هیچ روزی چون روز تو نخواهد بود ای اباعبدالله.

آه و ویل و عذاب از آن ستمگران باد!

در این هنگام روح بزرگ حسن (ع) از جسم شریفش پرکشید، در حالی‌که برادرش عباس (ع) در کنارش بود. بالأخره جنازه را به سوی خاک جدش، رسول الله (ص) تشییع کردند که ناگهان بارانی از تیرهای رها شده به سوی جنازه حسن (ع) از جانب فرومایگان و سفلگان بنی‌امیه پرتاب شد که بعضی از آن‌ها به جنازه و برخی دیگر به تشییع کنندگان اصابت کرد. براستی که مصیبت بزرگ و دردناکی است! قساوت و وحشیگری اینان به جایی رسید که برخلاف وصیت پیامبر (ص) و نص صریح قرآن عمل می‌کردند. پس ای مسلمانان! چه شد آن آیه که می‌گفت: (

قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى

)؟! ام‌البنین ... در وداع با امام حسین (ع)

لحظه فراغ و وداع با کاروان حسین (ع) در پایان سال شصتم هجرت، لحظه دشوار و فاجعه‌باری بود. ام‌البنین (س) چگونه با حسین (ع) وداع کند و چگونه از زینب و امّ کلثوم جدا شود؟ چگونه به این قافله بنگرد؟ در حالی‌که از مدینه جدشان خارج می‌شود و دیگر برنگردد. شاید هم برگردد اما

ص: ۳۲

بـدون مردان دلاورش و شایـد هنگام بازگشت سرهای این بزرگواران بر نیزه باشد! این قافله می‌رود تا مسیر تاریخ را عوض کند و برای مفهوم آزادی و جنبش‌های آزادی‌بخش معنایی تازه و جاودان به ارمغان آورد.

امّ‌البنین برای وداع با فرزندان علی (ع) و فاطمه (س) تاب نیاورد از این‌رو، رو به عباسـش کرد و گفت: پسرم! عباسم! وصیت پدرت علی، امیرمؤمنان را که فراموش نکرده‌ای. تو باید از این خوبان دفاع کنی. و یاور برادرت حسـین باشی. تو باید از خواهرانت زینب و ام کلثوم حمایت کنی و تو باید با ذرّه ذره وجودت و تا آخرین رمق حیاتت با دشمنان خدا بجنگی. به امید دیدار، پای حوض کوثر زهرا (س).

عباس (ع) نیز با مادرش؛ امّ‌البنین (س) خداحافظی کرد و از این‌که او را برای چنین روزی تربیت نموده تشکر کرد و به او گفت: مادر! برای برادرانم ناراحت نباش. آنان مرد زندگی هستند و با عشق به شهادت، بر مرگ پیروز خواهند شد.

ام‌البنین با فرزندان و کودکان حسـین (ع) خداحافظی کرد و دخترک خردسالش رقیه را- که سه سال بیش نداشت- غرق بوسه کرد ...

امّ‌البنین جویای سرنوشت حسین است

در جغرافیایی به اندازه سـرزمین کربلا، نبرد خون با شمشـیر، در عصـر روز عاشورا به پایان رسید. البته پیروزی نهایی و تام و تمام از آن خون بود که اکنون در رگ‌های نسل‌های انقلابی جریان دارد و هر آن‌که جز این گوید مرگش باد!

به یقین، یزیدبن معاویه در این نبردِ نابرابر با شـکستی مفتضحانه و در همه سطوح و تا همیشه تاریخ روبه‌رو گردید، حتی حکومت و سلطنت خـود را، دو سـال پس از این فـاجعه از دست داد و اینگونه بود که پیروزی خون بر شمشـیر حسـین‌بن علی (علیهمـا السـلام) پیوسته و مستمر در قلب میلیون‌ها انسان، در شرق و غرب عالم وارد شد.

این خون چه شـگفت‌آور است! چرا اینگونه نباشـد؟! در حـالی‌که پیـامبر (ص) پیشاپیش فرموده بود: «خون حسـین حرارتی دارد در قلب مؤمنان، که هرگز سرد نمیشود.»

کـاروان اکنون همراه زنـان و کودکانِ به اسارت گرفته شـده، به دروازه شـهر مـدینه نزدیک می‌شود، امّا این نخستین باری است که اسرایی بر میگردند و پرچم عزّت و پیروزی را بر بالای سرشان برافراشته‌اند!

مورّخان نوشـته‌اند: وقتی کاروان به زعامت امام زین‌العابـدین (ع) نزدیک مـدینه شـد، در صـحرا فرود آمـد و خیمه به‌پا کرد و زنان بنی‌هاشم را نیز فرود آورد. در حالی‌که «بَشیر ابن حَذْلَم» با او بود. امام سجاد (ع) خطاب به وی فرمود:

«ای بشـر، خداوند پدرت را رحمت کند! او یک شاعر بود، آیا تو نیز می‌توانی مانند او شعر بگویی؟» بشر پاسخ داد: آری، ای فرزند پیامبرخدا. امام (ع) فرمود: «پس وارد مدینه شو و برای اباعبدالله عزاداری کن ...»

بشـیر با سـرعت سوی مدینه رفت. همین‌که به مسجد جامع نبوی شریف رسید با صدای محزون و همراه با گریه و اندوه این ابیات را سرود:

یَا أَهْلَ یَثْرِبَ لا مُقامَ لَکُمْ بِها قُتِلَ الْحُسَیْنُ فَأَدْمُعی مِدْرارُ

الْجِسْمُ مِنْهُ، بِکَرْبَلاءَ مُضَرَّجٌ وَالرَّأْسُ مِنْهُ عَلَی الْقَناةِ یُدارُ

«ای اهالی مدینه، شـما دیگر نمی‌توانید در این شـهر سـکونت گزینید! زیرا حسـین را کشـتند. پس چشم‌ها باید چون سـیل اشک‌ریز باشد. تنِ شریف او در سرزمین کربلا، آغشته به خون است، امّا سر او بر روی نیزه‌ها گردانده می‌شود.»

مردم گریان و مویه کنان سوی مسـجد پیامبر سـرازیر شدند و از «بَشـیر» توضـیح خواستند. بشیر به آنان گفت: اکنون علی‌بن الحسین (ع) و خواهران و عمه‌هایش بیرون دروازه شهر هستند و من پیک اویم به سوی شما. بیایید تا جایش را به شما نشان دهم.

مردم مـدینه، در حالی که سـخت می گریسـتند، با شـتاب به سوی آل رسول (ص) جهت اسـتقبال از آنان خارج شدنـد و همینکه آن کاروان هاشـمی را دیدنـد، صـدای گریه و فریاد زنان بلند شد و بلافاصـله آنان زنان و دختران بنی هاشم را در میان گرفتند و مردان نیز امام زین العابدین (ع) را احاطه کردند. در حالی که همه وجودشان سرشار از اشک و ناله بود ...

براستی آن روز شبیه روزی بود که پیامبر (ص) رحیل فرمودند و به رفیق اعلی پیوستند.

ص: ۳۳

در این میان، امّ‌البنین با این‌که سنّ بالایی داشت، از منزل خارج شـد و در پی آن بود تا مصدر این سـر و صداها را جویا شود. از این گذشـته، او می‌خواست پیش از همه چیز، از حال امام حسـین (ع) بپرسد. به‌همین خاطر و با هر زحمتی بود، خود را به «بشیر» رساند. در حالی‌که نوه‌اش «فضل»؛ پسر ابوالفضل العباس (ع) را در آغوش گرفته بود، از او پرسید: از حسین، سرور و مولایم چه خبر؟ زنده است یا به شهادت رسید؟ بشیر اینگونه پاسخ داد:

خداونـد اجر و صبرت را به‌خاطر شـهادت فرزندت عباس افزون کند. اما امّ‌البنین با هراس سؤالش را تکرار کرد: از حسـین چه خبر؟ بشـیر گفت: خداونـد به شـما صبر و شـکیبایی عنایت کند در مورد فرزندانت جعفر و عثمان و عبدالله. البته او دست بردار نبود، و در حالی‌که اعتنایی به این خبر فاجعه‌انگیز نداشت، باز هم پرسید: در مورد فرزندم حسین بگو، بشیر! بند دلم را پاره کردی. از حال امام و سـرورم حسـین‌بن فاطمه بنت رسول الله زود آگاهم کن! یکایک فرزنـدانم و هرآنچه زیر این گنبـد دوّار است، فـدای حسین باد! بشیر ناگزیر پاسخ داد و گفت: امّ‌البنین! بدان که حسین را نیز کشتند و تشنه سر بریدند و از تنش جدا کردند.

ام‌البنین (س) با شـنیدن این سـخنان، ناگاه قافله اسـیران را از دور دیـد. زینب (س) به او نزدیک شـد تا دلـداری‌اش دهـد و به خاطر شهادت چهار فرزند برومندش تسـلیت و تعزیت بگوید. امّا او همچنان از درد واقعه شـهادت حسین می‌نالد. سراسر شهر مدینه در غم و ماتم و گریه و فغان بسر می‌برد، در این لحظات، امّ‌البنین به یاد سخن علی (ع) افتاد که از پیامبر (ص) نقل می‌کرد که گفت:

«دختـرم، فـاطمه در روز قیـامت آنگـونه محشور می‌شود که جامه‌ای به رنـگ خون فرزنـدش حسـین بر تن کرده، آنگـاه به‌یکی از ستون‌های عرش الهی آویخته می‌شود و فریاد برمی‌آورد: ای پروردگار دادگستر! داوری کن بین من و قاتل فرزندم حسین! به خدای بهشت سوگند که به نفع دخترم فاطمه حکم صادر می‌شود.»

عزاداری امّ‌البنین بر حسین (ع) در روز عاشورا ...

شیـخ طوسـی در «امـالی» روایتی از عمروبن ثـابت، از پـدرش ابو مقـدام، از ابن جبیر، از ابن عبـاس، نقـل کرده که گفت: در خانه‌ام خوابیده بودم که ناگهان سـر و صدای بلندی از طرف خانه امّ سـلمه؛ همسر پیامبر (ص) به گوشم رسید. ناگزیر از منزل بیرون آمدم و به سوی خانه امّ سلمه رفتم، در حالی‌که مرد و زن مدینه به‌طرف منزل ایشان رهسپار بودند. همین‌که وارد شدم، خطاب به امّ سلمه گفتم: امّ المؤمنین! چه شـده است؟ چرا فریاد می‌زنی و کمک می‌طلبی؟ امّا او پاسـخی به من نداد، بلکه رو به زنان بنی‌هاشم کرد و گفت: ای دختران عبدالمطّلب! با گریه و مویه کردن خوشـحالم کنید. می‌دانید که آقا و سرور جوانان بهشت و فرزند رسولالله (ص) وگل سـر سبد خاندان نبوت را کشته‌اند. به ایشان گفتم: ای امّ المؤمنین، از کجا متوجه این خبر شدی؟ گفت: پیامبرخدا (ص) را در خواب دیـدم که پریشـان حـال، خـاک آلود، نـاراحت و گریـان است. از او علت را پرسـیدم، گفت: فرزنـدم حسـین و اهـل‌بیتش را کشتند! (۱)

و در همین زمینه ابو مخنف، در کتاب خود «مقتل الحسین» می‌نویسد:

«پیـامبر گرامی (ص)، مقـداری از تربت کربلا را، که جناب جبرئیل امین برای او آورده بود، به امّ سـلمه داد و به او فرمود: امّ سـلمه! این تربت را از من بگیر و در شـیشه‌ای قرار ده و کاملًا مواظب آن باش. هرگاه دیدی این خاک به شکل خونِ خوشبو در آمد، بدان که فرزندم حسین را کشته‌اند. امّ سلمه از آن تربت به خوبی نگهداری می‌کرد تا روز دهم ماه محرم. اندکی پس از ظهر فرا رسید. ایشان در خواب پیامبر خـدا (ص) را می‌بیند که به سوی او می‌آید. در حالی‌که وضع آشـفته، خاک آلود و گریان داشت و با سـر و پای برهنه به سـر و صورت خود می‌زد، امّ سـلمه به پیامبر (ص) گفت: پدر و مادرم فدای شـما باشد، چه اتفاقی برای شما رخ داده؟ فرمود: ام سلمه! تو خواب هستی، در حالی‌که فرزندم حسین را کشته‌اند و سرش را بریده‌اند. ام سلمه هراسان از خواب بیدار می‌شود و شتابان به‌طرف شیشه می‌رود و می‌بیند که از آن خون عطر آگین می‌جوشد.»

ام سلمه از آن خون گرفت و صورتش را با آن آغشته کرد، و فریاد برآورد: واحسیناه!، امّ‌البنین هم با سوز و گداز گفت: ای جگر گوشه زهرای بتول و ای نور دیدگان رسول، مدینه سراپا اشک و آه شد و همه شهر را ماتم و عزا برای حسین گرفت. (۲) البته امّ‌البنین این خواب را خود ندیده بلکه آن را از امّ سلمه شنیده بود. با این‌همه، امّ سلمه ناله و ندبه را برعهده گرفت و فغان و نوحه سرداد و با دلی سوخته تکرار می‌کرد: «ای جگر گوشه زهرای بتول و ای نور دیدگان رسول». امّ سلمه از شدت ناراحتی و اندوه بر حسین و یارانش، یک‌ماه نشده، دارفانی را وداع گفت (۳) و امّ‌البنین نیز روزگارش را با همین درد و رنج و مویه و گریه گذراند و نمی‌توانست عمق فاجعه را درک کند و آنچه را از واقعه می‌شنید، باور نمی‌کرد و شب و روز را با فغان و غم سپری میکرد؛ چرا که او آنچنان به حسین (ع) عشق میورزیدکه وقتی زینب (س) به همراه کاروان اسیران، از شام به مدینه بازگشت و امّ‌البنین به استقبال او رفت و با وی همدردی کرد، با این‌که خود عزادار و

۱- شیخ طوسی، امالی، ج ۱، ص ۳۲۲ و تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۵

۲- مقتل الحسین، ابومخنف.

۳- حیاهٔ الامام الحسین ۷، ج ۳، ص ۴۲۳

ص: ۳۴

داغدیده چهار فرزندش بود، از فرط ناراحتی، زینب را در آغوش کشید و با تمام وجود فریاد زد: «وا ولداه، واحسیناه» و نگفت: «واولداه، واعباساه»، با این‌که عباس پاره تن و جگر گوشهاش بود.

امّ‌البنین، پیام آور مظلومیت و شهادت حسین (ع)

یکی از مواضع ارزشمند و فراموش نشدنی امّ‌البنین (س) این بود که ایشان- حسب قول مورّخان- هر روز به قبرستان بقیع می‌رفت و برای شهادت فرزندان فاطمه (س) و فرزندانش ناله می‌کرد و ضجّه می‌کشید تا آنجا که مردم پیرامون او جمع می‌شدند و از فرط حزن و اندوه او، محزون و غمگین می‌شدند و بر دستگاه بنی امیه خشم می‌گرفتند و از آن‌ها بیزار می‌شدند و این خود مرحله دیگری بود از نهضت بزرگ عاشورا و تبلیغ این پیام که

«کلّ أرض کربلا، و کلّ شهر محرّم»

؛ یعنی هر سرزمینی می‌تواند مظهر نبرد نابرابر میان حق و باطل و داد و بیداد باشد و هر ماه را می‌توانند ماه محرم شمرد و این مأموریتی بود که ام سلمه و حضرت زینب (س) با شایستگی آن‌را انجام دادند و دشمن خونخوار را برای همگان و تاریخ رسوا کردند، و خود دیگر به چیزی نگاه نمی‌کردند، مگر به‌یاد حسین و چیزی را احساس نمی‌کرد، مگر حسین و چیزی را به‌یاد نمی‌آورد، مگر یاد حسین و چیزی را تکرار نمی‌کرد، مگر یا حسین!

وفات امّ‌البنین (س) و جایگاه مرقد مطهرش

به‌راستی که امّ‌البنین در طول زندگی خود، رنج‌ها و مصیبت‌های زیادی را متحمّل شد. وی از زمانی که همسر علی (ع) شد، از یک سوی شاهد مسأله خلافت و رنجها و رویدادهای سهمگین و دشواری بود که در طول ۲۵ سال پس از رحلت پیامبر (ص) رخ داد و از سوی دیگر حوادث جانکاه دوران خلافت علی (ع) و روبرو شدن حکومت او با دشمنان گوناگون؛ مانند قاسطین، مارقین و ناکثین را مشاهده کرد و سپس با حادثه جگرخراش و طاقت‌فرسای شهادت حضرت (ع) در محراب عبادت روبرو گردید. و سرانجام به چشم خود دید که چگونه که مردمان حسن‌بن علی (علیهما السلام) را تنها گذاشتند و دست از یاری‌اش برداشتند و سلطه کاخ سبز معاویه را بسط دادند و فرزند پیامبر را با زهر به شهادت رساندند! و کار را به‌جایی رسید معاویه حکومت را به فرزند نالایق، شهوت پرست و فاسد خود یزید سپرد و اینجا بود که حسین (ع) از بیعت با یزید سرباز زد و قیام خونین او از همان لحظه آغاز شد و در نهایت این بانوی دلاور خبر شهادت همه عزیزان زهرا (س) و چهار فرزند برومند خویش را در مدینه دریافت و با این مصیبت، رنج بزرگ دیگری به رنج‌های پیشین او افزوده شد. طبیعی است مجموع این دردها و رنج‌های جانسوز و طاقت فرسا، تن او را رنجور و چشمانش را کم سو و دیدگانش را گریان و مرغ جانش را مشتاق پرواز به سوی ملکوت و رؤیت عزیزانش کرد و حسب نقل کتاب «امّ‌البنین سیده نساء العرب» وفات ایشان در روز ۱۸ جمادی الثانی و یا در روز ۱۳ همان ماه، به‌سال ۶۴ هجری بود. (۱)

مرقد مطهّر امّ‌البنین (س) در قبرستان بقیع، در زاویه چپ آن واقع شده و شایسته است مسلمانان به زیارت آن بروند؛ چراکه زیارت چنین بانوی قهرمان و صابری، از افضل مستحبات است؛ بهویژه این‌که سنت نبوی و رفتار علوی آن‌را تأیید می‌کند، تا آنجا که در کتب سیره، فراوان آمده است که پیامبر (ص) قبور بقیع را زیارت می‌کردند. همچنین حضرت فاطمه قبر عمویش حمزه‌بن عبدالمطّلب را زیارت می‌کرد و بزرگان صحابه نیز مراقد شهدا و قبور پدران و برادرانشان را زیارت می‌کردند. خداوند به یکایک مسلمانان این فرصت را عنایت فرماید تا مرقد این بانوی بزرگوار را از نزدیک زیارت کنند، با این امید که روزی فرا رسد مراقد شریف امام حسین، امام سجاد، اما باقر و امام صادق (علیهم السلام) و همچنین مرقد امّ‌البنین و ... در آنجا دارای مزار و مناری باشد تا مسلمانان آن را طواف کرده، زیارت نمایند.

دعا کردن و توسل جستن به بانو امّ‌البنین (س)

ناگفته پیداست که دعا کردن و توسل جستن به حضرت باری تعالی، در درجه نخست و سپس به اولیا و انبیا و معصومین (علیهم السلام) و فرزانگان پاک، که در طول اراده الهی قرار دارند، از نظر عقاید و باورهای دینی برای هر زن و مرد مسلمان مؤمن لازم و ضروری است؛ چراکه خداوند متعال در باره اهمیت دعا فرمود:

(قُلْ مَا يَعْبَأُ بِكُمْ رَبِّى لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ ...)؛ (۲) «بگو اگر دعای شما نبود، پروردگار من نسبت به‌شما اعتنایی نداشت.»

۱- امّ‌البنین سیّدة نساء العرب، سید مهدی سویج البصری، صص ۸۶ و ۸۷ و کتاب هامش وقائع الشهور و الأیام، ص ۳۰۰

۲- فرقان: ۷۷

ص: ۳۵

همچنین در مورد توسل برای رسیدن به قُرب معنی می‌فرماید

: (أُوْلَئِکَ الَّذِینَ یَدْعُونَ یَبْتَغُونَ إِلَی رَبِّهِمْ الْوَسِیلَةَ أَیُّهُمْ أَقْرَبُ وَیَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَیَخَافُونَ عَذَابَهُ ...) (۱)؛ «کسانی که دعا می‌کنند، و از طریق این دعا به پروردگارشان متوسل می‌شوند، کدام‌یک به قرب الهی نزدکترند که هم امید به رحمت خدا دارند و هم از عذاب او بیمناک‌اند ...»

بنابراین، اصل دعا کردن و توسّل جستن، از دیدگاه دین صحیح و بلکه مؤکد است و موجب پیروی و اطاعت از بزرگان دین می‌شود و شاید همین مسأله باعث پیدا شدن حالات معنوی و قبولی توسّلات مؤمنان در مراقد مقدس می‌شود.

زیارت فاطمه بنت حزام «امّ‌البنین (س)»

بسم الله الرحمن الرحیم

أشهد أن لا إله إلّا الله وحده لا شریک له، وأشهد أنّ محمّداً عبده و رسوله، السلام علیک یا رسول الله، السلام علیک یا أمیرالمؤمنین، السلام علیکِ یا فاطمة الزهراء، سیدة نساء العالمین، السلام علیکَ یا أبا محمد الحسن، السلام علیکَ یا أبا عبدالله الحسین، السلام علیکِ یا زوجة وصیّ رسول الله و خلیفته، السلام علیکِ یا عزیزة الزهراء، السلام علیکِ یا ام البدور السواطع، السلام علیکِ یا فاطمة بنت الکلابیة المکناة ب- «أم‌البنین» و رحمة الله و برکاته.

أشهدالله و رسوله أنّکِ جاهدتِ فی سبیل

الله، إذ ضحیّتِ بأولادکِ دون الحسین بن بنت رسول

الله، و بعدت الله مخلصة له الدین بولائک للأئمة المعصومین و صبرت علی تلک الرزیة العظیمة، واحتسبت ذلک عند الله ربّ العالمین و آزرتِ الإمام علی بن أبی طالب (علیه السلام) فی المحن و الشدائد و المصائب و کنت فی قمة الطاعة والوفاء، وأشهد أنّک أحسنتِ الکفالة، وأدّیتِ الأمانة الکبری فی حفظ ودیعتی الزهراء البتول علیه السلام، السبطین الحسن و الحسین (علیهما السلام) و بالغت و آثرت و رعیت حجج

الله المیامین وسعیت فی خدمة أبناء رسول ربّ العالمین، عارفة بحقهم، موقنة بصدقهم، معترفة بإمامتهم، کافلة بتربیتهم، مشفقة علیهم، واقفة علی خدمتهم، موثرة هواهم و حبس‌هم علی أولادک السعداء، فسلام الله علیک کلما دجن اللیل و أضاء النهار، فصرت قدوة للمؤمنات الصالحات لأنّکِ کریمة الخلائق، تقیة زکیة، فرضی الله عنکِ و أرضاکِ، وجعل الجنة منزلکِ و مأواکِ، ولقد اعطاکِ من الکرامات الباهرات حتی أصبحت بطاعتک لسید الأوصیاء وبحبکِ لسیدة النساء الزهراء البتول (علیها السلام)، وفدائک بأولادک الأربعة والسلام علی أولادک الشهداء العباس (علیه السلام) قمر بنی هاشم باب الحوائج و عبدالله وعثمان و جعفر الذین استشهدوا فی نصرة الحسین (علیه السلام) بکربلاء، فجزاکِ الله وجزاهم أفضل الجزاء فی جنات النعیم، اللّهم صلّ علی مخمد و آل محمد و انفعنی بزیارتها، وثبتنی علی محبتها و لا تحرمنی شفاعتها و إذا توفیتنی فاحشرنی فی زمرتها، برحمتک یا أرحم الراحمین.

اللّهم بحقهم عندک و منزلتها لدیک، اغفرلی ولوالدیّ و لجمیع المؤمنین والمؤمنات، و آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة، وقنا برحمتک عذاب النار، برحمتک یا أرحم الراحمین.

من گواهی می‌دهم که نیست خدایی جز خدای یگانه که شریک و همتا ندارد، و گواهی می‌دهم که محمد بنده و پیامبر اوست، سلام بر تو ای رسول خدا، سلام بر تو ای امیرمؤمنان، سلام بر تو ای فاطمه زهرا، سرور زنان جهان، سلام بر تو ای حسن بن علی، سلام بر تو ای ابا عبدالله الحسین، سلام بر تو ای همسر وصی رسول خدا و خلیفه او، سلام بر تو ای گرامی نزد زهرا، سلام بر تو ای مادر ماههای درخشنده شب چهارده، سلام بر تو ای فاطمه دختر حزام کلابی، مکنّی ب- «ام‌البنین» و رحمت و برکات خداوند بر تو باد.

خداونـد و رسولش را گواه می‌گیرم که تو (ای ام‌البنین) در راه خـدا مجاهدت کردی، و فرزندانت را برای حسـین پسـر دختر رسول خـدا فدا کردی و خدا را عبادت کردی و در دین او اخلاص ورزیدی، بواسـطه همراهی و حمایت از ائمه معصومین، و در مقابل آن مصـیبت بزرگ صبر و شـکیبایی پیشه کردی و آنرا به حساب خداوند پروردگار جهانیان گذاشتی، و از امام علی بن ابیطالب (ع) در محنتهـا و گرفتاریهـا و مصـیبتها، پشتیبـانی کردی، در حـالیکه در اوج طـاعت و اطـاعت و وفـاداری بـودی، و گواهی می‌دهم که تو مسؤولیت کفـالت و سـرپرستی را بخوبی انجام دادی، و امانت بزرگ و سـنگین را در جهت محافظت از دو ودیعه زهراء بتول (س)، آن دو فرزند: حسن و حسـین (علیهما السـلام) ادا کردی، و در راه حجست‌های ارجمند خداوند، تلاش، فداکاری و مراعات کردی، و برای خـدمت به فرزنـدان رسول پروردگار جهانیان سـعی کردی، در حالیکه نسـبت به حق آنها آشـنا بودی، و به صدق و صداقت آنها یقین داشتی، و به امامتشان اعتراف کردی، و تربیت آنان را برعهده گرفتی، و نسبت به آنها محبت و دلسوزی داشتی، و خودت را وقف خدمت به آنها کردی، و دوستی و

۱- بنی اسرائیل: ۵۷

ص: ۳۶

عشق ورزیـدن نسـبت به آنها را برفرزنـدان بلند اقبال و سـعادتمند خویش ترجیح دادی، سـلام و درود خداوند بر تو، هرگاه شب در تاریکی فرو رود و روز به روشـنایی در آیـد، تو الگو و اسوه زنان با ایمان و شایسـته شـدی، برای اینکه صـفات و خصال کریمانهای داری، و با تقوا و پاکیزهای، خداوند از تو راضـی و خشنود شد و تو را نیز راضی کرد، و بهشت را جایگاه و منزلگاه تو قرار داد و به تو کرامتهـا چشـمگیر عطـا فرمود، تـا آنجـا که تو بواسـطه اطـاعت کردن از سـید اوصـیا (علی بن ابی‌طـالب (ع)) و دوستی و محبت داشـتنت نسـبت به سـرور زنـان، زهرای بتول (س)، و قربـانی کردن چهـار فرزنـدت برای سـید الشـهدا (ع)، در اجـابت حاجتها (باب الحوائـج) شـدی، چرا که تو نزد خداونـد شـأن و منزلتی نیکو داری، و سـلام بر فرزنـدان شـهید تو: عبـاس (ع)، قمر بنی هـاشم، باب الحوائـج، و عبـدالله و عثمان و جعفر که در راه یاری رسانـدن به حسـین (ع) در کربلا به شـهادت رسـیدند، خداونـد بشـما و به آنان بهـترین جزای خیر و پـاداش نیکـو، در بهشـت نعیـم عنـایت فرمایـد، بارالهـا! درود فرست بر محمـد و آل محمـد و مرا از زیـارت او (امّ‌البنین) بهره‌مند کن و عشق و ارادتم را نسبت به او ثابت و همیشگی گردان و مرا از شفاعت ایشان محروم نساز، و هرگاه جان مرا گرفتی، در زمره او محشور کن، به رحمتت، ای مهربان مهربانان.

بارالهـا! به حق آنان (ائمه معصومین (علیهم السـلام)) نزد تو به منزلتی که او (امّ‌البنین (س)) نزد تو دارد، گناهان من و پـدر و مادر و تمـامی مردان و زنـان مؤمن را ببخش و بیامرز، و در دنیا و آخرت به ما خوبی و سـعادت عنایت فرما و ما را- به واسـطه رحمتت- از عذاب آتش مصون بدار، به رحمتت، ای مهربانترین مهربانان.

*** اشعار منسوب به ام‌البنین، پس از شهادت فرزندانش در کربلا:

لا تدعونی ویکِ ام‌البنین تذکّرینی بلیوث العرین

کانت بنولا لی، ادعی بهم والیوم أصبحتُ ولا من بنین

أربعةٌ مثل نسور الربی قد واصلوا الموت بقطع الوتین

تنازعَ الخرصان أشلائهم فکلّهم أمسی صریعاً طعین

یالیت شعری أکما أخبروا بأن عبّاساً قطیع الیمین

دیگر مرا مادر پسران نخوانید- که مرا به یاد آن شیران بیشه می‌اندازید.

من پیش از این پسـرانی داشتم که بنام آنها خوانده میشدم- امّا امروز، دیگر پسری ندارم! آنان چهار پسر، همچون عقابان کوهساران بودند که نبرد مرگ را ادامه دادند تا رگ گردنشان قطع گردید.

نیزه‌ها بر اجسادشان، با هم در ستیز بودند- لذا همه آنان با طعنه نیزه‌ها بر زمین افتادند.

ای کاش می‌دانستم آنچنان که خبر دادند- آیا واقعاً دست راست عباس را قطع کرده‌اند؟!

ص: ۳۷

ص: ۳۸

فهرست اسناد حجگزاری دوره قاجاری در بایگانی عثمانی و ایرانی

ویژگیهای کلی اسناد عثمانی

دردوره صفوی، مهمترین منبع دولت عثمانی در تاریخ نگاری، اسنادِ دولتی است که از آنها با نام «دفاتر مهمه» یا «فرمانهای سلطان عثمانی» یاد میشود. این اسناد دارای اطلاعات ارزشمند بوده و تا کنون نزدیک به ۲۰ مجلدِ آن (که کمتر از ۱ دفاتر است)، از سوی مرکز امور بایگانی دولت چاپ شده است. گفتنی است دفاتری که هنوز چاپ نشده، در مرکز اسناد دولت موجود است.

در واقع، هم اصل اسناد- که به ترکی عثمانی است- و هم بازنویسی آنها، به ترکی امروزی موجود است.

یک مقایسه ساده نشان میدهد که اسناد آن دوره عثمانی، امروزه در دسترستر و منظمتر از اسناد ایرانی مربوط به دوره صفوی است. به سخن دیگر، منابعی که شبیه دفاتر مهم عثمانی است، از دولت صفوی در ایران باقی مانده باشد، بسیار اندک است. اطلاعات ما از این دوره، در منابع ایرانی، مربوط به تواریخ است نه اسناد.

چکیدهای ازاسناد دیگر عثمانی درباره حجگزاری ایرانیان، ازسال ۱۲۰۵ بهبعد را میتوان درسایت کلّ بایگانی عثمانی، که دراختیار همه است، (www .devletarsivleri .gov .tr) افت، ولی این اسناد هنوز شامل دفاتر مهم نمیشود.

اسناد حجگزاری ایرانیان در دوره عثمانی، افشاریه و زندیه، در مجموعهای با نام خط همایون ((TAH گرد آمده است. مع الأسف این اسناد مانند دفاتر مهم، هنوز بهچاپ نرسیده ولی خلاصه آنها در سایت یاد شده موجود است.

نیمی از اسناد دوره قاجاریهِ موجود در عثمانی هم همین حکم را دارد. اما نیم دیگر که از سالهای ۱۲۵۰ تا ۱۳۲۷ را شامل میشود، در سایت پیشگفته موجود است و البته با نام خط همایون نیست. اینها در واقع اینها دفاتر دیگری هستند.

نخستین سند از دوره قاجاری- با قدری تسامح- از سال ۱۲۰۵ استکه در اینجا آوردهایم. اسناد خط همایون تا سال ۱۲۵۰ بوده و بقیه از دفاتر دیگر است.

ویژگی های اسناد ایرانی در دوره قاجار

هرچند از دوره صفوی، اسناد ایرانی موجود است، اما اسناد دوره قاجاری، هم بیشتر و هم منظمتر است. این اسنادکه عمدتاً در وزارتخارجه ایران- مرکز اسناد- نگهداری می شود مربوط به سالهای ۱۲۶۵ تا ۱۳۲۷ است. بیشترین آنها مربوط به سال ۱۳۱۹ قمری است. در واقع اسنادی از ایران که در اینجا معرفی میشود، مربوط به سالهای یادشده است و جمعاً به ۷۱ میرسد. (۱)

غیر از اسنادی که از وزارت خارجه در دسترس ماست، چاپ بعضی از این اسناد در کتاب «اسناد برگزیده سیاسی ایران و عثمانی» را نیز مشاهده می‌کنیم. (۲) در جلد ۳ (۳) و ۵(۴) این کتاب، با شماری از نسخه های اصلی اسناد مواجه هستیم. (۵) البته احتمال می دهیم که در مرکز اسناد ملی هم اسناد دیگری بوده که در اینجا مورد استفاده ما قرار نگرفته است.

افزون برآنچه گذشت، چندین سند دیگر در کتاب «اسناد روابط ایران و عربستان سعودی» (۱۳۵۷- ۱۳۰۴ خورشیدی) (۶) وجود دارد. همچنین چند سند ازآن، در مقالهای از آقای رسول جعفریان، در فصلنامه «میقات حج» با نام «چند نامه از کارپرداز جده و سرپرست حجاج ایرانی» (۱۳۱۶) چاپ شده که در فهرست ما آمده است.

فهرستی از اسناد وزارت خارجه را در باره مسائل حج دوره قاجاری، ایشان در اختیار ما گذاشته است که بدینوسیله از وی تشکر میکنیم.

ویژگی اسناد ایرانی مربوط به بخش حج استکه در آن حج به تنهایی ذکر نشده، بلکه همیشه به همراه عتبات عالیات بدان نگاه می‌شود. ولی از آنجا که عتبات موضوع تحقیق ما نبود، از بحث درخصوص آن خودداری کردیم.

هـدف اصـلی در این مجموعه، ارائه فهرستی اجمـالی از اسـناد حـج در دو کشور بوده تا بتوانـد پایه یک تحقیق منسـجم در این باره باشد.

گفتنی است ترتیب فهرست اسنادیکه در اینجا آمده، بر پایه تاریخ سند است.

موضوعات درج شده در این اسناد، بسیار متنوع و مربوط به رخدادهای مختلف سیاسی، اجتماعی، بهداشتی، دشواری های طول راه، سرقت ها، قتل و غارت، مرگ و میرها، جواز عبور، مالیات ها و ... میباشد.

۱- این اسناد با: سال، کارتن، پرونده، صفحه، گیرنده، فرستنده و موضوع تعریف می‌شود.

۲- واحد نشر اسناد، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.

۳- جلد ۳، مسأله زوار، حج و زیارت، صص ۵۶۷- ۵۱۷

۴- جلد ۵، فصل اول، امور اتباع- مسائل زوار، صص ۳- ۱۲۰

۵- در کتاب «برگزیده اسناد سیاسی» ابتدا شماره سند، موضوع، تاریخ، کارتن و پرونده قید شده است.

۶- مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی.

ص: ۳۹

دراین میان، گاهی با نمونههای اجتماعی بسیار جالبی نیز مواجه میشویمکه مهربانی و صمیمت عثمانیها در رابطه با حجگزاری ایرانیان را به ما نشان میدهد.

برای نمونه، اسنادی در باره پیدا شدن اسب باقر ندمی از حجاج ایرانی، تسلیم اموال متروکه حاج حسین ایرانی به خانوادهاش، توجه عثمانی به نزاع میان حجاج ایران و داغستان، قانع کردن مادر شاهزاده ایرانی عباس میرزا که در بازگشت از سفر حج، قصد رفتن به اروپا از طریق مصر را داشت، به انصراف از تصمیم خود، ممنوعیت حج از سوی ایرانیان برای فقرا و دراویش و کمک و تقدیر ایرانیان به ساخت راه آهن عثمانی بسیار جالب توجه هستند.

در این اسناد، با مشکلات ایرانیان در مسیر حج آشنا میشویمکه گرفتن مالیات از وسایل سفر؛ مانند اسب ها و ... کنترل تذکره و مشکلات ناشی از آن در ارزروم، حلب، شام، اسکندریه، بغداد و کرمانشاه، کشتیهای انگلیسی و مشکلات ایجاد شده از طرف آنها برای حجاج ایرانی، تلاش عثمانیها در باز شدن راه جبل و برطرف شدن فتوای علما در این باره، تأخیر کاروان حج به خاطر حملهدارها، سه شهبندر (کار پرداز) عثمانی در بوشهر.

پیش از ارائه فهرست اسناد قاجاری، نمونههایی از اسنادِ مربوط به دوره صفوی، افشاری و زندی از میان اسناد عثمانی را برای شما ارائه میکنیم:

نمونه های صفوی

۱. «به بیگلربیگی وان، حکم شد که به معصوم سلطان، که قصد سفر حجاز دارد اجازه سفر داده، در ورود به وان از طرف دولت عثمانی به صورت عالی مورد استقبال قرار گرفته و با وی در ملحق شدن به قافله حج معاونت گردد».

DM ۷/ I

۲ـ (۲۹ Ramazan ۹۷۵) Tarih hicri ۴۱۰/۱۱۸۰ II. «ورود معصوم بیگ به آناتولی از طرف عثمانیان، همانند یک وضعیت فوق العاده تلقی میشود ... قبل از ورود معصوم سلطان به وان، که به قصد حج به سمت این شهر به راه افتاده بود، اوضاع منطقه را طوری به وی جلوه دهید که گویی نظامیان عثمانی با کلیه تجهیزات به صورت آماده باش درآمده و مرزها مملو از سربازانی است که هر لحظه منتظر شروع جنگ میباشند. علاوه بر این، از آنجا که بسیار زودتر از زمان حج آمده، وی را در روها (شهر عرفه امروز) و یا بیرجیک جای دهید و حد ده روز قبل از زمان حج، او را به سوی شام بفرستید.

DM/ ۷

ـ ۹۵۲ ـ۲ ۱۹۴۲ (۳ ۹۷۶ Cemaziyel evvel۷۲. حکم به بیگلر بیگی دیار روم در خصوص جمع آوری براتهایی که به نام شاه و به قصد تجارت با ایران در زمان حرکت معصوم خان به مکه در روستای بورجی از توابع سنجاق سیورک صادر شده بود و مجازات کسانی که به آن جانب مال التجاره ارسال داشتهاند.

MD ۶/ ۳۰ ۲۵/ ۱۲/ Tarih hicri ۱۵/ S/ ۹۸۵

۴. «بعضی از عجمهای معروف به «رفض و الحاد» خانههایی بلند در خارج از حرم شریف ساخته، صالحان مشغول به عبادت در حرم شریف را بیحضور کرده و شبانه با اهل و عیال و تشک و گهوارههای خود، رو به حرم شریف خوابیده، اوضاع ناشایستی چنین بیسرانجام اعلام میشود. مناسب نیست که منازل به دیوار حرم شریف متصل شوند و آن خانه و خانههایی که به حرم شریف متصل شدند، همه با خاک یکسان شوند».

MD ۶۲, S. ۲۴۳, ۶۹۷

ـ ۵ ۲۸۹ Cemaziyel evvel۱۳. حکم به قاضی مکه در جواب نامه وی مبنی بر لزوم ویران کردن سه طبقه شبنشینی اولاد

قاضـی سابق مکه مکرمه، مرحوم رضی مخدوم درحوالی جوار بیت الله الحرام شبنشینیهای مذکور با خاک یکسان شده، نتیجه نوشته گشـته به طرف مـا ارسال گردد. صورت متفاوت از این حکم قهوهخانهها وحاشـیهها بر سـر راه برای داد و سـتد ساخته شـده و برای مردم مزاحمت ایجاد می کند. تماماً با خاک یکسان گردد.

DM ۶/ ۶۴ ۴۵/ ۱۶/ Tarih hicri, ۹/ n/ ۹۹۶ DM ۶/ ۶۴ ۲۹۵/ ۱۰۸/ Tarih hicri. ۹۹۶

ص: ۴۰

نمونه های افشاری- زندی در بایگانی های عثمانی

از دوره افشاریه تعداد اندکی سند را تنها به عنوان نمونه معرفی می کنیم:

۱. توافقنامه دولت عثمانی و نادرشاه، پادشاه ایران، برای تأمین امنیت و سلام حجاج در مسیر حج.

Tarih hicri.(۱۱۵۶)HAT

- ۳/ ۲/۹۲ D. سندی دال بر آن که والی بغداد محمد پاشا، مصطفی افندی را به عنوان ایلچی خود فرستاده و درخصوص امور حج با مقامات ایرانی مذاکره نمود.

Tarih hicri(۱۱۵۹)HAT

- ۴- ۳ ۱۲۵. عهدنامه احمد پاشا درخصوص برقراری امنیت راههای حج در زمان حرکت حجاج در مسیر ایران- بغداد- شام، تحت نظارت امیر الحاج، عدم اخذ مالیات از حجاج ایران درصورتی که مال‌التجاره‌ای به همراه نداشته باشند و رفتار نیکو با زائران مکه.

Tarih hicri.(۱۱۵۹)HAT

- ۲۴. شکایت حجاج ایرانی مبنی بر اخذ مالیات از ایشان، به رغم مغایرت با احکام معامله و عدم تحویل اموال باقی مانده از حجاج ثروتمند ایرانی که در بغداد و بصره به خاطر وبا مرده بودند، به ورثه ایشان و امر سلطان عثمانی در ارائه تسهیلات به حجاج هندوستان و ترکستان و حجاج ایرانی.

Tarih hicri.(۱۱۸۹)HAT

- ۶/ ۲۰۲۵. ارسال مکتوبی به دولت ایران درخصوص بیان هدف دولت عثمانی از ارسال قوای نظامی دولت علیه به طرف بغداد و بصره به خاطر تأمین امنیت حجاج، تجار و مسافران و بدین وسیله جلوگیری از بروز حوادث در مرزهای طرفین.

Tarih hicri.(۱۱۸۹)HAT

- ۶/ ۶/۲۰۲ A. در جواب نامه سفیر زند علی خان، عبدالله بیگ آمده است که شکایات ایرانیان بی پایه و اساس است و حقوق حجاج، زوار و ایلچی‌هایی که از راه شام- بغداد رفت و آمد دارند، مراعات می‌شود.

Tarih hicri.(۱۱۸۹)HAT

- ۷/ ۲۱۸۷. بیانات و توصیه‌های عبدالله بیگ سفیر ایران درخصوص تأمین امنیت رفت و آمد حجاج ایرانی در قلمرو دولت علیه و ضبط اموال باقی مانده از حجاج ایرانی، که در سفر مکه وفات یافته بودند، از طرف والی بغداد، عمر پاشا.

Tarih hicri. ۱۱۹۹, HAT ۶/ ۲۰۱/ B

فهرست اسناد دوره قاجار (۱)

سندی در خصوص عدم اخذ مالیات اضافی از حجاج ایرانی.

Tarihi hicri. ۱۲۰۵, HAT, ۹۴, ۳۸۳۳

مکتوبی دایر بر سهولت امور حجاج و عدم اخذ مالیات از ایشان از جانب آقا محمد خان قاجار که در این باره صادر کرده بود، خطاب به شریف مکه.

Tarihi hicri. ۱۲۱۰, HAT, ۱۶۱/ ۶۶۹۶

خبر قیام عجمها علیه آل سعود (وهابی ها) که به مشهد شریفین تجاوز نموده بودند و نگرانی والی بغداد از احتمال وقوع آن و تأکید بر دوستی با ایرانیان به خاطر محافظت بغداد دست وهابیان و ایرانیها.

Tarihi hicri. ۱۲۱۷, HAT, ۹۴, ۳۸۱۶

Tarih h. ۱۲۲۱, HAT, ۱۶۱. ۶۷۰۹

سندی درباره حج اکبر شدنِ سال و اخذ مالیات «حزمه» که تا آن دوره رایج بود و منع آن از جانب مأموران محمدعلی پاشا.

Tarihi h. ۱۲۲۳, HAT, ۳۴۵/ ۱۹۶۹۰

هشدار امیر صرّه درخصوص توقیف قافله حج و صرّه در حمص و احتمال غارت آن از طرف میر بشیر و نیروهای قزلباش در اطراف شام.

Tarihi h. ۱۲۳۷, HAT, ۳۸۵/ ۲۰۶۴۱/ A

خبر یغما و چپاول حجاج ایرانی در مملکت عثمانی و ادای حرمت نسبت به آنان.

,Tarihi h. ۱۲۳۸, HAT, ۳/ ۸۰

۲۵Tarihi h ,۱۲۳۹ ,HAT ,۵۵۰ /۲۷۱۳۳

هشدار و منع حجاج ایرانی از طرف والی شام از انجام اعمال مغایر سنت در حال طواف و ادای نماز در شهر مکه.

Tarihi h, ۲۵/ RA, ۱۲۴۰, HAT, ۵۵۰/ ۲۷۱۳۳/. C

۱- اسنادی که داخلش حروف لاتینی دارد و از طرف چپ به راست نوشته، اسناد عثمانی می باشد و اسنادی که داخلش حروف لاتینی ندارد و از راست به چپ نوشته است، اسناد ایرانی میباشد.

ص: ۴۱

ممنوعیت اخذ پول از جانب شیوخ جدیده از حجاج ایرانی.

Tarihi h .۲۴۲۱ ,HAT ,۴۴۵ ,۹۰۹۲.

ترفیق عساکر عثمانی برای عدم آزار و رنجش کسانی که اسمشان آمده، ایشان به مرحله مذیرب، سبب توقف حجاج عجم در حلب.

Tarih hicri. ۰۲/ L/ ۲۴۲۱, HAT, ۹۴۵/ ۶۱۱۷۲/. D

Tarih hicri ۷۴۲۱, HAT, ۳۵۳/ ۰۷۸۹۱/. B

و عریضه سرعسکر عربستان، محمد پاشا در خصوص مقصود توقّف حجاج عجم به صدارت عثمانی.

Tarih h. ۷۴۲۱, HAT, ۳۵۳/ ۹۱ ۰۷۸/. A

و سندی دیگر درخصوص این توقف.

Tarih hicri ۸۴۲۱/ HAT, ۴۵۳/ ۹۹۸۹۱

عفو شاهزادگانی که به دنبال وفات شاه ایران به دولت عثمانی پناهنده شده بودند، از طرف شاه جدید محمد شاه قاجار و تقاضای بازگرداندن ایشان به کشور، عدم امکان انجام این امر از طرف دولت عثمانی و اعلام صرف نظر کردن شاهزادگان از حقوقشان در ایران و تمایل ایشان به تحمّل حبس در زندانِ شریفِ مکه در صورت رضای شاه به مجازات حبس.

Tarih hicri ۰۵۲۱/ HAT, ۲/ ۹۳

اختصاص معاش برای دو متفرشه شاهزادههای ایرانی که به سمت حجاز رفته و

آنان را در سعادت (استانبول) رها کرده بودند.

Tarihi h. ۵۱/ L ۵۵۲۱, I. HR. ۲/ ۸۴

از سال ۱۲۵۶ به بعد، اسناد ایران و عثمانی را باتوجه به سال و با مقایسه آن در دو طرف ذکر خواهم کرد؛ زیرا اسناد ایرانی از این تاریخ شروع شدهاند. از آنجا که در آرشیو ایران با اسناد زیادی در رابطه با حج روبرو هستیم، من تنها اسنادی را که به صورت مستقیم به عثمانیان مربوط بود، مورد بررسی قرار دادم.

تقریر مصلحتگذار (کارپرداز) ایران به صدور پنج فرمان درباره حفظ حجاج ایران و عدم اخذ مالیات گمرک از اموال ایشان و ایجاد سهولت در امور سیصد ایرانی، که به قصد حج وارد ارزروم شده بودند.

Tarihi h. ۰۲/ N/ ۰۶۲۱, DVN. DVE, ۱۱/ ۲۳

مساعدت لازم درخصوص میرزا ابراهیم آقا و والده وی، که از طریق اسکندریه عازم حجاز بودند.

Tarihi h, ۸/ N/ ۱۶۲۱, HR. MKT. ۹/ ۱۲

اخذ تعهّد از شیخ جبل شمر و سایرین درباره امنیت و راحتی حجاج شرقی که به راه جبل- شمر قصد حجاز داشتند.

Tarihi h, ۷۲/ Z/ ۲۶۲۱, A. MKT, ۷۵/ ۶۱

تثبیت عدم صحت ادعای ایرانیان مبنی بر طلب اعاده مبلغی که به گفته آنها به‌طور غیرقانونی اخذ شده بود.

Tarih h, ۷۲/ CA, ۳۶۲۱, HR. MKT. ۸۱/ ۹۱

طلب ایلچی ایران به مشیر ارزروم مبنی بر نوشته شدن امر عالی برای محافظت از حجاج ایرانی و صدور «بویر ولدو» در این باره.

Tarihi h ۸/ C/ ۳۶۲۱, A. DVN. EVE, ۱۱/ ۸۳

طلب مصلحتگذاران ایران در عثمانی، برای فرستادن فرمان به والی بغداد، در خصوص محافظت از حجاج ایرانی در طول مسیری که

از جانب بغداد- بهشت آباد به سمت حجاز در حرکت بودند و «بویرولدو» ی صادر شده در این باره

Tarih h, ۳۱/ B/ ۴۶۲۱, A. DVN. DVE. ۰۲/ ۹۸

درخصوص تحقیق والی حلب، خلیل کامل در مسأله سرقت اسب باقر از حجاج ایرانی در عینتاب و قتل حسین در حلب و غصب پول نقد و اموال وی.

Tarih h, ۷۲/ M/ ۵۶۲۱, A. MKT, ۵۶۱/ ۵۳

پیدا کردن غاصبان اموال ایرانیان در حوالی حلب و تسلیم اموال به صاحبانشان.

Tarih h, ۰۲/ L/ ۵۶۲۱, HR. MKT, ۷۲/ ۵۲

ص: ۴۲

منع اموری همچون اخذ پول از حجاج ایرانی، که روضه مطهره و تربت امام حسن* را زیارت می‌کنند و عدم بدرفتاری با کسانی که پول نپرداخته‌اند.

Tarih h, ۵۱/ B/ ۵۶۲۱, HR. MKT, ۶۲/ ۲۳

نامه‌های مربوط به والیان شام و حلب درمورد دستگیری اشقیایی که ایرانیان عازم به حجاز را غارت کرده و یک تن از آنان را کشته بودند.

Tarih h ۳۱/ Ra/ ۵۶۲۱, HR. MKT, ۲۳/ ۶

پیدا کردن غاصبان اموال حجاج ایرانی، که در حال حرکت به سمت مکه در حوالی حلب بودند و بازگرداندن اشیای مذکور به صاحبانشان.

Tarih h ۰۲/ L/ ۵۶۲۱, HR. MKT, ۷۲/ ۵۲

پیدا کردن غاصبان اموال و اشیای حجاج ایرانی در اطراف حمص و تسلیم اموال به صاحبانشان.

Tarih h ۳۰/ C/ ۶۶۲۱, HR. MKT, ۲۳/ ۶

تسلیم اموال به جا مانده از حاج حسین، که در جدژه وفات کرده و اموالش در بیت المال عثمانی موجود بود، به سفارت ایران.

Tarih h ۰۳/ B/ ۶۶۲۱, HR. MKT, ۴۳/ ۰۷

مشخص شدن اموال غصب شده از ایرانیان و تسلیم آن به مأمور ایران، برای بازگرداندن به صاحبان مال و دستگیری غاصبان.

Tarih h ۳/ C/ ۶۶۲۱, HR. MKT, ۲۳/ ۷۱

تحصیل طلب‌های حاج ابراهیم از اتباع ایران، که در حجاز فوت شده و رضا آقا که در شیخ لی وفات کرده بود، از ساکنان منطقه شیخ لی.

Tarih h ۷۱/ R/ ۰۶۲۱, HR. MKT, ۱۳/ ۵

فعالیتهای اصلاح احوال نامناسب عشایر و اعراب در حوالی ایران و بغداد و اخذ تدابیر مقتضی درباره تأمین امنیت راه که در آن سال حجاج به خاطر ناامنی آن از انجام حج بازماندند.

Tarih h ۹۱/ Z/ ۷۶۲۱, A. AMD, ۲۳/ ۴۵

آمدن حجاجی که از بغداد به راه جبل شمر در حرکت بودند، به نجف.

Tarih h ۵۰/ Z/ ۸۶۲۱, I. DH ۸۵۲/ ۰۶۹۵۱

اخذ تضمینات از عبدالرحیم روس که در نزاع میان ایرانیان و حجاج داغستان، حاج قاسم تبریز را مجروح کرده بود.

Tarih h ۱۰/ M/ ۸۶۲۱, A, MKT, UM, ۱۸/ ۳۱

همدستی علی همدانی از حجاج ایرانی با ناخدای کشتی و به راه انداختن نزاع ساختگی و نیمه کاره رها کردنِ سفر و مجازات عثمانی در حق ناخدا.

Tarih h ۶۱/ S/ ۸۶۲۱, HR. MKT, ۰۴/ ۵۴

در میان اسناد ایرانی، اولین سند مرتبط با عثمانی‌ها به تاریخ ۱۲۶۹ می‌باشد.

اموال حاج حسین طباطبایی، وکیل محمد خان شیرازی در جده از طرف پاشای حاکم جده به فروش گذاشته شد. سال ۱۲۶۹/ کارتن ۷/ پرونده ۱۹/ صفحه ۴- ۴

سند عثمانی مربوط به این سال:

- درخواست نواب عباس میرزا برای رفتن به حج، به همراه والده و عدم پذیرشِ آنها در ولایت بغداد، به خاطر نداشتن تذکره مرور.

Tarih h ۵۲/ Z/ ۹۶۲۱, HR. MKT, ۴۶/ ۴۳

- دستگیری کسانی که در بین عینتاب و کلیس دو تن از ایرانیان را کشته و اموالشان را به یغما برده بودند.

/ Tarih h ۴۰ /Za /۹۶۲۱ ,HR .MKT ,۲۶ /۲.

- تحویل ماترک اموال حاجی ایرانی پهلوان حاج ابراهیم که در راه مکه وفات کرده، به حکومت برای ارسال به خانواده وی و اعلام انصراف از فرستادن خانواده متوفی به ایران به سفارت این کشور.

Tarih h, ۲۰/ R/ ۹۶۲۱, HR. MKT, ۴۵/ ۲۷

- مجازات و تضمین افرادی که اموال ایرانیان را غارت کرده‌اند.

Tarih h. ۰۲/ N/ ۹۶۲۱, A. MKT. UM, ۸۳۱/ ۳۱

ص: ۴۳

– محاکمه و اخذ تدابیر مقتضی درمورد کسانی که حجاج ایرانی را مجروح و اموالشان را سرقت نموده بودند.

,Tarih h ۴۰/ Za/ ۰۷۲۱, HR. MKT, ۰۸/ ۰۷

Za /۰۷۲۱ ,A MKT .UM ,۲۶۱ /۶۹/۳۰

– قصد والده شاهزاده ایرانی، عباس میرزا در بازگشت از حجاز برای سفر به لندن از طریق مصر و انصراف وی از انجام آن به دنبال درخواست شاه.

Tarih h ۲۲/ Ca/ ۰۷۲۱, A. AMD, ۰۵/ ۰۷

– انجام مساعدت لازم برای شاهزاده ایرانی، عبدالکریم میرزا در سفر به سوی حجاز.

Tarih h ۹۲/ Z/ ۰۷۲۱, HR. MKT. ۶۸/ ۱۴

– هزار کیسه طلا هدیه دولت ایران برای تعمیر مزار امامان بقیع شریف.

Tarih h ۴۲ /B /۱۷۲۱ ,E .H .R ,۹۱۱ /۸۵ /۳۶.

– اعلام خبر سوار شدن شاهزاده ایرانی، عبدالکریم میرزا به واپور برای عزیمت به حج.

, Tarih h ۳۱ /M /۱۷۲۱ ,A .MKT .NZD ,۸۱۱ /۰۵.

– پیدا کردن اموال و پولی که از حجاج ایرانی به یغما رفته است.

Tarih h ۴۰/ M/ ۱۷۲۱, HR. MKT, ۷۸/ ۳۲

– در میان اسناد ایرانی، تعداد ده سند مربوط به سال ۱۲۷۱ مشاهده می‌شود، لیکن هیچکدام از آنها به عبدالکریم میرزا، حج وی و اموال غارت شده از ایرانیان مربوط نمی‌شود.

اعطای نشان مجیدیه، رتبه چهارم به چاووش باشی حجاج ایرانی، حاج میر بهاءالدین.

Tarih h ۸۱/ Ra/ ۵۷۲۱

– دستگیری بعضی از راهزنان آقچه داغ که در حادثه مذکور نقش داشته‌اند و جستجوی سایرین در همین راستا عزل مدیر قضای مربوطه.

Tarih h ۰۳/ Ra/ ۲۷۲۱, A. MKT. UM, ۲۳۴/ ۸۱

– سفر مخفیانه پسر شریف مکه، عبدالله بیگ، با لباس مبدّل. در این رابطه سندی در آرشیو ایران وجود نداشته و سندهای موجود در خصوص راه جبل می‌باشد.

– امیر حج، عبدالعزیز بهمراه پنجاه نفر وجمعی از حمله داران و حکام، قریب به ۱۵۰ نفر در نجف حضور داشته و حاج هنوز در نجف جمع نشده‌اند، در کربلای معلّا هستند و امسال حاج بسیار کم است.

تاریخ ۱۲۷۶/ ۵۲۹/ ۱/ ۵– ح (ص ۵۱۶، اسناد سیاسی)

– دستگیری راهزنانی که به حجاج ایرانی همراه شاهسوای خان در ورود به ملاطیه حمله کرده و دو تن از ایشان را کشته، اموالشان را غصب کرده‌اند.

Tarih ۸۰/ Za/ ۶۷۲۱, MKT. UM, ۷۰۴/ ۳۳

– پیدا کردن اشیا و اموال حجاج مذکور و مجازات و تأدیب غاصبان.

Tarih h ۰۳/ M/ ۷۷۲۱, A. MKT. MHM, ۲۹۱/ ۲

– استرداد کامل اموال آنان و تأدیب اشقیا.

Tarih h ۷۷۲۱, A. MKT, UM, ۲۸۴/ ۸۷

- اهمال و سستی مدیر آقچه دانم، مصطفی افندی و اعضای مجلس مطرح و درخصوص ایشان تحقیق شود.

Tarih h ۶۲/ S/ ۷۷۲۱, H. MKT. UM, ۶۲۴/ ۵۵

- عدم دخالت میهماندار در چپاول ایشان در دربند آقچه داغ و دخالت عشیرت اورخونلو و همدانلو در این رابطه.

Tarih h ۲/ C/ ۷۷۲۱, A. MKT. UM, ۲۴۴/ ۹۳

- مرافعه سعید از آقایان حرم شریف نبوی، که به ضرب و شتم عبدالله آقا از حجاج عجم به دستور وی توسط محمد و عبدالرحمان متهم شده بود.

ص: ۴۴

Tarih h ۸۱/ S/ ۷۷۲۱, A. MKT, UM, ۵۲۴/ ۶۳

- گزارش مصطفی نوری پاشا درباره تـدابیر جدیدی برای حجاجی که از طریق نجف روانه مکه می‌شوند و درخواست مطلع کردن حجاج ایرانی از این تدابیر.

تاریخ ۱۲۷۷ (۹/ ۵/ ۷- ۷)

- گزارش میرزا بزرگ درباره سوء رفتار شیخ متاب با حجاج ایرانی و اخذ ۱۳۰۰ تومان از آنها.

تاریخ ۱۲۷۷ (۹/ ۵/ ۵- ۵)

- تسلیم مدال و نشان اعطایی شاه ایران به مین باشـی عثمان افندی و ولی چاووش که از طرف قشون حجاز و عراق به سفارت ایران فرستاده شده بودند.

Tarih h. ۶۲/ C/ ۹۷۲۱, I. DH. ۰۰۵/ ۵۱۰۴۳

- جلسه رسیدگی به اداره امور حجاج در عثمانی توسط عبدالرحیم سفیر ایران در عثمانی.

تاریخ ۱۲۷۹ (۱۰/ ۸/ ۲۱- ۲۱)

- درخواست تحقیق درباره تعرض به حجاج در مدینه و اعتراض به آن.

تاریخ ۱۲۷۹ (۱۰/ ۱۳/ ۳- ۳)

- در مدینه، اعراب حرب، حجاج را به محاصـره انداخته و حجاج پراکنده شدند، شـیخ عبدالعزیز (گماشته ابن سعود) گزارشی دارد که هرجا که سالم و امن باشد، حجاج را به آنجا برسانند.

۷ جمادی الاولی ۱۲۷۹، ۵۳۰/ ۱/ ۸- ۸ (اسنادسیاسی، ص ۵۲۰).

- نامه سـفارت ایران در اسـتانبول به وزارت خارجه درباره منع شـدن اذیت و آزار در راه حـج و حفظ حجاج و معلومات کم شـدن حجاج آن سال به اندازه هفتاد، هشتاد نفر.

۱۸ رجب ۱۲۸۰، ۵۳۱/ ۱/ ۸/ زوار (اسناد سیاسی، ص ۵۲۳)

- در این سال، برآورده کردن احتیاجات حجاج ایرانی، آناتولی و سایر مناطق و راهی کردن ایشان به سمت حجاز، به صورت منظم.

۲۳/۶۳/ ۰۳۳, MHM. MKT. A, ۱۸۲۱/ L

- سـفر میرزا هـاشم از تبریز و از راه اسـتانبول، اجـازه حـج وسـفارش ایشان به وزیر مختار اسـتانبول و تأکیـدات به سه سـرحد داران دولتی.

۷ ربیع الثانی ۱۲۸۱ (۵۳۵/ ۱۱/ ۶)، اسناد سیاسی ص ۵۳۳.

- درخصوص اشیای به سرقت رفته از بعضی از حجاجِ تبعه دولت ایران در بازگشت از سفر حج.

Tarih h. ۴۰/ B/ ۲۸۲۱, I. MUL. ۳۴۵/ ۷۸۳۴۲

- نقل سـخنان شـهاب الملک در مورد: امنیت راههای جبل جهت عزیمت حجاج تقاضای اعلام ممانعت دولت از سـفر حج پیش از عزیمت حجاج و مساعدت به حجاج راهی شده تهران.

تاریخ ۱۲۸۱ ق./ ۲۹۵۰۰۰۸۶۸

- دستخط ناصـرالدین شاه در خصوص پرداخت وجه جهت اردوی سپه سالار و دستور به وزیر خارجه در مورد حرکت حجاج بیت الله از پاریس/ تهران

تاریخ ۱۳۸۱ ق./ ۲۹۵۰۰۵۳۹۰

- دستخط ناصرالدین شاه به وزیر خارجه در مورد قدغن شدن سفر حجاج از طریق پاریس- تهران

تاریخ ۱۲۸۱ ق./ ۲۹۵۰۰۵۳۸۴

- روزنامه اخبار قم، همدان، شیراز، در خصوص بیآبی اوضاع جوی، نرخ ارزاق، نحوه کار مسؤولین و عزیمت زوار به جده.

تاریخ ۱۲۸۵ ق./ ۲۹۵۰۰۴۴۸۷

- هیچ سندی درخصوص سال ۸۲ و ۸۱ در دو دولت ایران و عثمانی وجود ندارد. محاکمه کسانی که با حجاج ایرانی که بعد از انجام حج به مدینه آمده بودند بدرفتاری کرده‌اند.

Tarih h. ۶۱/ R/ ۴۹۲۱, I. MMS. ۶۵/ ۱۵۵۲

ص: ۴۵

- در خواست نامه میر شکار از مکه به شاه، در احوالپرسی و دعاگویی.

تاریخ ۱۲۸۸ ق./ ۲۹۵۰۰۰۳۰۲۲

- کسب اجازه یکی از کارگزاران دولتی از شاه جهت تشریف به بیت الله الحرام.

تاریخ. ۱۲۸۷ ق./ ۲۹۵۰۰۲۴۶۶

- نقل اظهارات والی پاشا در مورد جلوگیری از ورود حجاج به علت شیوع بیماری و ابراز ناراحتی از توقف کشتیها.

تاریخ ۱۲۸۷ ق./ ۲۹۵۰۰۲۹۴۰

- نامه میر شکار از مکه به شاه در احوالپرسی و دعاگویی.

تاریخ ۱۲۸۸ ق./ ۲۹۵۰۰۰۳۰۲۲

- اجازه حمل محرمانه جنازه مستوفی نظام به مکه، توسط عضدالملک وزیر عدلیه در شرایط ممنوعیت زیارت از طریق عراق

تاریخ ۱۲۹۳ ق./ ۲۹۶۰۰۱۲۵۴

- نامه سفیر ایران در استانبول به وزارت خارجه.

- ادعا و شکایت از مأموران گمرک و مدیر قرنطینه عثمانی و تأخیر تذکره‌های حجاج به خاطر دیر کردن حجاج خراسان. شکایت ایرانیان از معاینه جنازه‌های حجاج ایران از طرف اتباع عثمانی که اغلب یهودی و غیر مسلمان هستند و سایر شکایت‌ها درخصوص مریض‌ها و درگذشتگان. شکایت از مأموران گمرک در کنترل وسایل حجاج و شکایت از مأموران عراق عرب به خاطر حرکات تحقیر آمیز آنان.

تاریخ ۱۲۹۴ (۵۳۷/ ۱۵/ ۸/ ز)، اسناد سیاسی، ص ۵۳۸

- طلب قبول نشان ارسالی از طرف حکومت ایران به امیر مکّه مکرمه شریف حسین و برادرش.

Tarih h ۷۱/ Z/ ۵۹۲۱. YA. HUS, ۴۶۱/ ۷۶

- درخصوص اخذ مالیات از حجاج ایران و روسیه که از میان عشایر عرب (راه جبل) در حال گذر بودند.

Tarih h ۹۲/ Ra/ ۷۹۲۱, DH. MKT, ۰۳۳۱/ ۸

- نامه سفارت استانبول به وزارت خارجه: مأمور امیر حاج را امسال نگذاشتند که آنها را از نجف اشرف و دریا گذرانده، به قبضه اقتدار کشیده، از قدرت کارپردازی آن به ایالت دور نیایند و برحسب دلخواهی خود قرار بدهد در بغداد نگاه داشت، ایالت را هم به خود متفق نمود و عهده التزام و ضمانت از کوه او و در اینجا گرفت و پیاده زوار را مستثنی و مقابله با منظورات مصالح حجاج قید نمود.

۲۲ ذی القعده ۱۲۹۷ (۵۳۸/ ۱۶/ ۸/ ز)، اسناد سیاسی، ص ۵۴۹

- دستور شاه ایران به سفارت ایران در استانبول برای اعلام تشکر و قدردانی دولت ایران از پادشاه عثمانی به جهت رعایت حرمت و مساعدت با حسام السلطنه در سفر حجاز. (در این سال حسام السلطنه سفرنامه هم نوشته است که شرح آن در بخش سفرنامههای دوره قاجاری آمده است. چندین سند دیگر از عثمانی ها در این باره:).

Tarih h, ۵۰/ C/ ۸۹۲۱, I. HR. ۴۸۲/ ۹۱۶۷۱

- خبر رسیدن عموی شاه ایران به حج از ممالک شاهانه (استانبول) و رضایت ایشان از سفر کشتی.

Tarih h ۳/ Ca/ ۸۹۲۱, Y. PRK. TSF/ ۹۳

- تلگراف احمد حمدی درباره استقبال از قافله حج حسام السلطنه که به شام داخل شده و سفر او به شام برای ملاقات با حسام

السلطنه.

Tarih h ۸۱/ S/ ۸۹۲۱, Y. PRK. BSK,/ ۴/ ۴۴

- تبریک حج پادشاه برای حسام السلطنه و تأمین دوام مناسبات حسنه میان دو دولت.

Tarih h ۶۰/ Ca/ ۸۹۲۱, Y. PRK. NHM, ۲/ ۸

- استقبال شایسته از حسام السطنه در ورود به مکه و عزیمت به مدینه.

Tarih h ۶۱/ M/ ۸۹۲۱, Y. PRK, MK, ۱/ ۱۳

- هشدار به دولت ایران درخصوص عدم فرستادن حجاج به مکه مکرمه، به دلیل شیوع لکرا (وبا) در این شهر.

Tarih h ۲۶/ Za/ ۸۹۲۱, YA, HUS. ۸۶۱. ۵۶

ص: ۴۶

– نامه وزارت خارجه ایران به سفارت ایران در استانبول: از راه تفلیس به استانبول عازم طواف بیت الله، تسهیلات سفر حجّت الاسلام آقا کوچک.

۱۵ شوال ۱۲۹۹ (۵۳۹/ ۲۱/؟) اسناد سیاسی، ۵۵۱

– تکلیف کارپردازِ وان به وزارت خارجه، تکلیف سلطان این است که شیخ به مکه برود ولی شیخ به موصل می‌خواهد برود.

۵ ذی القعده ۱۲۹۹ (۵۹۸/ ۱۷/ ۱۲/ ۴) جلد ۳، ص ۷۳۹، اسناد سیاسی.

بردن شیخ عبدالله به مدینه منوره ۱۲ صفر ۱۳۰۰

بی تاریخ (۶۰۸/ ۱۷/ ۲۴/ ۴)

– سندی دایر بر نشان اعطایی به محافظ مدینه، احمد فاضل پاشا از طرف دولت ایران.

Tarih h ۴۱/ ۵/ ۰۰۳۱, I. DH. ۰۷۸/ ۶۶۵۹۶

– نامه وزارت خارجه ایران به سفارت ایران در استانبول: هر سال حجاج ایرانی مورد زحمت و خسارت زیاد واقع می‌شوند، نه محافظت جان و نه مال، در حق حجاج ادا نشود. به راه نجد و جبل احدی از حجاج ایرانی اکیداً با اعلام عمومی قدغن بلیغ کنند.

جمادی الاول ۱۳۰۰ (۴۴۰/ ۲۱/؟) جلد ۳، ص ۵۵۳، اسناد سیاسی

– نامه وزارت خارجه ایران به سفارت ایران در استانبول، منع عزیمت حجاج در معاودت از راه جبل.

. تاریخ ۱۳۰۰ (۵۴۲/ ۲۱/؟) جلد ۱، ص ۵۵۹

– اعمال و رفتار مقتضی در مقابل شهبندر ایران که درخصوص اخذ مالیات ادخالات و تفتیش حجاج ایرانی که به وان آمده‌اند، به مخالفت برخاسته بود.

– عهدنامه حاجی علاء الملک با ملا عبدالحسین سالیانی بر سر مناسک حج و زیارت عتبات در صورت مریض شدن وی.

تاریخ ۱۳۰۰ ق «۲۹۶۰۰۱۹۵۶

– رابطه خراسان و هرات، خدمات آصف الدوله در آنجا و رفتن به مکه از راه پیشاور.

. تاریخ ۱۳۰۰ تاریخ ق./ ۲۹۶۰۰۰۵۸۰۱

Tarih h ۹۲/ Za/ ۳۰۳۱, DH. MKT, ۹۵۳۱/ ۴۴

– تقبل نیمی از هزینه سفر حجاج تبعه دولت علیه ایران و روس که توسط فردی به نام تری سرگردان شده بودند، از طرف دولت عثمانی.

Tarih ۱۰ /۲ /۳۰۳۱ ,DH .MKT ,۲۶۳۱ /۱۸.

– درخواست قبول نشان درجه یک شیر و خورشید اعطایی دولت ایران به والی حجاز، عثمان نوری پاشا.

Tarih h ۹۱/ S/ ۴۰۳۱/ DH, MKT, ۸۷۳۱/ ۲۹

– ممنوعیت رفتن به حج و مراسله نماینده ابن سعود در این باب.

– نامه عین الملک به وزارت امور خارجه: امسال حجاج از مصر به حج نرفتند و دولت انگلیس نیز به مسلمانان هندوستان اجازه عزیمت به حجاز را ندادند. ابن سعود اعلامیه‌ای داد که نیامدن حجاج به خاطر شایعه طاعون ضرر و زیان بزرگی به اهل حجاز وارد کرده است، ولی تصوّر نمی‌رود که امسال کسی فقط به یک چنین اعلامیه‌ای اعتماد کند.

تاریخ ۲۶ حمل ۱۳۰۴ (۲۲/ ۱۷)، ص ۶۰ اسناد سیاسی

– سند دیگری در رابطه با این موضوع به تاریخ ۱۵ اسفند ۱۳۰۴ (۱۴/ ۹۰۶/ ۲۱) اسناد سیاسی، ص ۶۶ وجود دارد.

- تحقیق درخصوص مکان‌های استعمال آقچه ایرانی «قیراط» (واحد پول) که از حجاج ایرانی عازم به حجاز که به در سعادت (استانبول) آمده بودند، گرفته می‌شد، و منع استعمال آن.

Tarih ۷۲ /Z /۵۰۳۱ ,A .MKT .MHM .۸۹۴ /۷۳.

- مذاکره درباره توقف این آقچه.

Tarih ۸۱/ L/ ۵۰۳۱, DH. MKT, ۶۱۵۱/ ۷۱۱

- تداول سکه ایرانی میان حجاج در زمان حج در حجاز و اقدام حجاج ایرانی در جمع آوری و بردن این سکه‌ها به ایران تا آنجا که در توان دارند و خبر صرف سکه‌های باقی مانده در دست اهالی در طلا فروشی‌ها.

ص: ۴۷

Tarih h ۴۱/ Z/ ۵۰۳۱, DH. MKT, ۴۳۵۱/ ۱۸

- عزیمت عمه شاه ایران به همراه خدمت کاران تحت معیت خود به حجاز.

Tarih h ۱/ Za/ ۶۰۳۱, I. DH, ۶۴۱۱/ ۸۷۳۹۸

- ارائه تسهیلات لازم به حجاج ایرانی از جانب ولایت سوریه و راضی کردن شاکیان به بازگشت از راه امن‌تر حلب به جای مسیر تومر.

Tarih h ۰۲/ Ra/ ۶۰۳۱/ DH. MKT. ۷۶۵۱/ ۰۹

- ورود امین الدوله و مخدومی از وکلای ایرانی به در سعادت (استانبول) به قصد عزیمت به حجاز.

Tarih ۸۲/ N/ ۶۰۳۱, Y. PRK. ۲ B. ۴/ ۵۹

- نامه سفیر ایران در مصر به وزارت امور خارجه، درخصوص سختگیریهای حجاز نسبت به حجاج ایرانی، برای جلوگیری از سختگیریهای مأمورین حجاز احوال مورد همان اشکالات و زحمات و عدم حرّیت در انجام مراسم مذهبی.

تاریخ ۲/ ۱۱/ ۱۳۰۷ (۲۵/ ۱۵۴۹/ ۸- ۳) روابط ایران با عربستان، ص ۷۳

- عزیمت ایرانیان به حجاز با پول‌هایی که در دست دارند و عدم مبادله این پول‌ها با سکه‌های عثمانی.

Tarih h ۲۱/ M/ ۶۰۳۱, DH. MKT. ۴۴۵۱/ ۹۵

- قبول نشان ارسالی به حضرت پاشا، امیر مکه مکرمه از جانب دولت ایران.

Tarih h ۳۰/ C/ ۸۰۳۱, I. DH, ۱۱۲۱/ ۶۴۸۴۹

- تحقیق و تفحّص درخصوص شکایات وارده به حجاج ایرانی و ماهیت این شکایت.

Tarih h ۹۲/ Z/ ۹۰۳۱, A. MKT. MHM, ۳۶۷/ ۳۳

- خبر رخصت عزیمت حجاج ایرانی به سفر بیت الله الحرام از راه جبل و چند خصوص درباره حجه فروشی، کرایه، مراقبت حجاج، بیرق شیر و خورشید، کمال خوش سلوکی نسبت به حجاج ایران.

تاریخ ۲۲/ ۵/ ۱۳۱۰، ۵۴۴/ ۲۲/ ۵/ ۳- ۳

- اشعاری در خصوص تبریک به حسین قلیخان نظام الدوله به مناسبت بازگشت از مکه مکرمه.

تاریخ ۱۳۱۰ تاریخ ق./ ۲۹۶۰۱۰۳۵۲

- گذرنامه پاشا بیگ جهت عزیمت به مکه.

تاریخ ۱۳۱۰ ق./ ۲۹۶۰۱۲۵۰۶

- تلگراف رفیع طباطبایی وکیل الملک دبیر السلطنه، فرمانفرما و ... به نظام السلطنه در خصوص بازگشت وی از سفر حج و مسیر حج و مسیر حرکت او.

تاریخ ۱۳۱۱ ق./ ۲۹۶۰۱۰۶۴۴

- پیشنویس سفرنامه یکیازحجاج وبیان مشکلات مسلمانان عربستان و سوادنامه حجاج اصفهان وکاشان وگلپایگان درخصوص بدرفتاری با حجاج بیت الله الحرام.

. تاریخ ۱۳۱۲/ ۲۴/ ۱۴/ ۲- ۲

۱۳۱ تاریخ ۲/ ۲۵/ ۱۵/ ۱۲۵- ۱۲۵

- دستور شاه به صدر اعظم و احتشام السلطنه در رعایت حال حجاج و استفاده نکردن از راه جبل.

تاریخ ۱۳۱۳ ق./ ۲۹۶۰۱۳۱۶۱

- تقاضای احتشام در اعطای نشان به امیر حج و بد رفتاری با حجاج ایرانی در عتبات.

تاریخ ۱۳۱۳ ق./ ۲۹۶۰۱۳۱۶۲

- اعلان کارپرداز ایران در بغداد: حاجیان را حمله دارها و عکام‌ها در وسط راه حمل خود گذاشته، فرار کردند.

فصلنامه میقات حج، ۴۸، ص ۱۱۸- ۱۰۵

- گزارش کارپرداز ایران در مکه به وزارت خارجه:

ص: ۴۸

تـا به حـال از جـانب هیـچ دولتی حتی خود دولت عثمانی در مکه مکرمه بیرق زده نشـده، به خاطر اینکه حجاج نمی‌تواننـد چادر را بدون علامت پیدا بکنند. در این فقره مذاکره کرده و بالأخره بعد از اصـرار و ابرام، شـریف را راضـی کردند که بیرق ایرانی در مکه زده شود. وکیل کنسولگری انگلیس هم خواست ولی اجازه داده نشـد. همه تعجب کردنـد که چطور شـریف به این موضوع راضـی شد.

– اصـل نـامه و پنـج نامه دیگر در این مورد را که قبلًا به چاپ نرسیده بود، سـجاد اصـفهانی با عنوان «چنـد نامه از کارپرداز جـده و سرپرست حجاج ایرانی» به چاپ رساند. (۱)

در این مقاله گزارش‌های امین الـدوله در این باره نقل شـده است. درواقع در این سال از محترمین ایران تعداد زیادی در حج بودند؛ امین الدوله، سیف الدوله، مجدالملک، معین الملک ...، شریف مکه بدیشان احترام زیادی قائل بود.

– گزارش کارپرداز ایران در مکه مکرمه به وزارت خارجه:

فی الحقیقه امسال رفتار شریف با ما، فوق العاده خوب بود و افتخار چاکر را از محافظان، ژاندارم فرستاد.

تاریخ ۲۸ ذی الحجه ۱۳۱۶، ۸۳۶/۳۶/ ۲۳/؟، اسناد سیاسی، جلد ۵، ص ۵

– خوش رفتاری مأموران عثمانی در مکه مکرمه با کارپرداز ایرانی

تاریخ ۱۳۱۶/ ۳۲/ ۱۵/ ۱۰- ۱۰

– اعطای هزینه معاش هیأت صحیه ارسالی برای معاینات طبی قافله حج که از راه جبل شمر مراجعت می‌کنند.

Tarih ۵۲ /M /۶۱۳۱ ,A .MKT .MHM ,۶۷۵ /۴۲.

– عزیمت حجاج ایرانی از حلب به اسکندریه.

Tarih h ۸۱ /Za /۶۱۳۱ ,Y .PRK .AZI ,۸۳ /۱۲.

– درخصوص عساکر نظامیه و هیأت صـحیه، که برای حفاظت و کنترل صـحی حجاجی از قافله‌های عازم به بغداد و بصـره، که قصد کربلا، نجف و سامرا را داشته‌اند.

Tarih h ۸۲/ M/ ۶۱۳۱, A. MKT. MHM, ۶۷۵/ ۵۲

– نامه اعلام ممانعت جهانگیر، کارپرداز ایران در بازگشت حجاج به ایران با راه جبل.

تاریخ ۱۳۱۶/ ۳۵/ ۸/ ۷- ۷

– نامه درخواست اعزام مأمور به سامرا برای رسیدگی به امور حجاج با در نظر گرفتن مواجب مقرر برای وی.

تاریخ ۱۳۱۶/ ۳۵/ ۸/ ۲۴- ۲۴

– گرفتن حق گمرک از زوار و حجاج ایرانی.

۲۳ ربیع الاول ۱۳۱۷، ۸۴۱/ ۶/ ۱۱- ۴۲، اسناد سیاسی، جلد ۵، ص ۳۴

– نامه سـفارت ایران در اسـتانبول به وزارت خارجه درباره تسهیلات مسافرت حجاج: به مناسب نزدیکی زمان حج فرامین چندی در توصیه حجاج از طرف سلطان به عهده ولایت بغداد، شام و طرا بوزان وارزروم صادر کرده (جلد ۵، ص ۴۲).

رفتن حجاج ایرانی از راه شام و حلب به مکه طبق قرارداد های عثمانی و ایران

تاریخ ۱۳۱۷-/ ۴/ ۱/ ۱۰۷- ۱۰۷

– ممنوعیت حرکت حجاج ایرانی از راه جبل و رهسپار شدن آنان از راه شام.

تاریخ ۱۳۱۷/ ۴/ ۱/ ۱۰۶۱- ۱۰۶

- حکم تحریم راه جبل.

تاریخ ۱۳۱۷/ ۴/ ۱/ ۳- ۳

- عزیمت حجاج از راه شام- حلب به مکه، طبق قرار داد میان ایران و عثمانی.

تاریخ ۱۳۱۷/ ۴/ ۱/ ۱۰۶- ۱۰۶

- مراقبت کارپرداز ایران از عبور حجاج از راه جبل.

تاریخ ۱۳۱۷/ ۴/ ۱/ ۲۰۸- ۲۰۸

- وصول کتابچه قوانین حج ایرانی مصوب مجلس عثمانی.

۱- فصلنامه میقات حج، ۴۸، صص ۱۱۸- ۱۰۵

ص: ۴۹

تاریخ ۱۳۱۷/ ۴/ ۳/ ۴۹- ۴۹

- سواد نامه ایجاد تسهیلات در خاک عثمانی، به منظور عزیمت حجاج ایرانی به مکه.

تاریخ ۱۳۱۷/ ۶/ ۹/ ۱۷- ۱۷

- سواد نامه درخصوص بهبود رفتار عثمانی در مدینه و مکه با اتباع ایرانی و بیش از ۳۵ سند در این باره.

تاریخ ۱۳۱۷/ ۶/ ۲۹ ۱۰- ۲۹

- ارسال مراسله سفارت عثمانی درمورد ابتلای یکی از حجاج بصره به طاعون و لزوم انجام تحقیقات و ارسال جواب در این زمینه و هفت سند دیگر در این خصوص.

تاریخ ۱۳۱۷/ ۱۶/ ۷/ ۳۱- ۳۱

- تقاضای ارسال درجه و نشان احمد رفعت پاشا والی و فرمانده عساکر حجاز به دلیل حسن نیت و مساعدت با حجاج.

تاریخ ۱۳۱۷/ ۲۰/ ۱۵/ ۳۹- ۳۹

- کشیدن خط تلگراف توسط دولت عثمانی از شام به مکه و مدینه برای امور تسهیلات حجاج و شش سند درباره آن و کشیدن راه آهن به مکه و مدینه و جمع‌آوری اعانات مسلمین برای این امر و درخواست مذاکره با علما، تجار و عمال مملکت برای کمک.

تاریخ ۱۳۱۷/ ۴/ ۲/ ۱۹۴- ۱۹۳

- درباره تأمین معاش اطبای که برای معاینه حجاج راهی به نجف از طریق جبل

Tarih h ۲۰ /S /۸۱۳۱ /,A .MKT .MHM ,۰۸۵ /۴۲.

- پاسخ نامه علاء الملک در باب شکایت حجاج به شیخ الاسلام به وزارت خارجه:

از مأمور جده عکامها پلیس نداشتند و شکایت از حمال و قایق‌چیها که به دلخواه خود از حجاج پول می‌گرفتند. نیز شکایت کنسولگری از حجاج ایرانی که «از مردم ایران هزار به اسم رسم مالیات می‌گیرند ولی به کنسولگری پول نمی‌دهند و می‌گویند که گویا کنسول و مأموران در جده شریک هستند، از کجا و به چه سند، باید به اثبات برسانیم».

۱۵ شعبان ۱۳۱۸، ۸۴۸/ ۵۹۲/ ۵/ ۱۱- ۱۹، اسناد سیاسی، جلد ۵، ص ۵۱

- گزارش گرفتن عوارض اضافه از تذکره از حجاج در ولایت عثمانی و مخصوصاً جده توسط تذکره خانه عثمانی.

تاریخ ۱۳۱۸/ ۵/ ۸/ ۲۴- ۲۴

- درخواست مذاکره با علمای عثمانی برای ممنوع نبودن عبور و مرور حجاج از راه جبل و بیش از سی سند دیگر در این باره عدم صدور اجازت شیخ الاسلام و درخواست‌های مکرر حجاج.

تاریخ ۱۳۱۸/ ۵/ ۸/ ۴۱- ۴۱

- خبر کارگزاری ارومیه:

ممانعت دولت عثمانی از ورود حجاج به ایران به خاطر طاعون کرمانشاه کردستان، مذاکره با والی برای صدورمجوز عبور حجاج از این مرز بعد از گذراندن قرنطینه.

تاریخ ۱۳۱۸/ ۵/ ۸/ ۲۵- ۲۵

- رونوشت کارپرداز بمبئی مبنی بر دستور وصول خسارت اموال غرق شدگان و جلوگیری از رفتن حجاج با کشتی این شرکت.

تاریخ ۱۳۱۸/ ۵/ ۱۷/ ۱۱۰- ۱۱۰

- درخواست انجام سفارشها به محافظ پاشا در مدینه شیخ الحرم مکه درمورد نصب ضریح در بقیع.

تاریخ ۱۳۱۸/ ۱۹/ ۱۳/ ۱۹– ۱۹

– ضرورت اعانه ایران به دولت عثمانی جهت ارسال راه آهن از شام تا مدینه و مکه، سهیم شدن کشور ایران در این امر خیر.

تاریخ ۱۳۱۹/ ۳/ ۳/ ۴۸– ۴۸

– درخصوص تاریخ حرکت قافله حج که حجاج ایرانی را نیز در بر می گیرند.

Tarih h ۵۲/ L/ ۹۱۳۱, A. MKT, MHM, ۲۸۵/ ۸

درباره رفتن مشارالوزرا به همراه قافله حجاج برای نصب ضریح حرم مطهره.

ص: ۵۰

تاریخ ۱۳۱۹/ ۴/ ۵/ ۲- ۲

ورود کشتی همه حجاج از حجاز به استانبول و اظهار رضایت حجاج و تأمین اسباب آسودگی حجاج.

تاریخ ۱۳۱۹/ ۵/ ۹/ ۴- ۴

- عدم پیشرفت ساخت راه آهن شام به دلیل تلاش در اشکال تراشی رؤسای مکه و جده به دلیل بهرهمندی از درآمد سرشار از حجاج.

تاریخ ۱۳۱۹/ ۵/ ۲۴/ ۱۶- ۱۶

- تأخیر در ورود حجاج ایرانی به واسطه مسدود بودن راه جبل.

تاریخ ۱۳۱۹/ ۵/ ۲۴/ ۲۳- ۲۳

- جمع‌آوری اعانه جهت پیشبرد و تبلیغ ساخت راه آهن.

تاریخ ۱۳۱۹/ ۵/ ۲۴/ ۴۱- ۴۱

- اعطای یک دستگاه ضریح جهت نصب در مقبره ائمه، حضور بعضی از اشخاص جهت نصب آن.

تاریخ ۱۳۱۹/ ۶/ ۱۰/ ۲۷- ۲۷

نامه‌ای مبنی بر اظهار تشکّر و قدردانی از جای امین السلطنه درخصوص ارسال چند دستگاه ضریح مرصع جهت نصب در مقبره ائمه اطهار و صدور اجازه نصب آنها در مدینه و نوزده سند دیگر در این باره.

تاریخ ۱۳۱۹/ ۶/ ۱۰/ ۲۸- ۲۸

نامه‌ای مبنی بر حصول آگاهی از اقدامات جناب عالی به خصوص تسهیل مسافرت حجاج ایران عازم از راه ارز روم و فارس و اظهار تشکر.

تاریخ ۱۳۱۹/ ۶/ ۱۳/ ۵۴- ۵۴

- عریضه‌ای مبنی بر اظهار رضایت چندین نفر از حجاج ایرانی درخصوص همراه نمودن چند نفر نظامی عثمانی جهت محافظت حجاج در طول راه.

تاریخ ۱۳۱۹/ ۶/ ۱۴/ ۹- ۹

- طاعون در بغداد و اجرای قرنطینه و ایجاد سختی برای زوار و حجاج.

تاریخ ۱۳۱۹/ ۳۰/ ۱۲- ۱۲

- تلگراف گزارش بدرفتاری عثمانی با تبعه ایرانی دارای تذکره بدون دستنویسی مأمورین عثمانی و خبر معمول نبودن پشت نویس تذکره حجاج توسط عثمانی‌ها.

تاریخ ۱۳۱۹/ ۲۴/ ۱۴/ ۲۹- ۲۹

- حمل ضریح و نصب آن در قبور ائمه در مدینه.

۲۰ ذی الحجه ۱۳۱۹، ۸۶۴/ ۹۲/ ۱۱/ ۴۰ و ذی الحجه ۱۳۱۹/ ۸۶۳/ ۲۰۰/ ۱۱- ۴۰

(اسناد سیاسی. جلد ۵، ص ۹۳۵ و ۹۱)

- طلب شاه ایران برای تجدید ساختمان مزار امام حسن* در مدینه، در طرف ایران بیش از ده سند در این خصوص موجود است.

Tarih ۰۲/ M/ ۰۲۳۱, Y. MTV, ۹۲۲/ ۲۳

- ورود واپور عثمانی به نام «عماره» به استانبول به همراه حجاج، امیر صرّه، فیضی، فائق محمد پاشا و سردار ایران، عبدالله خان.

Tarih h ۷/ S, ۰۲۳۱, Y. PRK. ASK, ۱۸۱/ ۳۸

– مشکلات گریبانگیر حجاج ایرانی درعزیمت و بازگشت از حجاز در گمرک کرمانشاه.

Tarih h ۶/ Za ۰۲۳۱, Y. PRK, ESA, ۲۴/ ۴

– بیش از سی سند درباره ممنوعیت راه جبل در همین سال (۱۳۲۰) در طرف ایران.

– قرنطینه حجاج ایرانی در بصره، به دلیل وجود کلرا (وبا) در کربلا.

Tarih h ۹۲/ N/ ۱۲۳۱, A. MKT. MHM, ۶۸۵/ ۶۲

– استرحام عبدالله الموسوی علی ضیاء الله در تسهیل امور حجاج ایرانی.

Tarih h ۹۲/ Z/ ۱۲۳۱, Y. PRK. AZC, ۹۴/ ۷۱

رفتارهای نامناسب انگلیسی‌ها با حجاج ایرانی.

ص: ۵۱

۴ محرم ۱۳۲۱/ ۸۶۵/ ۱/ ۴۸/ ۱۱- ۷

رعایای دولت علیه که قدرت سفر و شوق زیارت و آستان بوسی ائمه اظهار دارند، به مشهد مقدس رضوی مشرف شوند، ائمه طاهرین نور واحدند. (به خاطر قتل و غارت زوار و حجاج و ناامنی در عراق عرب).

۷ شعبان ۱۳۲۱، ۸۷۶/ ۱۱/ ۸

- نامه‌ای مبنی بر انجام اقدامات لازم جهت برداشتن قرنطینه بصره برای عزیمت به حجاج ایرانی و عدم مواظبت برای آنان.

تاریخ ۱۳۲۱/ ۶/ ۱۴/ ۲۹- ۲۹

- رونوشت اعلان صدور دستور جلوگیری از تقلب وکلای کشتی‌های انگلیس و لزوم مذاکره مستقیم حجاج در بصره با کاپیتان کشتیران انگلیس.

تاریخ ۱۳۲۱/ ۸/ ۱۳/ ۵۱- ۵۱

- گزارش فریب خوردن حجاج از وکلای کشتی‌های انگلیس

تاریخ ۱۳۲۱/ ۸/ ۱۳/ ۵۶- ۵۶

- عزیمت حجاج از راه کوهستان (جبل) و اصرار دولت عثمانی و مشیر پاشا در رفع این تحریم توسط علمای نجف.

تاریخ ۱۳۲۱/ ۸/ ۱۳/ ۶۱- ۶۱

ممانعت از حجاج فقرا و ممنوعیت تذکره مجانی.

تاریخ ۱۳۲۱/ ۲۷/ ۲/ ۲۵- ۲۵

چپاول یکی از حجاج ایرانی اهل شهر توسط راهزنان در دیر.

ارائه گزارشی از وضعیت جوی و سیاسی تهران به یکی از خانین محلی گیلان در خصوص عزیمت اتابک به مکه و ورود معین الملک به رشت و کاهش تدریجی گرمای هوا.

Tarih h ۶۲ /R /۲۲۳۱ ,Y .PRK .AZJ ,۹۴ /۰۰۱.

- تلگراف محمد کاظم خراسانی مبنی منع از حرکت مسافرین از راه جبل درصورت عدم تأمین امنیت جان و مال حجاج.

تاریخ ۱۳۲۲/ ۶/ ۳/ ۱- ۱

- صدورحکم شرعی درباره عبور حجاج ازراه جبل وپنج سند دیگر دراینباره.

تاریخ ۱۳۲۲/ ۶/ ۳/ ۲- ۲

- رضایتنامه حجاج از اقدامات مفخم السلطنه، اظهار امتنان عون رفیق پاشا، امیر مکه.

تاریخ ۱۳۲۲/ ۲/ ۱۷- ۱۷

- افزایش تعداد فقیر و درویش در میان حجاج و منع عزیمت آنان در سال بعد جهت نیکنامی دولت.

تاریخ ۱۳۲۲/ ۶/ ۳/ ۱۹- ۱۹

- مساعدت شریف مکه نسبت به حجاج ایران.

تاریخ ۱۳۲۲/ ۶/ ۳/ ۳۰- ۳۰

- نامه درخصوص سرقت پول حجاج اردستانی و اصفهانی در سرای کاظمین و رسیدگی به این مسأله.

تاریخ ۱۳۲۳/ ۵/ ۳/ ۵/ ۷۴- ۷۴

- درخصوص حسننام اصفهانی سابقه دزدی ویازحجاج، ممنوعیت سفر وی به مکه به دلیل سرقت و شرارت و اظهار مشارالیه مبنی

بر توبه و خریدن یک مغازه به شراکت بایک نفرازاتباع عثمانی، تقاضای شریک عثمانی ویبرای تعیین تکلیفکار.

– چشمگیر بودن تعداد فقرای قدغن در میان حجاج ایرانی، تأکید بر منع عزیمت حجاج بسیار فقیر توسط دولت.

تاریخ ۱۳۲۳/ ۶/ ۹/ ۹– ۹

– دیر رسیدن حجاج ایرانی به دلیل تقلب و ضیافت حمله داران، توضیح درآمدن، نحوه استفاده حجاج از قطار و اشکالات آن، عدم احترام به شمانده فر (شمندفر به معنای قطار)، اعزام حمله داران.

تاریخ ۱۳۲۳/ ۶/ ۹/ ۱۳– ۱۳

ص: ۵۲

- تأکید به حمله داران به جهت ورود حجاج ایرانی همزمان با سایر کاروان جهت ایمن ماندن از شر دزدان.

تاریخ ۱۳۲۳/ ۶/ ۹/ ۱۵- ۱۵

- گزارش اخذ تعهد از قهوهچیان تبعه ایران در منع تعدی ایشان به حجاج یا مسافرین ایرانی و برقراری مجالس قمار و شرب خمر.

تاریخ ۱۳۲۳/ ۷/ ۲/ ۳۰ ۱- ۳۰

- رونوشت دستور اعزام حجاج به امضای تذکره توسط شهبندر عثمانی در بوشهر به جهت جلوگیری از ایجاد مشکل در ممالك عثمانی.

تاریخ ۱۳۲۳/ ۲۱/ ۱۸/ ۱۳- ۱۳

- اندك بودن گروه نصرالله مشیرالدوله، حجاج ایرانی کاظمین به نسبت سال‌های قبل.

تاریخ ۱۳۲۴/ ۵/ ۲/ ۵۹- ۵۹

- ابراز وفاداری در کمال صداقت، برای انجام تعهدات و اقدامات لازم در جشن میهمانی شب منا و عرفات حجاج و اسناد دیگری در این باره.

تاریخ ۱۳۲۴/ ۵/ ۸/ ۱۱

- استشهادنامه جمعی از حجاج ایرانی درمورد پرداخت کرایه شتر حجاج مکه و موضوع ارزانتر بودن کرایه شترهای ایرانی در برابر سایر کشورها؛ همچون جاوه، مصر، هندوستان و فراهم نمودن تسهیلات کافی برای آنها.

تاریخ ۱۳۲۴/ ۵/ ۹/ ۴- ۴

- نیکنام شدن عون رفیق پاشا و مساعدات و مراقبت‌های خاصی درخصوص حجاج ایرانی و همچنین جانشین علی پاشا.

تاریخ ۱۳۲۴/ ۵/ ۱۰/ ۱۸- ۱۸

- جلوگیری از عزیمت بدون تذکره اتباع ایران و درخواست منعیت از سفر سادات و فقرا به حج باتوجه به عدم استطاعت مالی ایشان برای انجام مراسم حج.

تاریخ ۱۳۲۴/ ۲۵/ ۴/ ۲۹- ۲۹

- بروز مریضی کلرا در مکه و مدینه و جده، صدور تلگراف به بندر خلیج فارس مبنی بردقت در موظبت کامل در مراجعت زوار.

تاریخ ۱۳۲۵/ ۶/ ۶/ ۵۷- ۵۷

- رونوشت تلگراف درباره لزوم صدور دستور اجرای تحقیقات از حجاج آتابای درخصوص محل توقف ترکمن‌ها و تفنگ‌ها.

تاریخ ۱۳۲۵/ ۱۴/ ۱۱- ۱۱

- آخرین سند ایرانی در تأکید بر لزوم فرستادن یک نفر طبیب به قصر شیرین جهت معاینه تمام حجاج و مسافرین (بروز وبا در استانبول، جده و مکه)، معالجه حجاج در قرنطینه جده، قبل از ورود به ایران.

تاریخ ۱۳۲۶/ ۳۹/ ۱۴/ ۱- ۱

- تقدیر سفیر ایران در ملاقات با پادشاه عثمانی از فعالیت‌های اعماری راه آهن حجاز.

Tarih h ۷۱/ M/ ۶۲۳۱, Y. PRK. BSK, ۸۷/ ۳۳

- شکایت علی بن محمد بن صالح، تبعه ایران که در مدینه با امور حجاج مشغول بوده از مصادره اموال نامبرده از جانب محافظ محمل.

/Tarih h ۴۰/ N/ ۷۲۳۱, DH, MUI, ۱۲

– ۱ / ۱۸ ارسال مقدار معین پول برای تسویه حساب حجاج ایرانی و اخذ تدابیر صحی مقتضی پس از ده روز انتظار در مکانی مناسب.

– مکاتبات شخصی خانین گیلان درخصوص پرداخت حقوق گمرکی رسیدگی به حقوق رعایا و نحوه عزیمت به مکه و عتبات.

تاریخ ۱۳۲۸ ق/ ۲۹۶۰۰۹۶۶۳

/Tarih ۲۱/ Za/ ۸۲۳۱, DH, ID, ۰۵

– ۱/ ۱۳ عریضه حاج حسین در خصوص عفو خود به عنوان مترجم وکیل کنسولگری ایران و اعلام لزوم اجرای آن به ولایت حجاز.

Tarih ۹۰/ N/ ۸۲۳۱, DH. MUI, ۹۲۱/ ۸۲

اعزام حجاج ایرانی به بیروت و از آنجا به جده، پس از گذراندن ده روز در راه و مسکنه.

/Tarih ۱۰/ Z/ ۸۲۳۱, DH, ID, ۷۸

– ۱/ ۱۰– اعاده اموالِ به سرقت رفته از عبدالغنی آقای ایرانی در راه آهن حجاز.

/Tarih ۹۱/ Ra/ ۸۲۳۱, DH. MUI, ۲۱

– ۳/ ۱۴

ص: ۵۳

– تعمیر و بازسازی راههای حج ایرانیان و اهالی عراق همچون سابق.

Tarih ۳۲/ N/ ۲۳۳۱, DH, EUM, ۷. Sb

عدم اعتبار قرنطینه جزیره قمران برای حفظ صحت حجاج ایرانی و حجاجی که از جهت بصره به حجاز آمده‌اند و حجاج هندوستان.

پ.۶۹/ ۸۹۱. MV, ۳۳۳۱/ N/ ۲۱ Tarih h

تعداد مدت قانونی جمع آوری اسکناس تعین میزان ورود و خروج اسکناس‌های ایرانی، لایحه اجازه استرداد وجوه حجاز

۱۳۲۹ ش شماره سند ۲۴۰۰۲۲۳۲۸ محل سند ۳۱۹ ث ۵ ب آ ۱/ ۰۳۹۷۰۰۱۳

رونوشت: آیین نامه حج و شرایط عزیمت حجاج، تاریخ ندارد/ ش س ۲۴۰۰۲۲۹۳۴

رسیدگی به امور داوطلبین سفر حج (معاینات پزشکی، دستور العمل ثبت نام، صدور گذرنامه ....) رضاییه- مهاباد. ۱۳۵۴ – ۵۵ شمسی/ ۲۵۰۰۰۰۰۵۹ شس

اقداماتی در زمینه اعزام حجاج. ۳۷– ۱۳۳۵ ش/ ۲۵۰۰۰۰۴۷۱ شس

اجازه کمیسیون ارز در مورد فروش ارز به نرخ دولتی به (سید نورالدین) و همراهان جهت سفر به مکه/ بوشهر- شیراز ۱۳۲۰ ش/ شس ۲۹۰۰۰۰۷۷۷

افشای متحد المال محرمانه در مورد منع صدور تذکره جهت زائرین حج توسط حاکم محمره و آگاهی مأمورین شوروی از این موضوع.

۱۳۰۹ ش/ شس ۲۹۰۰۰۰۸۴۶

منع صدور تذکره برای حج به دلیل شیوع امراض مسری در عراق.

۱۳۱۰ ش/ ۲۹۰۰۰۳۳۸۳

نحوه صدور گذرنامه برای حجاج بوشهر.

۱۳۲۹ ش/ ۲۹۰۰۰۴۵۰۸

یک جلد کتاب فلسفهای از مناسک به قلم سید حسین صدر شیرازی.

۱۳۴۲ ش/ ۲۹۰۰۰۴۸۸۵

تشکیل کمیسیون حج صورت جلسه تصویب نامه هیئت وزیران راجع به مقررات حج ۱۳۴۰ ش/ ۲۹۱۰۰۱۰۴۱

اعلان ممنوعیت تشرف اتباع ایرانی به بیت الله الحرام

(اصفهان ۱۳۰۶ ش)/ ۲۹۱۰۰۳۱۱۱

استرداد وجوه اضافه دریافتی از حجاج بابت قیمت بلیت کشتی و مخارج بازگشت.

۱۳۰۴ ش/ ۲۹۳۰۰۴۲۹۱

اعلان ممنوعیت مسافرت به مکه به خاطر نا آرامیهای حجاز (تهران)

۱۳۰۳ ش/ ۲۹۳۰۰۴۳۰۴

راهنمای حج و فلسفهای از مناسک حج

(تاریخ ندارد)/ ۲۹۳۰۰۵۴۸۳

شکایت از جریمه یکی از حجاج در گمرک خسروی ۱۳۳۲

ش/ ۲۹۳۰۰۶۲۵۶

دعوت شدن مردم به امین السلطنه، انتخاب نظام السلطنه برای حکومت خراسان، سفر مکه و فرنگ و ابقا به حکومت قزوین و رقابت حکام.

(تاریخ ندارد)/ ۲۹۶۰۰۰۳۲۶

گزارش مربوط به مراجعت زوار خراسانی از مکه، قتل و غارت آنها توسط محمد خان بانهای.

تاریخ ندارد/ ۲۹۶۰۰۴۲۷۷

نامهای در خصوص مسافرت حجاج به مکه از راه بصره و دریا.

تاریخ ندارد/ ۲۹۶۰۰۹۰۰۲

نامه حسین قلیخان در خصوص بازگشت ۸۴* حجاج آذربایجانی، عزیمت میرزا حسین خان به مدینه، فوت قهوه چی باشی و.

.. تاریخ ندارد/ ۲۹۶۰۱۱۲۶۲

ص: ۵۴

اعلانیهای در خصوص اعزام حجاج به بیت الله الحرام از راه روسیه توسط شرکت کشتی رانی (ستورک) شوروی.

تاریخ ندارد/ ۲۹۶۰۱۲۱۱۰

دست خط ناصرالدین شاه: مخالفت با درخواست علاالدوله جهت عزیمت به عتبات و حج و اظهار رضایت وی از خدمات وی و امین السلطان و عضدالملک

تاریخ ندارد/ ۲۹۶۰۱۳۰۹۱

توجه به ولی محمد میرزا سفر حج معین السلطنه، عزل معتمن السلطنه از وزارت خراسان و معالجات معتمن الاطباء

تاریخ ندارد/ ۲۹۶۰۱۳۱۸۷

لزوم مطلع بودن کارمندان از قانون پرداخت وجه تمبر جهت صدور گذرنامه‌های عادی به حج.

۱۳۳۶ ش/ ۲۹۷۰۱۶۳۴۲

وصیت یکی از ساکنان قریه علی شاه عوض (شهریار) برای خرید حج، روزه و نماز و برپایی مراسم تعزیه.

۱۲۹۹ ش/ ۲۹۷۰۲۱۷۱۶

اعلام وصول وزیر آموزش و پرورش در خصوص دریافت عکس محمد رضا پهلوی در لباس احرام

۱۳۴۷ ش/ ۲۹۷۰۳۰۳۱۶

معرفی و اعزام سیصد نفر از پیشآهنگان به سازمان اوقاف جهت شرکت در مراسم حج

۱۳۵۲ ش/ ۲۹۷۰۰۳۵۲۸۶

گزارش تلاش حکام سعودی برای تشکیل کنگره خلافت اسلامی و موضع ایران در قبال آن (عربستان- مصر) ۱۳۰۴ ش/ ۳۱۰۰۰۰۱۹۲

تأسیس خط هوایی جهت حمل و نقل حجاج از مصر به حجاز و تقاضای سفارت مصر مبنی بر درج اعلان در روزنامه های ایران در این زمینه.

ژ ۱۳۱۶ ش/ ۳۱۰۰۰۰۴۰۶

آیین نامهها و تصویب نامههای مربوط به بهره برداری از املاک خالصه و واگذاری تعدیل مال الإجاره مستغلات، چگونگی تأمین اثاث حجاج

۱۳۲۹ ش/ ۲۳۰۰۰۰۸۴۳

ارسال اعلامیه دولت سعودی در مورد تخفیف مالیات حجاج به ادارات گمرک

۱۳۱۹ ش/ ۲۴۰۰۰۰۳۵۸۶

منع اعزام حجاج به عربستان به درخواست انگلیس و به بهانه- مشکلات

۱۳۲۲/ ۲۴۰۰۱۴۵۴۰

آیین نامه امور حج ۱۳۳۰

/ ۲۴۰۰۱۴۹۱۱

اعلانیه: اعتراض به تعدّیات و تجاوزات وهابیان عربستان به بقاع متبرکه، تشکیل کمیسیون حرمین شریفین به منظور رسیدگی به فجایع مزبور.

۱۳۰۵ ش/ ۳۱۰۰۰۱۳۱۸

ص: ۵۵

بقیع در بستر تاریخ/ ۲

طاب البقیع له سکنی و غرقده واشرقت أرضه من بعد تفتین

بقیع، یادواره فضیلت‌ها، ایثارها، بزرگی‌ها و کرامت‌ها است. در نوشتار پیشین اشاره شد که پیامبر خدا (ص) به آن مکان تردد و مکث فراوانی داشتند و سنتی گرانمایه و سترگ را در حرمت نهادن به بقیع، از خود بر جای نهادند، همواره به بقیع می‌رفتند و برای مدفونین در آن، دعا میکردند و از خداوند برای آنها مغفرت می خواستند. این سنت ارزشمند، در دوران بعد از رحلت پیامبر گرامی اسلام، مورد توجه معصومان قرار گرفت و پس از آن، امامان شیعه یکی پس از دیگری آن مرکز نور را مورد توجه قرار می‌دادند و پیوسته درباره آن سفارش کرده و خود در آن مکان حضور می یافتند و به دعا برای مدفونین در بقیع می‌پرداختند

در این بخش، این نگاه عالی و جهت دهنده و راه‌گشا را از تاریخی و سیره هدایت‌گر امامان شیعه، به بررسی می‌نهیم:

حرمت بقیع در سیره معصومین و امامان شیعه

حرمت نهادن به بقیع در سیره معصومان، دارای چند جهت اساسی است که به همین جهات، امامان شیعه فراوان به بقیع آمد وشد داشتند و با نگاهی از سر تعظیم و احترام، به بقیع می‌نگریستند و سیره خویش را فراراه پیروان خویش در آینده تاریخ قرار دادند. این جهات، عبارتند از:

۱. اقتدا به سیره پیامبر گرامی.

در بخش پیشین ملاحظه کردیم که پیامبرخدا ۹ به بقیع می‌رفتند و برای مدفونین در آن مکان، طلب مغفرت می کردند و دعا می‌خواندند.

«معاویه‌بن‌وهب گوید: پیامبر خدا- که درود خدا بر او و آلش باد- همواره به بقیع می‌رفتند و برای مدفونین آن طلب مغفرت میکردند ...» (۱)

امامان شیعه، سنت و سیره پیامبر گرامی اسلام را محترم می‌شمردند و به آن اقتدا می کردند.

۲. اشارت و رهنمود برخی از روایات و گواهی های تاریخی، مبنی بر این که قبر منوّر فاطمه زهرا (س) در بقیع است و ائمه طاهرین (علیهم السلام)، به همین دلیلِ خاص، صرف نظر از ادله دیگر، به بقیع احترام فراوان داشتند و در آن مکان شریف حاضر می‌شدند و دعا و استغفار می‌کردند و به زیارت قبر مخفی مادرشان زهرا (س) می‌پرداختند.

۳. وجود قبور بسیاری از صحابه بزرگوار پیامبر (ص) و شخصیت های ممتاز تاریخ اسلام و قبور برخی از شهدای احد و ... که خود موضوعیت فراوانی برای ائمه (علیهم السلام) در بقیع داشته است.

۴. وجود قبور چهار امام معصوم در آن مکان نیز موضوعیت اساسی داشت و به همین دلیل امامان شیعه به آن مقبره نورانی عنایت ویژه‌ای داشتهاند.

۵. صرف نظر از موارد فوق، خودِ حضور در قبرستان و سلام بر اهل قبور، دلیل مستقلی است که در آموزه های دینی به آن توجه شده است.

۶. در بخشی از بقیع، پیش از دفن امامان شیعه، در آن، خانه‌ای وجود داشته متعلّق به عقیل برادر امیر مؤمنان، علی بن ابیطالب (ع) که این خانه مورد توجه پیامبر (ص) بوده و محل دعا و مناجات آن حضرت به شمار می‌آمده است.

جایگاه بقیع در سیره علوی

علی (ع)، شاگرد مکتب نبوی و وصی رسالت و ولایت کبرای او است. او نزدیک‌ترین فرد به پیامبرگرامی است که از آن حضرت

درس‌ها گرفته و بر سیره او اقتدا کرده است.

ابوذر غفاری نقل کرده است:

«شبی دیدم پیامبر خدا (ص) از خانه خویش بیرون شدند و دست علی را گرفته، به بقیع رفتند.» (۲)

امام صادق (ع) نقل فرمود:

«روزی پیامبر خدا (ص) در بقیع بودند که علی (ع) خبر از پیامبر گرفتند. به وی گفته شد که پیامبر در بقیع هستند. علی به بقیع آمد و بر پیامبر سلام کرد. پیامبر فرمود: بنشین. علی در طرف راست آن حضرت نشست. سپس جعفربن‌ابی‌طالب در جستجوی پیامبر بود که گفته شد که آن حضرت در بقیع است. جعفر هم به بقیع آمد و بر پیامبر سلام کرد. پیامبر فرمود: بنشین. جعفر روبه روی پیامبر نشست. سپس پیامبر رو به علی کرده، فرمودند: ای

۱- آقا رضا همدانی، مصباح الفقیه، ج ۲، قسمت ۲، ص ۴۷۱

۲- صدوق علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۷۶

ص: ۵۶

علی، آیا بشارت دهم و خبری را بر تو بگویم؟ علی عرض کرد: آری، ای پیامبر. پیامبر فرمود: شب گذشته جبرئیل نزد من بود و خبر داد قائمی که در آخر الزمان قیام و زمین را پر از عدل و داد می کند، بعد از آن که از ظلم وجور آکنده شده باشد، از نسل فرزندت حسین است ....» (۱)

از این‌دست روایات فراوان است که پیامبر علی (علیهما السلام) را با خود به بقیع می‌برد. در قسمت نخست به برخی از نقل‌های تاریخی اشاره کردیم.

بعد از رحلت پیامبر گرامی اسلام (ص)، علی (ع) بر اساس درس‌هایی که از پیامبر گرفته بودند، در بیست و پنج سالی که در مدینه بودند، برای ستردن غم‌های دل خویش و برای سبک شدن روح بزرگوارش و به جهت طلب مغفرت برای خفتگان در بقیع و سلام بر صحابه بزرگوار پیامبر و مادرش فاطمه بنت اسد و عموی گرامی‌اش عباس و ... فراوان به بقیع می‌رفتند و برای اهل بقیع استغفار و با آنان گفتگو می کردند.

توجه به بقیع پس از شهادت فاطمه زهرا (س)

روایت شده که حضرت زهرا (س) ده روز مانده از جمادی‌الآخر رحلت کرد و این در حالی است که از عمر شریفش هیجده سال و هشتاد و پنج روز می گذشت. پس علی (ع) آن وجود مبارک را غسل داد و کسی جز حسن و حسین و زینب و امّ کلثوم و فضّه، کنیز زهرا و اسماء بنت عمیس حضور نداشتند. علی (ع) جنازه‌ای را به سمت بقیع حرکت داد وحسن و حسین همراه ایشان بودند و بر آن نماز خواندند و کسی آگاهی نیافت و بر جنازه حاضر نشد و کسی ندانست که جسد مطهرش در روضه دفن شده است. آن حضرت جایگاه قبر اصلی را مرمّت کرده و از نظرها ناپدید و مخفی نمودند. صبح که شد، صورت چهل قبر جدید در بقیع آماده گردید. مسلمانان وقتی از این خبر آگاهی شدند، به بقیع آمدند و دیدند چهل قبر تازه موجود است. جایگاه قبر زهرا مخفی بود. مردم ناله کردند و بعضی هم بعضی را ملامت نموده، گفتند: پیامبرتان یک دختر داشت که مرد و دفن شد و کسی از جایگاه قبرش آگاه نشد و کسی بر آن نماز نخواند و حتی جایگاه قبرش هم مخفی است. والیان امرشان گفتند: بروید زن‌هایی را بیاورید که قبور را نبش نمایند، تا جسد فاطمه را بیابیم و بر آن نمازگزاریم و قبرش را زیارت کنیم.

این خبر به امیرالمومنین علی (ع) رسید، خشمگینانه از خانه خارج شد، رگ‌های گردن مبارکش متورّم شد. قبای زردش را پوشید؛ قبایی که در زمان سختی‌ها و دردها می‌پوشید. ذوالفقار را حمایل کرد و به بقیع وارد شد. فردی مردم را خبر کرد که این علی‌بن‌ابی‌طالب است، قسم خورده که اگر سنگی از این قبور، جابجا شود، شمشیر خود را بر گردن امر کنندگان بکشد و نابودشان سازد! (۲)

در پایان این روایت آمده است: مردم از کرده خود منصرف شدند و خلیفه اول و دوم از این کار دست نگه داشتند.

سخن گفتن علی (ع) با بقیع

در برخی منابع نقل شده که علی (ع) با بقیع سخن گفته است:

یکی از آنها روایتی است که ابن حمزه طوسی در کتاب «الثاقب فی المناقب» آورده است که به دنبال در خواست برخی از اهالی مدینه، امیر مؤمنان، علی (ع) به بقیع وارده شد و خطاب به آن قبرستان مطالبی را بیان داشت.

نگاه به بقیع در سیره فاطمه زهرا (س)

در منابع و متون تاریخی نقل گردیده است که فاطمه زهرا (س) با توجه به سیره پدر بزرگوارش، به دو مکان عنایت ویژه داشتند:

اول: احد، که آن حضرت بعد از رحلت پدر بزرگوارش، به احد، سر قبر حمزه می‌رفت و می گریست.

دوم: بقیع، که باز هم با اقتدا به پیامبر خدا (ص) همواره به بقیع می‌رفت. این مطلب نیز دارای شهرت تاریخی است که فاطمه (س)

به بقیع می‌رفت و به مناجات، دعا و راز و نیاز و گریه می‌پرداخت. تا آنجا که گریه ممتد زهرا (س) را در بقیع نمی‌توان انکار کرد و حتی در منابع فراوانی از اهل سنت، ماجرای بیت‌الحزن فاطمه آمده و آنان نیز این مسأله را تقریباً مسلّم میدانند.

سمهودی شافعی در کتاب وفاء الوفا، در این باره این‌گونه نقل کرده است:

«از جمله قبور در بقیع، جایگاه دفن آقای ما ابراهیم، پسر سرورمان پیامبر خدا است- که درود خدا بر او و آلش باد- قبرش در فاصله‌ای از قبر حسن و عباس است و چسبیده به دیوار جایگاه قبلی است. در این دیوار شبکه‌هایی است.

مجد گفته است که موضع تربتش امروزه به نام بیت‌الحزن شناخته شده است و گفته می‌شود آن خانه‌ای است که فاطمه زهرا بعد از رحلت پدرش به آنجا پناه می‌برد و به اندوه و غم می‌نشست.» (۳)

«مشهور درباره بیت‌الحزن این است که آنجا جایگاه معروفی است به نام مسجد فاطمه، در قبله مشهد حسن و عباس و به این مطلب اشاره نموده است ابن جبیر که: در جانب قبر عباس (عموی پیامبر) خانه‌ای است از آن فاطمه دختر پیامبر اسلام که به نام بیت‌الأحزان معروف و مشهور است و گفته شده: آن خانه‌ای است که فاطمه زهرا بعد از رحلت پدر گرامی‌اش به آنجا می‌آمده و به حزن و اندوه و گریه می‌پرداخته است.» (۴)

مرحوم مجلسی (۵) نیز چنین آورده است:

۱- محمد بن ابراهیم النعما نی، ابو زینب، الغیبهٔ، مؤسسهٔ الأنوار الهدی/ ۱۴۲۲ ص ۵۵۵

۲- محمد بن جریر طبری الشیعی، الدلائل الامامه ص ۱۲۷

۳- نورالدین علی بن قاضی سمهودی، وفاء الوفا باخبار دار المصطفی، ج ۳، ص ۹۱۸

۴- سمهودی، پیشین، ص ۹۱۸

۵- بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۱۷۴

ص: ۵۷

«در بعضـی از کتب، خبری را یـافتم دربـاره وفـات فاطمه زهرا (ع) که دوست دارم آن را نقل کنم، گرچه این خبر را از اصـلی قابل تکیه و اعتماد نقل نکرده و آن را نیافته‌ام.» (۱)

مجلسی سپس خبر را بدینگونه نقل می‌کند:

«زهرا (س) به قبرسـتان بقیع می‌رفت و بر سر قبر شهدا و سربازان فداکار احد می‌نشست و اشک می‌ریخت. علی‌بن ابی‌طالب (ع) هم برای آسایش فاطمه زهرا (س) سایبانی در بقیع بنا کرد که بعدها بیت‌الأحزان نامیده شد.» (۲)

«علی (ع) خانه‌ای برای زهرا در بقیع بنا نهاد که نامش بیت‌الأحزان شد و آن بانو صـبح‌گاهان دست حسن و حسین را می‌گرفت و به بقیع می‌رفت و گریه می‌کرد.»

به تناسب بحث؛ مطالبی را که نشان دهد فاطمه زهرا (س) به بقیع توجه داشته، نقل کردیم و در نتیجه کاوش مختصری در این زمینه انجام گرفت و بعد از این، به تفصیل در این باره خواهیم نگاشت.

نکاتی‌که در پی می‌آید، دال بر نگاه محترمانه حضرت فاطمه (س) به بقیع بوده است:

- بیت الأـحزان در دوران حسـین بن علی (ع) به صورت خیمه و چـادری مشـخص بوده و آن حضـرت اهتمـام فراوانی بر حفـظ این چادر و مکان شریف داشته‌اند.

-- بیت الأحزان بعدها به مسجد فاطمه تغییر نام یافت که خود گواهی روشن بر وجود این مکان شریف بوده است.

مورّخان اهل سنت، بر وجود آن گواهی قطعی داده‌اند؛ از جمله آن‌ها سمهودی، ابن شبه، ابن عساکر و برخی دیگر می‌باشند.

امام ابو محمد غزالی، که یکی از شخصـیت‌های معروف و از دانشـمندان به نام اهل سـنت است، درضـمن بیان وظایف زائران مدینه منوره، چنین نگاشته است:

«مسـتحب است که زائران پس از ورود بر پیـامبر .... در مسـجد فاطمه (س) نماز بگزارنـد. جهانگردانی هم در سـفرنامه‌های خود، از بیت الأحزان و مشاهده آن سخن گفته‌اند که در تفصیل اماکن مهم و مقدس بقیع، از قول آنان خواهیم نگاشت.» (۳)

بقیع در نگاه امام حسن مجتبی (ع)

امام مجتبی (ع) از بقیع خاطرات فراوان دارد. آن حضـرت، هم در کنار جدّ بزرگوارش بوده و حضور آن گرامی را در بقیع مشاهده کرده و هم گریه‌های پی‌درپی مادرش زهرا را در بقیع به خاطر دارد و نیز از سیره پدر گرامی‌اش آگاه است. از آن‌ها درس‌ها گرفته و به سـیره آن بزرگواران اقتدا کرده است و بالأخره آن حضـرت، حرمت ذاتی بقیع را به خوبی می شناسد. بنابراین، حضور آن سبط ارجمند پیامبر در بقیع، از قطعیات تاریخی است.

علاوه بر این‌ها، امام مجتبی (ع) از سوی پدر بزرگوارش، به حضور در بقیع مأمور شده است.

قطب‌الـدین راوندی نقل کرده است که علی (ع) در حادثه عجیبی، امام حسن مجتبی (ع) را مأمور کرد که به بقیع برود و فرمان علی (ع) را مبنی بر انجام حادثه‌ای عجیب به جای آورد و آن گرامی، امر پدر را به انجام رسانید.

«علی (ع) به پسرش حسن (ع) فرمود: برخیز ای حسن. آن گرامی برخاست برای انجام امر پدر.

علی (ع) فرمود: نزد فلانی برو و چوب (عصای دست) پیامبر را بگیر و به بقیع رفته، سه بار بر فلان صـخره بزن و بنگر که از آن، چه چیز خارج می‌شود ....» (۴)

قطب‌الدین راوندی نقل می‌کند که حسن بن علی (علیهما السلام) با اقتدا به سیره جدش، هر پنج‌شنبه به بقیع می‌رفت و برای اهل آن طلب مغفرت می‌کرد و آنجـا را محل اسـتجابت دعا می‌دانست و گاهی هم شب‌ها به تنهایی به بقیع قـدم می‌نهاد و به دعا و مناجات می‌پرداخت. (۵)

وصیت امام مجتبی (ع)

گرچه خواسته و توصیه امام حسن مجتبی (ع) به برادرش حسین بن علی (علیهما السلام) این بود که در کنار جد بزرگوارش دفن شود، اما با توجه به حوادثی که پیش بینی می کرد و با اهمیتی که برای بقیع قائل بود، در وصیت خویش به برادر گرامی‌اش امام حسین (ع) فرمود:

«برادرم! چون پایان مهلتم برسد، چشم مرا ببند و غسلم بده و کفنم کن و مرا برسریری گذارده، بر سر قبر جدّم پیامبر خدا ببر تا پیمانم را با ایشان تجدید کنم، سپس مرا نزد جدّه‌ام فاطمه (بنت اسد) ببر و در آنجا به خاکم بسپار.»

۱- مجلسی، محمد باقر، بحارالأنوار، ج، ۴۳، ص ۱۷۷

۲- همان. بیت الأحزان، امیر کبیر، بی‌تا، ص ۱۶۵

۳- غزالی، امام محمد، احیاء العلوم، دار احیاء التراث العربی، ۱۹۸۹ م، ج، ۱ ص ۲۶۰

۴- قطب الدین راوندی، الخرائج و الجرائح، مؤسسهٔ الامام الهادی بقم المقدسه، بی‌تا، ص ۵۵۹

۵- ر. ک. به: قطب الدین راوندی، مأخذ پیشین، صص ۵۵۹، ۵۶۰ و ۵۶۱

ص: ۵۸

از این رو پس از شهادتش آن حضرت را در بقیع، در کنار جده‌اش فاطمه بنت اسد دفن کردند؛ «وَ مَضَوْا بِالْحَسَنِ (ع) فَدَفَنُوهُ بِالْبَقِیعِ عِنْدَ جَدَّتِهِ فَاطِمَةَ بِنْتِ أَسَدِ بْنِ هَاشِمٍ ...». (۱)

و در اصول کافی است که محمد بن حسن و علی بن محمد، از سهل، از محمدبن سلیمان، از هارون بن جهم، از محمد بن مسلم نقل نموده که گفت:

«شنیدم از امام باقر (ع) که می‌فرمود: چون زمان احتضار حسن بن علی (ع) فرا رسید، به برادرش حسین‌بن علی (ع) فرمود: برادرم! تو را سفارش می‌کنم به یک وصیت که حفظش نموده، به آن عمل کن. هرگاه من مردم، تجهیزم نما، سپس به سمت قبر رسول‌الله (ص) ببر تا تجدید عهدی کنم. سپس مرا به سوی مادرم فاطمه ببر و آنگاه به بقیع برگردان و دفنم نما.» (۲)

از وصیت امام مجتبی (ع) در می‌یابیم که در اندیشه نورانی آن حضرت، بقیع دارای حرمت و مکانتی ویژه بوده است.

بقیع در سیره سیّد الشهدا (ع)

امام حسین (ع) با تأسی به سیره جدّ گرامی و پدر بزرگوار و مادرش زهرا (س) بقیع را محترم می‌شمرد و به حضور در این مکان اصرار داشت؛ به‌خصوص پس از دفن جده‌اش فاطمه بنت اسد و عموی بزرگوارش عباس و به‌ویژه پس از دفن برادر گرامی‌اش امام مجتبی (ع). در سیره آن بزرگوار حضور در بقیع قطعی و مشهور است. قطب الدین راوندی نقل کرده است:

«آن سبط گرامی، پس از وداع با جدش پیامبر و مادرش فاطمه، راهی بقیع گردید و سخنانی را با برادرش داشت و سپس به سمت مکه خارج گردید.» (۳)

البته قبل از آن‌که امام شهید و اسوه قیام و جهاد و شهادت به سمت مکه خارج شود، بارها در روزهای پنج‌شنبه در بقیع حاضر می‌شده است.

طبرسی روایتی به شرح زیر نقل کرده است که:

«امام حسن (ع) در مجلس معاویه مناظره و احتجاج کرده، فرمود: شما را به خدا سوگند، آیا می‌دانید در روزهایی که مردم با عثمان بیعت کرده بودند، ابو سفیان روزی دست حسین را گرفت و به آن گرامی چنین گفت: پسر برادرم! با من بیا تا به بقیع غرقد برویم. امام حسین همراه شد تا به وسط مقبره غرقد رسیدند. ابو سفیان با صدای بلند فریاد زد: ای اهل قبور که با ما بر سر حکومت نبرد می‌کردید، اکنون حکومتی که برایش با ما می‌جنگیدید، به دست ما افتاده و شما خاک شده‌اید! امام حسین (ع) فرمود: خداوند صورت تو را کریه و زشت گرداند. آنگاه با تندی دست خود را از دست ابوسفیان کشید؛ به طوری که اگر نعمان‌بن بشیر دست آن حضرت را نمی‌گرفت و آن گرامی را از آنجا خارج نمی‌کرد، ابوسفیان را به هلاکت می‌رساند!» (۴)

این‌گونه نقل‌ها گواهی است روشن بر حضور سرور شهیدان، امام حسین (ع) در بقیع و حرمت نهادن آن حضرت به این مکان.

امام سجاد (ع) با احترام بسیار به بقیع می‌نگریستند؛ به‌خصوص پس از شهادت امام حسین و ماجرای عاشورا. دو مکان برای امام سجاد، بسی آمیخته با تکریم و احترام بود:

۱. کنار مرقد پیامبر گرامی اسلام، که بیش‌تر دعاهای صحیفه در آنجا خوانده شده و ایراد گردیده است.

۲. بقیع، که به نقل صحیفه شناسان، برخی از فقرات دعاهای صحیفه در بقیع ایراد گردیده است. بر این مسأله، گواهان فراوانی وجود دارد:

«پرسشگری در برخی از کوچه‌های مدینه می‌پرسید: کجایید ای اهل زهد در دنیا و راغبان به آخرت؟

پس صدایی از جانب بقیع شنیده شد ولی معلوم نبود که چه شخصی است. این شخص در واقع علی بن الحسین، امام سجاد (ع) بود.» (۵)

مانند این متن را شیخ مفید هم در ارشاد آورده است:

«شنیده شد که پرسشگری در دل شب فریاد می‌زد: کجایید زهد پیشگان در دنیا و گرویدگان به‌آخرت؟ که ناگاه صدایی از سمت بقیع شنیده شد و پاسخ داد. صدا شنیده می‌شد ولی صاحب صدا دیده نمی‌شد، این شخص علی‌بن الحسین (ع) بود.» (۶)

جایگاه بقیع در سیره امام باقر (ع)

بقیع در نزد امام باقر (ع) نیز از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بود و دلایلی مانند دفن پدر بزرگوار و جدّه گرامیاش فاطمه بنت اسد و به احتمال، دفن مادر ائمه، حضرت زهرای مرضیه (س) این امر را موجب میشد. از همین رو، ایجاد یک سنت در میان شاگردان و نیز شیعیان‌شان برای رفتن به بقیع و محترم شمردن آن، جزو برنامه‌ها و دستوراتش بود.

۱- همان، ص ۱۶۶

۲- شیخ الحویزی، تفسیر نور الثقلین، ج ۳، مؤسسه اسماعیلیان، قم، ایران، بی‌تا ص ۲۹۶

۳- ر. ك. به: قطب الدین راوندی، الخرائج و الجرائح، مؤسسه الامام الهادی بقم، بی‌تا، ص ۴۸۵

۴- محمود شریفی و سید حسین زینالی، کلمات الامام الحسین، دارا المعروف، بی‌تا، ص ۱۲۲

۵- قاضی نعمان المغرمی، شرح الاخبار، ج ۲، دارالمعروف، بی‌تا، ص ۲۵۶

۶- محمد بن نعمان عکبری، معروف به شیخ مفید، الإرشاد، ج ۲، مؤسسه آل البیت، بی‌تا، ص ۱۴۴

ص: ۵۹

بقیع از منظر امام صادق (ع)

در این‌که امام صادق (ع) نیز با تأسی به پدر بزرگوارش، در بقیع حضور می‌یافت، شکی وجود ندارد؛ زیرا هم جد بزرگوارش امام سجاد و هم امام مجتبی و هم مادرش فاطمه بنت اسد و به احتمال قوی، مادرش حضرت زهرا (س) در آنجا مدفون‌اند و هم ذات بقیع از احترام ویژه‌ای برخوردار است.

سمهودی گوید:

«جعفر بن محمد این محل را محل استجابت دعا می‌دانست و فرموده است: در تمام اماکنی که پیامبرخدا دعا می‌کرد و محل آمد و شد آن حضرت بود، برای دعا شایسته و به استجابت نزدیک است.» (۱)

جایگاه والای بقیع در اندیشه موسی‌بن جعفر (علیهما السلام)

روایت زیر جایگاه والای بقیع در اندیشه امام هفتم (ع) را نشان می‌دهد:

«ابراهیم شتربان، از افراد موحّد و آشنا به مقام امامت بود. از ابو الحسن علی بن یقطین، اجازه خواست که بر او وارد شود و علی بن یقطین که از دوستداران اهل بیت (علیهم السلام) بود، مانع شد و اجازه‌اش نداد. در همان سال، علی بن یقطین به مدینه رفت و پس از مراسم حج از امام موسی بن جعفر اجازه ورود به حضورش را خواست. حضرت مانع شدند و اجازه‌اش ندادند. روز دوم ورودش به مدینه، امام را در مدینه ملاقات کرد، پرسید: سرور من! چه گناهی کرده‌ام که مانع ورودم شدید؟

حضرت فرمود: از آن روکه برادر دینی‌ات ابراهیم جمال را اجازه ورود ندادی. علی‌بن یقطین گفت: کجا است ابراهیم جمال و من. او در کوفه و من در مدینه‌ام؟!

حضرت فرمود: شب که شد، به‌گونه‌ای که کسی تو را نبیند، به بقیع برو و این مرکب را، که آماده است سوار شو تا تو را به کوفه رساند. علی بن یقطین به بقیع رفت و بر مرکب سوار شد و درنگی نکرد تا این‌که خود را در کوفه، در خانه ابراهیم جمال دید. در را کوبید، از داخل خانه کسی پرسید کیستی؟ علی بن یقطین گفت: من علی بن یقطین، کار مهمی دارم. ابراهیم جمال از گشودن در امتناع می‌کرد ولی در نهایت در را گشود. علی بن یقطین گفت: ای ابراهیم، مولایمان موسی بن جعفر (ع) از پذیرفتن من امتناع می‌ورزد، به خاطر کاری که در حق تو انجام داده‌ام و به من امر کرده است که از تو پوزش بخواهم. مرا ببخش ای ابراهیم. ابراهیم او را بخشید. سپس علی بن یقطین سوار بر مرکب شده، در همان شب به مدینه بازگشت و خدمت امام رسید. حضرت به او اجازه ورود دادند و پیشانی‌اش را بوسیدند.» (۲)

حضور علی بن موسی الرضا (علیهما السلام) در بقیع

علی‌بن موسی‌الرضا (علیهما السلام) نیز با اقتدای به نیاکان و پدران و اجداد طاهرشان، به بقیع می‌رفتند و بر مدفونین بقیع سلام می‌دادند و از خداوند برای اهل بقیع طلب مغفرت می‌کردند.

«علی‌بن اسباط گوید: در روز عرفه خدمت امام رضا (ع) رفتم، حضرت به من فرمود: مرکبم را آماده کن. پس آماده‌اش کردم. حضرت به سمت بقیع رفتند تا فاطمه (س) را زیارت کنند. آن حضرت زیارت کردند و من هم زیارت کردم. پس پرسیدم: آقای من! بر کدام یک از مدفونین سلام دهم؟

فرمود: سلام کن بر فاطمه زهرا (س) و بر حسن و حسین و بر علی‌بن الحسین و محمدبن علی و جعفربن محمد و موسی‌بن جعفر (علیهم السلام)، پس سلام دادم بر سروران خودم و باز گشتم.» (۳)

فرمان حضرت رضا (ع) به دفن شیعیان در بقیع

به خاطر عظمت و احترامی که بقیع در نزد امام رضا (ع) داشت، آن حضرت امر می‌کرد که دوستداران و شیعیان خود را در این

مکان دفن کنند.

«ابونصر گوید: شنیدم از علی بن الحسن که می‌گفت: یونس بن یعقوب در مدینه از دنیا رفت، علی‌بن موسی‌الرضا (ع) افرادی را برای غسل و حنوط و کفن وی فرستادند و به دوستان خود و پدرش امر فرمودند که بر جنازه یونس‌بن یعقوب حاضر شوند و به آن‌ها فرمود: این شخص از دوستداران امام صادق و از شاگردان آن حضرت است که در عراق زندگی می‌کرده و اکنون در مدینه از دنیا رفته است و فرمود: قبرش را در بقیع حفر کنید، پس اگر اهل مدینه گفتند: او عراقی است و در بقیع دفنش نمی‌کنیم، به آن‌ها بگویید او از شاگردان و یاران امام صادق (ع) است که در عراق ساکن بوده، اگر مانع ما شوید و نگذارید که او را در بقیع دفن کنیم، ما هم نخواهیم گذاشت که دوستداران و یاران خود را در بقیع به خاک بسپارید. امام رضا (ع) به یکی از شاگردان خود؛ محمد بن حباب فرمان داد که به بقیع برود و بر جنازه یونس بن یعقوب نماز بگزارد.» (۴)

۱- سمهودی، پیشین، ج ۲، ص ۲۱۸

۲- ابن حمزه، الثاقب فی المناقب، مؤسسهٔ انصاریان للطباعهٔ والنشر، ۱۴۱۲ ه- ص ۴۵۹

۳- همان، ص ۴۷۲

۴- رجال کشی، ج ۲ ص ۶۸۳ و میرزای نوری، خاتمه مستدرک، ج ۵، ص ۲۹۵

ص: ۶۰

برداشت و نتیجه

نتیجه‌ای که از این نوشـتار می گیریم این است که: بقیع از منظر معصومـان، دارای حرمت و جایگـاه بسـیار والایی بوده و همه امامان شیعه، در آن مکان مطهّر حضور می یافتند و به شاگردان، یاران و شـیعیان خود دسـتور می‌دادند که به بقیع رفته، آن را زیارت کنند و برای اهل بقیع و خودشان از خدای متعال درخواست بخشش نمایند.

هدف ائمه اطهار آن بود که نگاه احترام‌آمیز آنان به بقیع، برای پیروان ایشان سنت شود و بقیع همواره در نظر آنان محترم باشد.

نگاه به بقیع، در سیره امام جواد، امام هادی، امام عسکری و امام زمان (علیهم السلام) را در نوشتاری دیگر پی خواهیم گرفت.

ص: ۶۱

بررسی مشکلات حاجیان پیش از انقلاب، در میز گردی با حضور علامه شهید مرتضی مطهری (۲)

نوشتارحاضر، دومین وآخرین بخش از میزگرد بررسی مشکلات حاجیان پیش از انقلاب اسلامی است که با حضور علامه شهید مرتضی مطهری ۱ برگزار گردیده است.

همانگونه که در بخش نخست اشاره شد، در این نشست، که با شرکت برخی صاحب نظران انجام گرفته، گرفتاری ها و کاستی‌های فراوان آن روزگار بررسی و راهکارهایی برای اصلاح آن پیشنهاد شده است.

خوانندگان گرامی با مطالعه این مطالب و مطالب بخش نخست، به مشکلات وکاستی های فراوان حج در گذشته پی برده و عظمت کارها و تلاش‌های انجام گرفته در نظام مقدس جمهوری اسلامی، واقف خواهند شد.

با این امید که مشکلات باقی مانده، نیز از سر راه برداشته شود و حاجیان بتوانند با آسودگی خیال به انجام مناسک بپردازند و به موفقیت‌های بزرگ معنوی دست یابند، ان شاء الله.

ص: ۶۲

«میقات حج»

(ادامه سخنان آقای مرتاضی): ...

درسفری که انسان رنجهای فراوانی را تحمّل میکند، حالا اگر یک کت نخرد چه میشود؟! باید به حاجیان گوشزد کرد به‌خاطر اینکه آبروی مسلمانان و شیعه حفظ شود، از این مسائل و سودهای مادی کوچک صرف نظر کنند و بگذرند.

یکی از حضار: با استفاده از مطالبی که به وسیله آقایان بیان شد، پیشنهاد می‌کنم موضوعات مطرح شده مشخص شود و افرادی که صاحب صلاحیت در هر موضوع هستند، مسؤول شوند این موضوعات را مطالعه کنند و بعد در صورت امکان، سمیناری برگزار گردد و تصمیمات نهایی گرفته شود. اگر چنین امکانی وجود نداشت، به‌صورت پیشنهادهایی به مراجع تقلید، دولت ایران و دولت سعودی و نیز پیشنهادها و تذکراتی به خودِ مردم ارائه گردد.

همانطور که جناب آقای مطهری در ابتدای جلسه بیان فرمودند، تاریخچه حج و مناسک آن در مذاهب مختلف اسلامی بررسی شود، شاید بدینوسیله مقداری از گرفتاریهای آنجا واضح و حل شود؛ یعنی آن مواردی از مناسک که در همه مذاهب مشترک است، مشخص‌شود و اختلافات هم اگر جزئی است، مورد بحث قرار گیرد و برطرف شود و برخی مسائل فرعی، اگر مستحب است و انجام این مستحبات گاهی موجب زحماتی میشود، به زائران تذکر داده شود.

ما، در موسم حج دیدیم که یکی از آقایان گوسفند ذبح کرده بود، اما روی مسألهای فرعی که یکی از آقایان روحانیون جوان با او مطرح کرده بود، ناچار شد به مشعر برگردد و اعمالی را دو مرتبه انجام دهد! البته برای یک جوان که و بیست و چند سال سن دارد و نخستین سفر اوست، کمی ناراحت‌کننده است و باید از به وجود آمدن چنین مسائلی پیشگیری کرد.

پیشنهاد بنده این است که این موضوعات طرح شود و افرادی که صلاحیت دارند، خود را کاندیدا و نامزد کنند که روی این موضوعات، مطالعهای انجام دهند.

یکی از حضار: مسألهای را که اکنون بنده خدمت آقایان عرض میکنم، نظر حسینیه ارشاد به حساب نیاید، چون پیش از این درجلسهای، مطلبی عرض شد که یکی از دوستان گفت: صلاح نیست شما این را بگویید، چون به حساب حسینیه تمام میشود. گفتم من مطلب شخصی خودم را میگویم و ارتباطی به حسینیه ندارد. با این توضیح و مقدمه، باید عرض کنم که مسأله تنها در ذبح یا مسائل دیگر خلاصه نمیشود. مشکلات دیگری هم وجود دارد که جناب آقای مطهری هم توجه داشتند؛ مثلًا:

۱. «قرائت نماز»؛ گاهی دیده میشود افرادی تردید و وحشت دارند که آیا قرائتشان درست انجام شد یا نه! مانند آن موردی که آقای همایون فرمودند که شخصی پس از چهل سال، تلگراف زده بود که حج دیگری برای من انجام دهید؛ چون قرائتم صحیح نبود! بنده پیشنهاد میکنم برای پیشگیری از به وجود آمدن چنین مشکلاتی، در مورد این مسأله هم کار شود. روی همان نواری که از قرائت امام جماعت مسجدالنبی (ص) ضبط شده، تعدادی از آقایان تقبل کنند یک قرائت مشترک و سادهای را تهیه و تکثیر کنند تا همه بتوانند از آن بهره ببرند. یا به‌صورت صفحهای در بیاید و آن را میان کاروانها توزیع کنند که از آنها استفاده شود و وقت عمده حجاج بر سر قرائت صرف نشود. یکی از دوستان ما که از حج برگشته بود، میگفت: تردید دارم که حج من درست انجام شده یا نه؛ چون حرف «غین» را از مخرج ادا نکردم!؟ آیا همسرم بر من حرام است یا حلال. چه کنم ...؟!

پس با توجه به این نکات، بنده پیشنهاد میکنم که اگر آقای مطهری موافقت فرمایند متن نماز در یک صفحه یا در یک نوار تهیه شود و درکلاسی که بنا شد برگزار گردد، برای همه، به صورت ساده بیان و توضیح داده شود.

۲. آموزش مناسک؛ معلوم است که خواندن دفترچه مناسک برای همه، کار مشکلی است. اگر کسی آن را برای زائر تشریح کند آسانتر خواهد بود و بیشتر مردم هم وقت صرف نمیکنند حتی مقداری ازآن را خودشان بخوانند. وقت گویندگان کاروان را هم-

که باید به مسائل بهتر و واجبتری برسند- میگیرند؛ و به حدّی مشغول مناسک می شوند که از اثر تبلیغی و عرفانی حج باز می مانند و آن را درک نمیکنند.

ص: ۶۳

چون افرادی که سفر اولشان است، نمیتوانند فضای مثلًا مطاف را تجسّم کنند و دائم می‌پرسند: طواف را از کجا آغاز کنیم؟ چگونه طواف کنیم؟ و ... با بیان شفاهی نمیشود حق مطلب را ادا کرد. برای آسان شدن فهم مناسک برای عموم، بهتر است از فیلم یا ماکت‌هایی که وجود دارد استفاده شود؛ یعنی تمام آداب و مناسک حج، به‌صورت یک فیلم درآید و آن را از ابتدا، بهطور زنده، به خصوص برای آنهایی که به حج نرفتهاند، تشریح کند. در این صورت حاجی به آنجا که می‌رسد، وقت زیادی برای آموختن مناسک صرف نمیکند.

۳. ایراد سخنرانی به زبان های گوناگون؛ امسال ملاحظه کردید سخنرانیهایی که در حج ایراد شد، واقعاً با ارزش بود و مورد توجه قرار گرفت.

به عقیده بنده، باید در ایران مطالبی تهیه شود و در موسم حج، در مکانهای مختلف و برای تمام مواقع، به زبان عربی، فارسی و حتی اگر ممکن بود ترکی ایراد شود. اجتماعاتی که در آنجا تشکیل میشود، واقعاً قابل استفاده است. تصور میشد دولت سعودی موانعی ایجاد کند، که دیدیم آنها زیاد مانع نیستند. لازم است برنامهریزیهایی انجام گیرد که اجتماعات واحدی از چند کاروان تشکیل شود و چنین نباشد که هر کاروانی، درگوشهای از مسجدالنبی (ص) دستهای تشکیل دهد!

اکنون با توجه به مطالبی که بیان شد، به نظر میرسد باید شخصی به عنوان متصدی، برای پیگیری پیشنهادها برگزیده شود؛ یعنی وقتی کمیسیونها و گروههایی تشکیل شد و هرکدام در مورد موضوعی نظری دادند، آنها را تدبیر و مدیریت کند که مثلًا جلسه بعد درکجا برگزار میشود و موضوع جلسه چیست و ... آنگاه با تلفن همه را دعوت کند و در صورت تغییر مکان جلسه، همه را در جریان بگذارد.

روشن است که افراد زیادی در موضوع حج صاحب‌نظر هستند و در این هیچ تردیدی نیست. ممکن است راهحلهای صحیحی به‌نظرشان برسد که قابل استفاده باشد. وضع طوری نباشد که ما به‌اصطلاح راه را بر چنین افرادی ببندیم. به هر حال، هرکسی نظری دارد که باید بتواند آن را ابراز کند و به وجه احسن از آن بهره‌برداری شود.

استاد مطهری: آن بخش از مطالبیکه مربوط به جنبههای فقهی حج است و مربوط به آقایان مراجع میباشد، باید بگویم:

* با تجربهای که دارم، فکر میکنم که باید مراجع را تا حدّی در مقابل کار انجام‌شده قرار دهیم. شما اگر بخواهید نامه بنویسید که آقا! بیایید راجع به این موضوع فکر کنید و نظریه بدهید و ... معلوم نیست به نتیجه برسید، اما اگر افراد صلاحیتداری، کار علمی کنند و نظر خود را بنویسند، بعد آن را در اختیار مراجع و فقها قرار دهیم و بگوییم: این آقایان چنین نظریهای دادهند و به این دلایل استدلال کردهاند، نظر شما در این باره چیست؟ در این صورت خواهید دید که زیرش امضا میکنند که: من هم موافقم. نفر بعدی هم میگوید من هم موافقم. راهش این است و این بهتر است.

اگر بخواهید تمام مسؤولیت چنین کاری را به عهده چند نفر بگذارید، کار مشکلی است.

ما از جناب آقای موسوی زنجانی هم دعوت کرده بودیم تشریف بیاورند و اظهار علاقه کرده بودند که تشریف بیاورند، لیکن کسل بودند و نیامدند. اگر ایشان حضورداشتند و حضرت آقای جزایری با ایشان و یکی دو نفرِ دیگر، مسؤول این کار میشدند ونظریه خودشان را مینوشتند، ممکن بود یکی دو نفر، پنج نفر و یا حتی ده نفر ضمیمه شوند و آنها هم نظرشان را بگویند و بنویسند، بعد ببرند نزدِ مثلًا آقای (آیت الله) میلانی و نظر ایشان را بپرسند. یا پیش مرجع تقلید دیگر. در این صورت کار درست میشود.

به نظر میرسد راه عملی و تحقّق یافتنی این است، نه اینکه شما از ابتدا همه‌چیز را از آنها بخواهید.

روشن است که با این شیوه به‌جایی نخواهیم رسید. مسلّم است اگر افرادی روی این قضیه به خصوص مطالعه کنند، از هر مرجع تقلیدی بیشتر مطالعه میکنند. ما، در این قضیه تجربه داریم. در هر مسألهای اگر کسی تخصصی کار کند؛ مثلًا یک سال مطالعه

نماید، از یک مرجع تقلید بهتر نظر میدهد. به‌این جهت که مرجع تقلید زمان زیادی ندارد روی مسأله بهخصوصی مطالعه کند. مرحوم آقای بروجردی، گاهی وقتها به فتواهایی از شیخ طوسی که میرسید، برایش عجیب بود! میگفت تعجب نکنید. بروید تقسیم کنید وقت شیخ طوسی را به مجموع کتاب‌هاییکه نوشته است. اگر تقسیم کنید، خواهید دید، وقتی را که به مسألهای خاص اختصاص داده، پنج دقیقه بیشتر نبوده. شخصیکه بیش از پنج دقیقه برای مسألهای فکر نکرده، بهتر از این نمیتواند نظر بدهد. این ایراد به خود همین مراجع حاضر هم الآن وارد است.

ص: ۶۴

* موضوع دیگری که مورد قبول آقایان واقع شد، تشکیل کلاس بود. اگر روی آن تصمیم میگیرید، با بلند کردن دست، نظر خود را بیان کنید. (دست بلند کردید و تصویب شد. به نظر میرسد کسی مخالف نیست.)

من حاضرم مسؤولیت این کار را قبول کنم. حالا ـ افراد صلاحیت‌داری را برای تشکیل کلاس در نظر بگیریم. حسینیه ارشاد قبول کرده ترتیب محل کلاسها را بدهد.

* در مورد کاروان نمونه، که من قبلًا پیشنهاد کردم، کسی حرفی نزد. موافق هستید چنین کاروانی تشکیل و تأسیس شود یا نه؟

یکی از حضار: این سهل‌الوصول است؛ به‌نظر من از کارهای خیلی سهل است.

استاد مطهری: پس مسؤولی معین کنیم که از حالا در فکرش باشد.

آقایان، الآن پیشنهاد کردند که ما به‌جناب آقای دکتر پیشنهاد کنیم که ایشان این مسؤولیت را قبول کنند، (به نظر می رسد مراد دکتر جزایری است).

به نظر من، اول باید پیشنهادش تنظیم و روی آن فکر شود، باز هم افرادی مانند آقای دکتر که صلاحیت بیشتری برای این کار دارند، تصمیم بگیرند از چه طریقی و به چه کیفیتی به دولت سعودی پیشنهاد شود.

دکتر جزایری: بنده از بیانات همه آقایان استفاده کردم و معلوم است که همه آقایان در این سفر مبارک شرکت کردهاند و مشکلات را از نزدیک دیدهاند و با یک اعتقاد کامل میخواهند در رفعش اقدام کنند.

همانطورکه فرمودید، مسأله مذبح و ذَبح در آنجا یک مشکل واقعی است، امید است این مسأله، با مطالعات آقایان- ان‌شاءالله- حل شود والّا به آن صورتی که بعضی از دوستان تصوّر میکنند، میتوان با یک سرمایه بزرگ و مفصل، برای تهیه یک سردخانه گام برداشت. به‌نظر بنده از لحاظ تجاری و مادی به هیچ وجه قابل حل نیست، برای اینکه تصدیق میکنید سرمایهگذاری‌اگر به تدریج و در مدت نسبتاً طولانی باشد، میشود تهیه و تحمل کرد، امّا در یک روز، یک میلیون و پانصد هزار ذبح، سردخانه عظیمی میخواهد، چگونگی مصرف آن برنامهریزی مفصل لازم دارد!

به‌نظر بنده، همانطورکه بعضی از آقایان فرمودند، اگر بشود مسأله را از راه شرعی حل کرد، این قابل حلتر و بهتر است و الّا در مورد سردخانه، چه کسی سرمایه‌گذاری کند؟!

نکته دیگر اینکه فرمودید مشکلاتی هست. البته چنین است، اما تعجب کردم که چرا مشکلات را تقسیمبندی نکردید. بخشی از مشکلات عمومی است، بخشی از آن مربوط به آقایان است و بخش دیگر اختصاص به خانمها دارد. پیش از آمدنم، با حاجخانم‌صحبت میکردم که ایشان گفتند: من یادداشتهایی را تهیه میکنم که در آن مشکلات اختصاصی خانمها را می‌نویسم؛ مشکلاتی که آقایان آن را ندارند و نمیتوانند داشته باشند. متأسفانه از نظر روحی و روانی، در میان عدهای از خانمها مشکلاتی به وجود میآید که برای مردها نقل و بازگو نمیشود و اینها لازم است که حل شود.

به‌نظر بنده، آقایان باید این مسأله را هم مورد توجه قرار دهند. بقیه موارد که فرمودید البته همهاش درست است؛ همه این مشکلات وجود دارد.

گفته شد که بعضی از مشکلات به دولتهای ایران و عربستان مربوط میشود و باید به دست آنها حل شود. به‌نظر من اوّل باید مشکلی را که به دولت کشور خودمان مربوط می‌شود حل کنیم. در این صورت دیگر فکر نمیکنم احتیاج زیادی به دولت سعودی باشد، جز در یک سری کلیات، که آنها به‌نظر من مسأله ثانوی است. ولی این مسائلی که مربوط به دولت ایران است؛ مانند تنظیم وتهیه تذکره، صدور تذکره و ... من یقین دارم دولت خودش هم مایل است به حل این مسائل. لا اقل اگر تذکر داده شود، توجه خواهند کرد که مشکلات رفع شود. به‌نظر میرسد باید این اقدامات را در ایران انجام دهیم، بعد اگر مشکلی هم در رابطه با دولت سعودی

وجود داشت بهوسیله خودِ عمّال و مأموران دولت ایران پیگیری شود.

ص: ۶۵

یکی از حضـار: قرار بر این شـد که برای هریـک از قسـمتها و بخشـها یک نفر مسؤول انتخاب شود و او این مسائل را پیگیری کنـد. اکنون برای اینکه اقدامات زودتر به‌نتیجه برسد، از میان همین جمعیت برای هر مسؤولی، یک یا دو نفر همکار انتخاب شود تا بتوانند این کارها را سریع دنبال کنند و با مسؤولان بخش ها و کمیسیونها تشریک مساعی داشته باشند.

همچنین پیشـنهاد آقـای دکـتر جزایری که در مورد مشـکلات اختصاصـی خانم‌هـا مطرح کردنـد که البته قبلًا مورد توجه جلسه قرار گرفته بود و صحبت کرده بودیم، گرچه در این جلسه فراموش کردیم مطرح کنیم. من معتقدم برای همین مسأله هم مسؤولی انتخاب شود.

یکیـدیگر ازحضار: به نظر میرسـد مقـدّم بر همه این کارها، کمیسـیونی با عنوان «کمیسـیون رسـیدگی به پیشـنهادها» تشـکیل شود و پیشـنهادهایی راکه به‌نظر آقایان می‌رسد و مطالعه میکنند، به صورت کتبی به کمیسـیون رسـیدگی به پیشنهادها بنویسند و کمیسیون آنها را جمعآوری، دستهبندی و کلاسه کند تا وقت جلسه زیاد گرفته نشود.

جلسه دوم:

دومین جلسه مشاوره، در مورد رفع اشکالات سفر حج، با تلاوت کلام‌الله مجید آغاز گردید.

مدیر جلسه:

بسم الله الرحمن الرحیم، بسیار خوشبختیم که دومین جلسه بحث و مشـاوره دربـاره مسائل مربوط به حـج آغاز میشود و متأسـفیم از اینکه عـادت همیشـگی مـا بـاعث شـد، این جلسه هم با تأخیر شـروع شود؛ امیـدواریم که این موضوع را دوسـتان و همکاران درنظر بگیرند و سعی کنند وقت آقایانی که با زحمت تشریف میآورند، هدر نرود و فرصت کافی برای بحث داشته باشیم.

در جلسه قبل، هر چنـد نفر از آقایان، برای رسـیدگی به یک موضوع مشـخص تعیین شدنـد که در مورد آن موضوع، با هم مشورت کنند و کمیسیونهایی داشته باشند و اقدامات لازم را انجام دهند.

یکی از آن کمیسـیونها، «کمیسـیون مطالعات فقهی» بود و دیگری «تشـکیل کلاس آمادگی برای کاروان نمونه» و سومی «کمیسیون برای تماس با دولت ایران» و چهارم «کمیسـیون تماس با دولت عربستان سعودی». بعضی از این کمیسیونها در طول دو هفته گذشته، جلسـاتی داشـتند که از طرف هرکمیسـیون، یکی از آقایـان اعضـای کمیسـیون گزارش و نتایـج جلسـات را به عرض آقایان خواهند رساند. از کمیسیون مطالعات فقهی، جناب آقای مطهری بفرمایند.

اسـتاد مطهری: برای اینکه آقایان اطلاع داشته باشند چه مقدار کار انجام گرفته، طبق وظیفهای که داشتیم، در هفته گذشته، در منزل حضـرت آقـای جزایری جلسـهای گـذاشتیم. اولًا قبـل از اینکه این جلسه تشـکیل شود، خودِ حضـرت آقـای جزایری، با کسالتی که داشـتند و دارنـد، بعـد از اینکه از اینجا می‌روند، با اینکه خسـته میشوند و در اثر حضور در اینجا و به خاطر چهار- پنج ساعتی که به مطـالعه می پردازنـد، عوارض قلبی ایشـان عود پیـدا میکنـد و هشت- نُه سـاعتی نـاراحت میشونـد. حضـرت آقـای زنجانی هم که به اطلاعشان رسانـده شـده بود و ایشان که هم سابقه مطالعه داشـتند و هم روی این قضـیه مطالعه کرده بودنـد، بالأخره جلسـهای با هم تشکیل دادیم و آقایان تشریف آوردند در منزل آقای جزایری.

بنـده و آقای شاهچراغی هم بودیم. از آقای سـید عبدالکریم موسوی اردبیلی هم، که از فضـلای قم هسـتند و شب شـنبه گذشـته در حسـینیه ارشاد بودنـد و مرد فاضـلی هسـتند و تا انـدازهای فراغت دارند، خواهش کردیم در آن جلسه ما شـرکت کنند. یک سلسـله مذاکرات انجام گرفت. موضوعاتی طرح شد. آقایان نتیجه مطالعات خود را طرح و تبادل نظر کردند و یادداشـتهایی هم از آن جلسه برداشـته شد. آن یادداشـتها در اختیار آقایان: (آیت الله) موسوی اردبیلی و شاهچراغی گذاشـته شد که این دو نفر، روی اینها مطالعه کاملتری انجام دهند و نتیجه مطالعاتشان را به‌صورت یک

ص: ۶۶

جزوه، در جلسهای که روز سه‌شنبه، در هفته بعد تشکیل خواهد شد، ارائه کنند. در آن جلسه هم آقایان نظریات دیگری اگر داشتند بدهند و آن جزوه کاملتر شود و پس از آن تصمیمگیری کنیم.

رؤوس موضوعات و مطالب را در آن جلسه مشخص کردیمو تا اندازهای در فروع هم بحثهایی شد. این گزارش مختصری است که لازم بود به عرض آقایان برسانم.

آقای مناچی: در مورد تشکیل کلاس، قرار بود جناب آقای مطهری مطالعاتی داشته باشند در اینکه:

مطالب کلاس چه‌باشد و آن را تهیه و تنظیم کنند.

جلسات کلاس چگونه و در چه سطحی باشد؛ سه درجه یا یک درجه؟

و اینکه چه کسی آن مطالب را طرح کند.

و بالاخره، جای کلاس در کجا و نام آن چه باشد و ...

لازم به یادآوری است، جای کلاس، همان تالار جدید است که ان‌شاءالله قبل از موسم حج آماده شود و کلاسها اعلام و آغاز گردد. از جناب آقای مطهری باید خواهش کنیم که خودشان این برنامه را تهیه بفرمایند.

امّا راجع به کاروان نمونه، با آقای دکتر نکوفر و آقای دکتر حائری صحبت شد و مقرر گردید که با چند کاروان‌خوب و دارای صلاحیت صحبت شود که در اینجا به اشکالاتی برخوردیم:

۱. اگر بخواهیم اعلام عمومی کنیم که میخواهیم افرادی را به‌عنوان کاروان نمونه انتخاب کنیم و با کاروانی قرارداد ببندیم، ممکن است این ظنّ و گمان پیدا شود که هدف ما از این کار، سود و نفع است؛ چنانکه سال قبل چنین شد و بعضیها از ما می پرسیدند: شما در این‌میان نفع مادی میبرید و تجارت راه انداختهاید! در حالی که چنین قصد و هدفی در بین نبود و تعدادی از افراد را هم که به کاروان شربت اوغلی معرفی کردیم، آن بنده خدا هم با وضعیت بسیار خوب پذیرفت، حتی نرخش از دیگران کمتر بود و واقعاً هم خوب پذیرایی کرد.

۲. اگر ما به کاروانی پیشنهاد کنیم که مثلًا تعدادی زائر در کلاسهای ما حضور یافته و با آموزش و آمادگی قصد سفر حج دارند، او از ما خواهد خواست که مثلًا دست کم دویست نفر باشند. حال اگر تعداد افراد به دویست نرسید و کاروان کامل نشد چه کنیم؟ او که نمی‌تواند متضرّر شود. چون برای دویست نفر جا تهیه میکند. برای همین تعداد، وسایل فراهم میآورد و ... بنابراین، ناچاریم به او بگوییم ما نمیتوانیم تعدادی معین معرفی کنیم، تعداد نفراتیکه در کلاس ما شرکت کنند، آنها را به شما معرفی خواهیم کرد. در این صورت، او ناگزیر میشود افراد دیگری را ثبت نام کند. اینجا است که ممکن است افراد معرفی شده ما با افراد ثبت نام شده او سنخیت و همسانی نداشته باشند. این اشکالی است که ما، در سال قبل، درکاروانیکه بودیم، داشتیم. افرادی وضع ناجور داشتند. همین سبب شد که بعضی از آقایان پیشنهاد دادندکه ما خودمان، کاروانی جداگانه با عنوان «کاروان نمونه» راه اندازی کنیم و به همه اعلام کنیم که این کاروانِ نمونه، امسال در نظر دارد با هزینه تمام شده، به فلان مبلغ برای سفر حج نام نویسی کند، اگر احتمالًا چیزی از آن پول اضافه ماند، آن‌را پس میدهد.

البته وقتی کار از روی حساب و کتاب دقیق بود و توانستیم بیلان بدهیم و قیمت تمام شده، دقیق به‌دست آمد و اضافه آن مشخص شد که مثلًا پانصد تومان یا سیصد تومان بود و حق هرکس را پس دادیم، این تأثیر بسیار خوبی دارد و ممکن است همه در مورد ما چنین قضاوت کنند که قصد و هدف ما مادی و تجاری نیست.

اما مطلبی که هست، این است که ما باید افراد مدیر و تأیید صلاحیت شدهای را انتخاب کنیم وکارها را به آن‌ها بسپاریم. یکی مثلًا مسؤول تماس با دولت عربستان و کار راهانداز آن‌جا باشد. اداره غذا و مسائل رفاه را به شخص دیگری بسپاریم. نفر سوّمی را برای

کارهای اداری و تهیه برنامه و ... در نظر بگیریم و اینها همه باید دستمزد بگیرند.

چند نفر هم مستخدم لازم است که کاروانها مبلغی؛ مثلًا دو یا سه هزار تومان از آنان میگیرند و آن بیچارهها هم- گرچه درست کار نمیکردند- اما برای اینکه دو هزار تومان کمتر پول بدهند و هزینه سفرشان ارزان تمام شود، زیر بار چنین قراردادی میرفتند.

روشن است اگر بخواهیم کاروان ما نمونه باشد، باید مستخدمان واردی به کار بگیریم و نه تنها از آنها پول دریافت نکنیم، بلکه باید کارمزدی هم به ایشان بدهیم. با چنین شرایطی می‌توان کاروان نمونهای را تدارک دید و راه انداخت.

ص: ۶۷

بالأخره با وجود این دو اشکال، آقایان (دکتر نکوفر و دکتر حائری) وعده دادند که در هر دو مورد مطالعه کنند که آیا اداره چنین کاروانی را به شخصی واگذار کنیم، یا خودمان، با انتخاب مسؤول و مدیری با تجربه، کاروان نمونه‌ای را تشکیل دهیم.

آقای دکتر نکوفر قول دادند که با چند نفر صحبت کنند. اکنون اگر کسی از آقایان در این باره مطلب و نظری دارد بفرماید تا کار با مطالعه انجام شود.

مهندس معین فر: میتوان با کاروانی صحبت کرد؛ مانند کاری که در سال گذشته حسینیه ارشاد کرد وآقایان با کاروان شربت اوغلی مشرف شدند، اما همان موانعی که فرمودید پیش میآید؛ به خصوصکه ما برنامه‌ای هم نداریم و تعدادمان مشخص نیست. پس به نظر میرسد این عملی نباشد. به نظر من، همان نظر دوم خیلی بهتر است، با این تفاوت که اگر بگوییم، هر مقدار پول زیاد آمد، بعداً برمیگردانیم، این خودش برای برخی توقع ایجاد خواهد کرد و نتیجه آن این است باید در پایان صورت‌حساب را بگیرند. اگر صورت‌حساب و بیلانی باشد، مشکلی ایجاد نمی شود، ولی همان توضیح دادن و همان سؤال و جواب، ممکن است ایجاد ناراحتی کند.

به‌نظر من، رقم عادلانه‌ای تعیین شود و به هنگام نام نویسی به افراد یادآوری گردد که هر مبلغی زیاد آمد، به مصرف فلان کار خیر میرسانیم و مورد مصرف را هم روشن میکنیم فرض کنید تحقیق و تتبع اسلامی یا چاپ فلان کتاب اسلامی و ... البته اعلام آن در همهجا، آنهم از حالا، صحیح نیست چون اگر بنا بر اعلام باشد، باز صورت تجارت و نفع طلبی پیدا خواهد کرد.

و اما در مورد تعداد افراد، بالأخره کسانی هستند که ثبت نام کنند. در میان دوستان خودمان، فرض کنید انجمنهای اسلامی، افراد زیادی در هر سال به سفر حج می‌روند. در سال گذشته شاید حدود پنج یا شش نفر مشرف شدند. از میان پزشکان همینطور. البته پزشکان که وضعیت دیگری دارند و به‌حساب خدمت در کاروانها میروند، ولی به‌هرحال انجمنهای اسلامی افراد داوطلب زیاد دارند. حسینیه ارشاد هم همانطور که شما آقایان و ما می‌شناسیم، شاید همین تعداد که ما در نظر داریم باشند. پنجاه یا شصت نفر هم باشند کفایت میکند و هیچ نگرانی وجود ندارد؛ یعنی مسأله، مسأله مشکلی نیست که فکر کنیم حتماً باید به تعداد یک کاروان باشند، بلکه طوری باشد که با آنها منضم شویم. ناراحتی عمده‌ای که وجود دارد، منا است که آن هم چند روزی بیش نیست. تنها در منا است که ساختمان نخواهیم داشت. چه مانعی دارد. در عرفات که هیچ‌کس ساختمان ندارد. تنها منا است که آن هم سه‌روز است و به‌جهت اینکه سال اول است تدارک قبلی نداشته‌ایم چون نمیدانیم تعدادمان چقدر است. این سه روز را در چادر زندگی میکنیم، چه مانعی دارد.

چون میخواهیم کاروان داری را برنامه‌ریزی و ساماندهی کنیم، اشکالی ندارد که سال اول، دوم یا سوم را در چادر سرکنیم. مگر تا دو- سه‌سال پیش زائرین چهکار میکردند؟! یا مگر الآن همه کاروانها در منا داخل ساختمان هستند؟! پس تنها نگرانی، منا است و مسائل دیگر حل است و مشکلی نخواهیم داشت. اگر حتی ده نفر با هم، همراه یک آشپز حرکت کنند و بروند، میتوانند یک کاروان باشند. چه رسد به اینکه شصت یا هفتاد نفر باشیم.

یکی از حضار: به نظر من آقای مهندس معین‌فر موضوع را سادهتر از آنچه هست تصور کردند، در حالی که موضوع مشکلتر از این حرفها است. چون مسأله راه‌اندازی کاروان نمونه است، نه این که یک گروه و اکیپ به حج برود. اگر گروهی بخواهد حج مشرف شود، با چهار نفر، پنج نفر و ده نفر هم که باشد، می‌رود. زیر چادر هم میماند و حتی بدون چادر هم میشود سرکرد. اما شما میخواهید کاروانی نمونه داشته باشید؛ کاروانی که برای دیگر کاروانها نمونه باشد.

یکی دیگر از حضار: نواقص کار ما باید از اول کم وحدّاقل باشد. من فکر میکنم، همانگونهکه پیشتر گفته شد، در آن کمیسیون مربوط باید بیشتر بحث شود و راه حلهای مختلف بررسی گردد.

شرکت کننده دیگر: کاروان نمونه، باید مباشرتاً کار را خودش به‌عهده بگیرد، منتهی در سالهای اول و دوم چون آشنای به کار نیست، نمیتواند از عهده برآید، ولی بالأخره در سال سوم، چهارم و ... باید کارها را خودش رأساً انجام دهد و برای اینکه درجریان باشد وبتواند تجارب لازم را به‌دست آورد و همه کارها را خودش انجام دهد، مناسبتر از همه آن است که شق دوم رعایت شود.

بنده میشناسم کسانی را که در خدمت کاروانها هستند و تمام کارهای کاروان را انجام می‌دهند و حقّی هم دریافت میکنند. ما میتوانیم از چنین افرادی دعوت کنیم که در کاروان ما کارهای اداری را انجام دهند؛ مانند تهیه چادر و جا و کرایه کردن خانه در مکه و مدینه و ...

ص: ۶۸

از این‌افراد، کسانی را می‌شناسم که از الآن با عربستان مکاتبه میکنند و جواب نامههای خود را در تهران میگیرند. یکی از این افراد در نامهاش نوشته بود که من نمیتوانم خوب عربی صحبت کنم. در پاسخ نامهاش از مدینه‌نوشته بودند اگرجا و مسکنی را که در سال گذشته گرفته بودید، میخواهید، برایتان نگه داریم.

لازم هم نیست کسی مثلًا برای تهیه مسکن، حتماً به مدینه یا مکه سفر کند. با مکاتبه از تهران هم میشود آن را انجام داد. بنابراین، یکی- دو نفر در کاروان، به صورت پادو، این کارها را انجام میدهند. ما می توانیم از چنین کسانی دعوت کنیم که این قبیل کارهای کاروان را به عهده بگیرند و ما هم بر کارهای آنها نظارت داشته باشیم. هدف ما این است‌که کاروان نمونه داشته باشیم و کاروان داری را بهتر از دیگران ساماندهی کنیم. پس، از تجارب آن‌ها استفاده کنیم، خودمان هم نظارت داشته باشیم. بنابر این، می توانیم امور اداری و غیر اداری را خودمان حل کنیم و در تهیه غذا و خوراک و مسائل سکونت و ... از تجربیات آنان بهره ببریم. وقتی در سال اول و دوم از تجارب آنها استفاده کردیم، از سال‌های بعد می‌توانیم بهطور مستقل کاروان را اداره کنیم و می توانیم آن‌ها را استخدام کنیم. در این صورت تعیین هزینه کار آسانی است.

بعضی خرجها از حالا وضعیت روشنی دارد. کرایه هواپیما، مخارج گذرنامه، کرایه خانه در مکه و مدینه و ... را به طور تقریبی می توان حساب کرد. میماند مخارج خوراک و مانند آن، که البته همان خوراک را هم میتوانیم تا حدی خودمان برآورد کنیم. در نتیجه، هزینه کلی حج را با ده درصد تقریب، از حالا خودمان میتوانیم برآورد کنیم و معادل بگیریم.

بنده در سال اول تشرف، با یک گروه پانزده نفره عازم حج شدیم و یک آشپز استخدام کردیم، پول گذرنامه و طیارهاش را دادیم و دو هزار تومان هم کارمزد به وی دادیم که از ایران برنج و چیزهای لازم را تهیه کرد و آن ها را با خود بردیم. در خدمت حاج‌آقا سعادت بودیم. هنگام برگشت، وقتی به جده رسیدیم، بنده به عتبات مشرف شدم و بقیه به تهران برگشتند. هزینه را که محاسبه کردیم نفری سه هزار و هفتصد تومان شد و این در حالی است که ما هزینههای اضافی هم کرده بودیم؛ مثلًا دو دستگاه وانت شانزده نفره دربست کرایه کردیم که ما را از مدینه به مکه برد و سه- چهار روز عملیات حج (ایام تشریق)، در عرفتات و مشعر و منا همراه ما بودند. وهمچنین در مکه ساختمان بزرگ دوطبقه کرایه کردیم و پول خوبی به آن دادیم. با وجود خرجهای فوق برنامه که کرده بودیم، نفری سه هزار و هفتصد تومان تمام شد. پس برآورد هزینه حج کار مشکلی نیست و میتوان حدود آن را، با ده یا پانزده درصد تقریب مشخص کرد و پول گرفت و اگر در آخر زیاد آمد، آن مثلًا ده درصد را، همانطور که جناب آقای میناچی فرمودند به صاحبانشان بر میگردانیم و یا با اجازه خودشان صرف امور خیریه میکنیم.

آقای مزینی: اگر جزء جزء مسائل کمیسیون بخواهد در جلسه عمومی مطرح شود، وقت زیادی از آقایان گرفته میشود. قاعده این است که در این‌جلسه کلیات مطالب را مطرح و تقسیم کار کنیم. از آن لازمتر این است که اصلًا ببینیم بنیه و توان ما چقدر است؟ این مطلب را تلفنی خدمت جناب آقای مطهری عرض کردم که مشکلات و نقایص کار بسیار است و اقدام برای آن هم لازم، امّا باید ببینیم مقدورات و تواناییهای ما چه اندازه است و به کجا میتوانیم تکیه کنیم.

در جلسه گذشته بحثی بودکه ما وقتی به حج مشرف میشویم، علاوه بر انجام مناسک، آیا وظیفه دیگری هم داریم؟ نقایصی را که در کار مردم می‌بینیم، آیا موظف به رفع آن هستیم؟ مثلًا افراد زیادی به ذبح قربانی با وضعیت کنونی اعتراض دارند، آیا ما جوابی در این مورد داریم یا نه؟ مباحث مختلفی مطرح شد؛ در مورد سردخانه و امور دیگر. البته چون ما قبلًا مطالعه داشتیم، میدانستیم که راهاندازی سردخانه عملی نیست، برای اینکه اصلًا صرف نمی‌کند؛ ما حساب کردیم که اگر بخواهد یک میلیون گوسفند کشته شود؛ آنهم یک‌ساله باشد، نر باشد و نقص نداشته باشد و ... لازمهاش این است که پانزده میلیون گوسفندداری بکنیم تا بتوانیم یک میلیون در سال مصرف کنیم در هر صورت اینها مسائلی است که باید در جای خودش بحث شود ...

به‌نظر بنده، ما باید در اینجا مباحث کلی را مطرح و آن را تجزیه کنیم و به الأهم فالأهم عمل کنیم؛ یعنی از میان «اهم» و «مهم»، اهم را بگیریم و مهم را فعلًا رها کنیم؛ چون به همه کارها نمیرسیم. وقت هم تنگ است.

در مورد کاروان نمونه، به‌نظر بنده، در باره جزئیاتش هم صحبت شد و مسأله حل شده است. همانطور که فرمودند: کاروان نمونه برای یک‌سال که نمونه نیست، باید سال‌ها نمونه باشد. اگر در سال اول از پول زیاد آمد صرف کارهای سال بعد میشود و ...

ص: ۶۹

ما الآن کار زیادی داریم. باید نواقص را رفع کنیم. کتابچه چاپ کنیم و ... با این وضع چرا باید به‌کارهای دیگر بپردازیم؟! ما چرا باید پا توی کفش به اصطلاح دستگاههای اقتصادی یا حمله‌داریکنیم؟! راه پیشرفت ما این است که نقش سر حَکَمی داشته باشیم، نه اینکه خودمان مستقلًا عمل کنیم. اگر احیاناً نصایح و توصیههای ما را نپذیرفتند، آنگاه خودمان مستقلًا یک جزء از کار یا تمام کار را عهده‌دار میشویم. معلوم است که اگر خودمان عهده‌دار امور اجرایی شویم؛ بسیار مشکل است، مگر این که همه افراد از رفقا و دوستان خودمان باشند و نواقص را نادیده بگیرند و اعتراض نکنند، وگرنه اعتراضات زیاد است. ممکن است تمام مسائل حج را کنار بگذارند و در مورد سرخ نشدن قورمه‌سبزی بحث کنند و چنین چیزی اصلًا بعید نیست. و بعد هم به ما اعتراض کنند که این چه دستگاهی است، صد رحمت به دستگاه فلان! چقدر خوب بود! و چه خوب به ما رسید و ... اصلًا هدف حج را رها کرده و به وجهه دیگری رفته است.

ما از پسِ چنین حرفهایی برنمیآییم. همه اعتراضات از یک سنخ نیست. میگویند ما رفتیم بد بود!

به‌نظر من، ما باید کارمان را تقسیم کنیم. جناب آقای مطهری فرمودند که آقایان اهل علم مطالعه کرده، راه حلی پیدا کنند و بعد به عرض مراجع تقلید برسد. اگر مورد تأیید آنها قرار گرفت، گویا یکی از آقایان هم تأیید فرموده‌اند اجمالًا و دیگران هم اگر تأیید بفرمایند، یک مرحله از کار طی شده است. بعد ببینیم که نقایص دیگرمان چیست؟

و آنچه که در باره کاروان نمونه مطرح شد، اگر صلاح بدانید چند نفر از آقایان حمله‌دارها را دعوت کنیم و به آنها بگوییمکه ما فلان نقص را در کار شما میبینیم و حاضریم همکاری و کمک رایگان در اختیار شما بگذاریم و معاضدت کنیم که این نواقص شما برطرف شود، نظر پولی و مادی هم نداریم. فقط میخواهیم ایرادهای شما را رفع کنیم. در اموری با شما همکاری میکنیم که خودتان وقت پرداختن به آن را ندارید. این نظر بنده است. پس ما باید ابتدا تجزیه و تحلیل کنیم که خودمان چه‌کارهایی را میتوانیم انجام دهیم و چقدر بنیه و توان داریم، بعد محاسبه کنیم که چگونه میشود امور را حل کرد.

من عذر میخواهم از اینکه بی‌پروا و رُک صحبت میکنم. این نتیجه‌ای است که بنده در گذشته دیده‌ام و میدانم به نتیجه نمیرسیم. مدتی زحمت کشیدیم خودمان خسته شدیم. کم کم گِله از داخل شروع شد.

یکی از حضار: در سال گذشته ما با اینها صحبت کردیم و گفتیم افرادی در حسینیه ارشاد هستند که میخواهند تحت یک برنامه منظم به حج مشرّف شوند، شما بیایید با ما قرارداد ببندید در مورد پذیرایی، مسکن، برنامه‌های آموزشی و مذهبی و ... گفتند: بسیار خوب، هرطور که شما بگویید. قول دادند که خواسته‌های ما را برآورده کنند. وقتی رفتیم، به بعضی از آنها عمل کردند، ولی نه آنگونهکه ما انتظار داشتیم. معلوم است که آنها حساب سود و نفع خودشان را میکنند؛ میکوشند جوری برنامه‌ریزی کنند که بهره مادی بیشتری ببرند. فرض کنید اتاقی که ده نفر ظرفیت دارد، در اختیار بیست نفر می گذارند. غذا را از یک گوشه‌اش میزنند. هر کاری را که میتوانند انجام میدهند تا در آخر مثلًا دویست هزار تومان بیشتر برایشان بماند.

حال اگر یک کاروانی به دنبال این نفع نباشد؛ مثلًا پنج هزار تومان بگیرد اما هرچه لازم است خرج کند. بهترین مسکن را اجاره کند و بعد عهده‌دار برنامه‌های آموزشی شود. تنها این نباشد که بساطی پهن کند و به افراد غذای خوب بدهد، صبح بخورند و تا غروب بخوابند! مثلًا در کاروانی که ما بودیم، افرادی میگفتند: ما آمده‌ایم که اعمالمان را درست انجام دهیم. ما باید بدانیم که حوله احرام را چگونه ببندیم. به آنها گفتم: آقا! این که کاری ندارد از کتاب بخوانید، می‌فهمید که چهگونه باید ببندید. بیایید پای سخنرانی بنشینید و حقیقت حج را بفهمید، حاضر نبودند شرکت کنند و کمی به خودشان زحمت بدهند!

اگر منظور این است که بروند حج و فقط همان اعمال خشک را انجام دهند و سرشان را بیندازند پایین و برگردند، همین کاروان‌ها برایشان خوب است، ولی اگر کسی می خواهد واقعاً از هدف اصلی حج آگاه شود و استفاده کند، باید با کاروانی برود که خود

آن کاروان هم آمادگی داشته باشد برای طرحریزی این برنامهها.

ما نمیتوانیم از حمله دارها، آن کاروان ایده‌آل و آرمانی را توقع داشته باشیم. جناب آقای مزینی فرمودند که از عهده‌ما ساخته نیست. باید با آن‌ها صحبت کنیم و ... اما آنها به‌ما قول می‌دهند و عمل نمیکنند. نمونهاش همان بود که ما دیدیم. برای اینکه او نفع خودش را می‌خواهد و از گوشه و کنار هزینه میزند تا سود بیشتری گیرش بیاید و هیچکدام از این کارها و خواستههای ما را انجام نمیدهد.

ص: ۷۰

عرضکردم که ما نمیتوانیم اینکار را بکنیم، چون اینکاره نیستیم. ما نمیتوانیم بایستیم دستور غذا بدهیم یا غذا بپزیم. از افرادی که صلاحیت دارند پیدا کنیم و با آنها قرارداد ببندیم وکارمزد بدهیم و آنها هم نفعی داشته باشند.

با محاسبه دقیقی که بنده در سال گذشته کردم، بهترین جا را اگر بگیریم، بهترین غذا و بهترین برنامهها را اجرا کنیم، هزینه هر نفر چهارهزار و پانصد تومان میشود در حالی که آنها شش هزار تومان از زائر میگیرند و خودشان هم اقرار دارند که استفاده میکنند.

در دو شب گذشته، یکی از صاحبان رستورانهای خیلی خوب قلهك را دیدم و با او در این باره صحبت کردم. گفت: خیلیها از طرف کاروانها دنبال من آمدند، ولی نپذیرفتم. شما با چنین برنامهای، اگر بخواهید با کمال میل حاضرم و تعهد میکنم که کاروان را از هر جهت اداره کنم.

اگر با چنین آدم منظمی، که هدف مادی ندارد، دلیلش هم این است که تاکنون به دنبال کاروان درست کردن نبوده و میتوانسته مانند دیگران قراردادی ببندد و سودی ببرد.

اگر چنین شخصی مدیریت کند، دیگر کسی نمیتواند به غذا اعتراض کند. از نظر برنامههای مذهبی و برنامههای رسمی هم که خود ما برنامه را تنظیم میکنیم، افرادی را هم در اختیارش میگذاریم؛ کسانیکه بتوانند با دستگاه‌های دولتی عربستان در ارتباط باشند و اتومبیل کرایه کنند و چادر تهیه نمایند و ... در آخر کارمزد بگیرند. ما هم هیچ کاری نکنیم و فقط فکر بدهیم.

معلوم است اگر کار میان افراد ذی‌صلاحیت تقسیم شود، کاروان نمونه میشود و اگر افراد این کاروان آن کلاسهای ویژه را بگذرانند و به حج بیایند، حقیقت حج را درك خواهند کرد والّا اگر گیر این کاروانچیها بیفتند، همان مصایبیکه بود، ادامه خواهد داشت.

استاد مطهری: در اینجا لازم است دو مطلب را عرض کنم:

۱. گاهی ناراحتیهایی از خودِ این مسافرت برای بعضی پیدا میشود. بعضی از افراد تحمّل‌بیشتری در برابر سختیها دارند. بهعکس بعضی هستند به برخی مسائل اهمیت نمیدهند. بسیاری از ناراحتیها شاید در معاشرتها ایجاد میگردد؛ مثلًا در سوار شدن به هواپیما و پیاده شدن از آن، روح انسان چقدر رنج میبیند. انسان باید مسابقه بگذارد تا در هواپیما جا گیرش بیاید؛ نظم و حساب و کتاب نیست. کسی که از اینجا حرکت میکند، باید مطمئن باشد در داخل هواپیما اسیر و گرفتار نمیشود. آسایش جسمانی در حدّی که لازم است داشته باشد.

۲. مطلب دیگر آگاهانه و زنده بودن این سفر است. لازم است افرادی که به مکه و مدینه میروند، و مدت ده‌روزی که مثلًا در مدینه میمانند راهنما داشته باشند تا مطالب تاریخی مدینه را بهطور مختصر و اجمال توضیح دهد. ما وقتی به آنجا رفتیم، با اینکه مقداری اهل کتاب و مطالعه هستیم، اگر چیزی بپرسند، نمیتوانیم خوب پاسخ بدهیم. آدم باید یك‌چیزهایی را بداند؛ مثلًا خانه امام صادق (ع) درکجا بوده؟ مقامات پیغمبر کجا است؟ و ... اگر برنامه زندهای باشد و در ظرف ده روز، بهطور اجمال تاریخ دهساله هجرت را برای زائران بگوید. یا در مدتی که در مکه است، تاریخ مکه ابراهیمی، مقام ابراهیم، حجر اسماعیل، زندگی حضرت رسول، بعثت و ... را مرور کند.

ما میخواهیم در طول سال به مردم این مطالب را بیاموزیم اما مردم آمادگی ندارند. در آنجا این آمادگی هست و صد برابر هم هست. در مشاعر خوب می‌شود اینها را آموخت.

میدانیم که عرفات چه سرزمین مهمی است؛ هم از جهت مکانی و هم از نظر زمانی. اشخاصی به آنجا میروند اما مردد و منتظر هستند کی غروب میشود که از آنجا بروند! باید برنامهای، مانند برنامه کامل، جالب و زندهای که امسال حسینیه ارشاد درآنجا اجرا کرد، ادامه یابد. به خصوص در آن نصف روز، از ظهر تا غروب، دعا و راز ونیاز با حالی اجرا شود. انسان وقتی خودش تنها میرود

که نمیتواند و کاروانی هم که چنین برنامهای را داشته باشد، وجود ندارد. امروز کاروانچی هرقدر هم که ماهر باشد، در احیای حج مهارت ندارد. همچنین در منا آن سه روزی که هستند، باید سه روز زنده‌باشد.

پس هدف ما از کاروان نمونه آن است که آسایش جسمانی اشخاص در آن تأمین شود؛ ناراحتیهاییکه لازم نیست انسان آنها را تحمل کند وجود نداشته باشد و دیگر اینکه خودِ این سفر، سفر زندهای باشد. البته باید در حول و حوش آن بیشتر اندیشید و باید دید افرادیکه میخواهند راهنما باشند و مأمور زنده کردن این برنامه هستند، چه کارهایی را لازم است انجام دهند. اگر این‌مسائل در کاروانی محقق شد، میتوان گفت آن کاروان، نمونه است. در این صورت، کاروانهای دیگر هم از آن سرمشق میگیرند. اگر ده تا، بیست تا کاروان این گونه‌شد، ما دیگر از این کار و برنامهها دست برمیداریم.

ص: ۷۱

یکی از حضار: تمام همّت ما این است کاروان نمونه‌ای راه اندازی کنیم که سرمشق باشد. نمونه، معنایش همین است که سرمشق بشود. ما باید برداشتی از «نمونه» داشته باشیم که قابلیت سرمشقی داشته باشد. اگر یک کاروانی راه بیندازیم و سه هزار و دویست و پنجاه تومان از هر زائر بگیریم و همین مبلغ را برای هر نفر خرج کنیم، مطمئن باشید از ما شروع میشود و به ما هم ختم میشود. حمله‌دار از اول تا آخر سال، حواسش به حساب و کتاب است که چگونه صرفه جویی کند و از هزینه بکاهد تا سودی برایش بماند. و ما می‌خواهیم طوری عمل کنیم که دیگران تقلید کنند و قابلیت تقلید داشته باشیم.

یک وقت افرادی مرد خدا هستند و برای رضای خدا کاری را انجام میدهند، این فرق میکند، همه‌که اینگونه نیستند. من آن آقای رستورانی قلهک را نمیشناسم و نمی‌دانم تا چه‌اندازه میتواند از عهده این کار برآید. معلوم است که اداره یک رستوران در تهران با اداره آن در صحرا تفاوت زیاد دارد.

اگر ما موفق شویم یک درصد کاروانها را اصلاح کنیم و نفع داشته باشد، بیشتر توفیق یافته‌ایم تا صددرصد آنها را اصلاح کنیم بدون اینکه نفعی در میان باشد. چون آن یک در صد نفع دارد و این صد در صد نفعی ندارد. باید بگونه‌ای عمل کنیم که بتوانیم نافذ باشیم. به‌نظر بنده خواستن آنها و به ایشان گفتن، لااقل اتمام حجت استکه آقایان! ما گفتیم و شما شنیدید، چیزی هم از شما نخواستیم. البته اول باید برای خودمان معلوم باشد که چه می‌خواهیم؛ حقیقت این است که ما باید طوری عمل کنیم که میان حاجی و غیرحاجی فرق باشد. این فرق در دانستن تاریخ آنجا حاصل نمیشود. حاجی باید آدم جدیدی باشد، همان انسان قبل نباشد. معلوم است که زحمت هم دارد. آسان نیست. پس باید خودمان اول بفهمیم که باید چه‌کنیم حالمان تغییر کند و بعد، از دیگران بخواهیم ...

بعضی‌میگویند سی‌سفر یا چهل سفر حج رفته‌ایم! باید پرسید چه تغییری در شما ایجاد شده است؟ من استدعا میکنم از حضرت آقای مطهری که یکی از جلسات را اختصاص دهند به همین مطلب تا استفاده کنیم که قبل و بعد از حج باید چه تغییری در ما ایجاد شود؟

یکی از حضار: امروزه حمله‌دارها به منافع اقتصادی‌خود میاندیشند و در این سو فعالیت میکنند. اما شما میخواهید روی منافع معنوی فعالیت کنید، این دو، با هم معارضاند و قابلیت تقلید در آن ها نیست.

ما میخواهیم کاروانی تشکیل دهیم که هدفش به دست آوردن منفعت نیست. کاروانی که از هر حاجی هزار و پانصد تومان منفعت میبرد، نمیتواند از ما تقلید کند. خواست او با خواست ما معارض است؛ اگر چنین کند، هزار و پانصد تومان از دستش میرود. من نمیگویم این‌کار را نکنیم اما مطمئن باشید این کار ما برای آنان قابل تقلید نیست.

یکی دیگر از حضار: برای اینکه ما بتوانیم اثرگذار باشیم، راه خوبی وجود دارد و آن اینکه از افرادی که تصمیم دارند با کاروانی عازم حج شوند و حج خود را بهجا آورند، دعوت کنیم در کلاسهای ما شرکت کنند و معارف و فلسفه حج را به آنها آموزش دهیم و در مورد تاریخ اماکن مکّه و مدینه مطالبی در اختیارشان بگذاریم تا زمانی که همراه کاروانشان هستند، از جهت اخلاقی و معارف حج، بتوانند رهبری معنوی کاروان را به عهده بگیرند و جلسات تربیتی تشکیل دهند؛ به خصوص اگر آن افراد هدفدار باشند؛ یعنی به کاریکه میکنند، معتقد بوده و ایمان داشته باشند. این راهی است برای نفوذ در کاروانها و جلب افراد با روحیه و معنویتگرایی که با کاروانها عازم حج میشوند.

این افراد میتوانند در طول سفر حج، با ملل مختلف تماس بگیرند و تفاهم داشته باشند. خلاصه آنچه گفتم این شد که: باید افرادی را تربیت کنیم که برای رهبری معنوی کاروان، کار روحانی ورزیده و کاردان را انجام دهند.

ص: ۷۲

تفصیل سفر مکه معظمه

این سفرنامه

سفرنامه حاضر، در ادامه حرکت سفرنامه نویسی حج در دوره قاجار است که توسط یکی دیگر از صاحب منصبان این دولت نوشته شده و مسیر او نیز درست مانند غالب افرادی که این زمان از تهران به حج رفته اند، از طریق شمال ایران به سمت دریای سیاه و از آنجا به استانبول و اسکندریه و کانال سوئز و سپس جده و بازگشت از همان طریق بوده است. این سفرنامه به تفصیلِ سفرنامههای مفصّلِ این دوره؛ مانند فرهاد میرزا، امین الدوله، میرزا عبدالحسین خان افشار و ... نیست اما به رغم اختصار، حاوی نکات جالبی در باره مسیر راه و حرمین است.

نسخهای از این سفرنامه در ۱۷ صفحه به شماره ۳۸۹۹ در کتابخانه ملک نگهداری شده و در فهرست آن کتابخانه (ج ۳، ص ۳۶۶) معرفی شده است. نسخه اندکی بد خط و تصویری که در اختیار بنده قرار گرفت کم رنگ و رو بود. به همین جهت کلماتی ناخوانا ماند.

این سفر در شعبان ۱۳۲۱ قمری آغاز شده و تا صفر ۱۳۲۲ به طول انجامیده است.

تاریخ پایان سفرنامه اولِ شهرصفرالمظفر ۱۳۲۳ (شاید: ۱۳۲۲) است. علیالقاعده یا باید سال مذکور ۱۳۲۳ باشد یا اگر در ۱۳۲۲ است باید اولِ آن نه، بلکه دست کم پس از روز پنجم باشد که روز ورود او به طهران است.

رسول جعفریان

۱۵ محرم ۱۴۲۹

میرزا محمود خان مدیر الدوله

نویسنده این سفرنامه میرزا محمود خان مدیر الدوله وزیر لشکر برادر میرزا احمد خان مشیر السلطنه است که فرد اخیر از رجال مشهور دولت قاجاری، وزیر داخله، عدلیه و مالیه بود. اما نویسنده ما سالها در آذربایجان مشغول کار بوده و از این حیث، مظفرالدین شاه به وی اعتماد داشته است. درتهران از همان سال ۱۳۱۴ که سال نخست سلطنت مظفرالدین شاه است، تولیت آستان قدس رضوی به وی سپرده شده و بعدها وزیر لشکر شده است.

آنچه در ذیل در باره وی خواهد آمد تقریباً همه برگرفته از «مرآت الوقایع» مظفری است که اشارات قابل توجهی به وی از سال ۱۳۱۴ تا ۱۳۲۲ دارد. بر اساس نخستین اطلاع موجود در این کتاب، در باره این شخص، مدیر الدوله در ذی حجه سال ۱۳۱۴ تولیت آستان مقدس شده است.

ملک المورخین مینویسد: «جناب میرزا محمود خان مدیر الدوله، که از وزرای دیندار و خداترس و درست و امین و خیر خواه ملت و دولت است، به تولیت آستانه مقدسه رضویه- سلام الله علی ساکنها- مفتخر شد.». (۱)

همو نوشته است: «در ماه جمادی الثانیه ۱۳۱۵، جناب میرزا محمود خان مدیرالدوله متولی باشی آستان مقدس، که از وزرای دیندار وخداترس مملکت ایران است، خدماتی شایان به تولیت جلیله نموده؛ از جمله مبالغی آستانه مقدسه قرض پیدا کرده بود. مدیر الدوله خرج را با دخل برابر کرده ... گفتند مدیر الدوله در آن سال، دوازده هزار تومان حق التولیه خود را تقدیم مخارجات آستانه متبرکه نمود. (۲)

بنا به نوشته ملک المورخین، وی در عشر سوم صفر ۱۳۱۸ ق. به وزارت کشور منسوب شده و این به پیشنهاد اتابک اعظم بوده است. (۳)

از مقدمه همین سفرنامه بر می‌آید که وی در هنگام آغاز سفر، وزیر لشکر بوده، اما شگفت آن است که عبدالحسین خان ملک المورخین نوشته است: در اول شهر ذیحجه ۱۳۲۲ مدیر الدوله وزیر لشکر از وزارت لشکر معزول شد. با اینکه میان نوکرهای شاه مرد درست و دیندار و خدا ترس می‌باشد و هیچ خلافی هم از او سر نزده است. (۴) این درست زمانی است مدیرالدوله درحج به سر می‌برد. بنابراین، باید اشتباهی برای ملک المورخین رخ داده باشد. بسا این مربوط به سال بعد باشد. همو دروقایع سال ۱۳۲۰ نوشته است: «در عشر آخر رمضان، پساز آنکه امین الدوله از وزارت وظایف و اوقاف استعفا کرد، شاه شغل او را به حاجی مدیر الدوله داد.». (۵)

نویسنده در این سفرنامه، از پسرش ثقه السلطنه یاد کرده و ملک المورخین هم ذیل رخدادهای سال ۱۳۲۰ نوشته است: «ثقه السلطنه بن حاجی مدیر الدوله، وزیر وظایف واوقاف به نیابت وظایف و اوقاف و استیفای وظایف سربلند شد.» (۶) شاید پسرِ دیگرِ او مشیر

۱- مرآت الوقایع، چاپ میراث مکتوب، ۱۳۸۶ ص ۸۵

۲- مرآت، ص ۱۲۶

۳- مرآت الوقایع، ص ۵۷۸

۴- مرآت الوقایع، ص ۷۴۰

۵- مرآت الوقایع، ص ۷۸۲

۶- مرآت الوقایع، ص ۹۰۸

ص: ۷۳

نظام باشد که باز به نوشته ملك المورخین در عشر دوم ذی قعده ۱۳۱۷ لشکر نویس باشی آذربایجان شده است. (۱) اعزاز الدوله هم فرزند دیگر او بوده که در پایان با اشاره به مستقبلین از او یاد کرده است.

بدین ترتیب آشکار میشود که نویسنده از چهره‌های برجسته پایتخت بوده است. او افزون بر اشاراتی که در ابتدای سفرنامه و انتهای آن، در دید و بازدید علما و سیاسیون مهم پایتخت؛ از جمله شیخ فضلالله نوری از خود دارد، نامهای هم از مظفرالدین شاه در پایان سفرنامه، در باره سوغاتی که برای او فرستاده، آورده است.

شاه در این یادداشت مینویسد:

«مدیر الدوله! عریضه شما را ملاحظه نمودیم. ان شاءالله حج شما قبول و دعاهاییکه میدانم قبلًا به ما کرده‌اید مقبول است. حقیقتاً جای شما در این مدت در حضور خالی بود. ثقه السلطنه و اعزاز الدوله در غیاب شما خوب خدمت میکردند. کمال رضایت را از خدمات آنها داریم. به شما هم کمال التفات را داریم. اشیایی که به رسم سوغات فرستاده بودید رسید. بسیار مستحسن و پسندیده افتاد. شهر صفر المظفر ۱۳۲۲»

[۲۲ شعبان ۱۳۲۱: آماده حرکت از تهران]

روز پنجشنبه بیست و دوم شهر شعبان المعظم، توشقان ئیل ۱۳۲۱ برای مرخّصی شرفیاب خاك پای مقدّس اعلی حضرت همایون ظلّ اللهی- ارواحنا فداه گردیده، پس از بذل مراحم و تفقّدات کامله و تقبیل خاك پای همایون خسروانه، به اتاق نظام رفته، درحالتیکه عموم جنابان لشکرنویسان عظام حضور داشتند. جناب نعیم السلطنه منشی باشی، اداره وزارت لشکر، دستخط آفتاب نمطکه بر حسب استدعای خود این بنده برای نیابت وزارت لشکر خطاب به حضرت اشرف والا سپهسالار اعظم به افتخار جناب جلالتمآب فرزند ثقه السلطنه شرف حضور یافته بود، قرائت نمود و کلیه لشکر نویسان فخام، اظهار کمالِ رضامندی از خودِ این بنده حضوراً نمودند و سبب محوّل شدن نیابت وزارت لشکر به عهده جناب ثقه السلطنه زاید آنچه اظهار مسرّت کردند وبعد از صرف نهار از اتاق نظام با لشکر نویسان وداع نموده، به منزل مراجعت شد.

[روز جمعه ۲۳ شهر شعبان: خداحافظی]

صبح جناب فضایل و فواضل نصاب، مجتهد الزمانی، آقای حاج شیخ عبدالنبی به دیدن تشریف آورده وداع فرموده، دعای مسافرت به گوش‌های این بنده خوانده، تشریف بردند. بعد از رفتن ایشان به کالسکه سوار شده، به زیارت حضرت شاهزاده عبدالعظیم- علیه التحیه و التسلیم مشرّف شده، وداع کرده و از حضرت احدیت در آن بقعه متبرّکه و مَضجع مقدّس از خداوند تبارك و تعالی مسألت نمود که ادراك فیضِ آن سفر بزرگ به صحّت و سلامت نموده، صحیحاً سالماً معاودت کند و از آنجا به منزل جناب مستطاب اجلِّ اکرمِ افخم، آقای مشیر السلطنه، وزیر مالیه و خزانه به عنوان نقل مکان آمده، نهار آنجا صرف شد و از حُسن اتفاق نوبه و تبی که روز قبل عارض مزاج ایشان شده و عرق کرده بودند دیگر آن روز جمعه بحمدالله نوبه نیامد و حالت بهبودی برای ایشان به حصول پیوست و نگرانی خاطر این بنده که اقصی الغایه بود، مبدّل به فراغت گردید و از این حیثیت، شکر حضرت معبود یزدان به تقدیم آمد و آن شب را در خانه‌های ایشان اقامت نموده، روز شنبه هم همانجا مانده، به رفع نواقص اسبابِ سفر اقدام شد.

عصر شنبه جناب فضایل و فواضل نصاب ثقه الاسلام آقای آقا سید ریحان الله- سلّمه الله تشریف آوردند. جناب مستطاب اجلّ آقای بحرینی- سلّمه الله- به نیم ساعت بعد تشریف ارزانی داشته، بعد از صرف چای و غیره، هر دو این آقایان محترم دعای مسافرت خوانده تشریف بردند.

پس از آن، جناب افاضل و افادت نصاب حجه الاسلام آقای حاج شیخ فضلالله مجتهد مازندرانی- سلّمه الله- تشریف آورده، به قدر یك ساعت نشسته، برخاسته و دعای عزیمت سفر نیز ایشان لطف فرمودند به گوش‌های بنده خواندند و با ایشان نیز وداع نموده

تشریف بردند.

بعد، نواب شاهزاده دارا و جناب جلالتمآب مقتدر السطنه و جناب جلالتمآب حاجی صدر الدوله و جنابان حاجی رفیع الدوله و آصف السلطان و عین الدوله و بصیر همایون آمدند. آنها نیز وداع نموده رفتند.

[۲] چون دو دستگاه کالسکه و چاپاری از دارالخلافه الی رشت اجاره شده به وعده روز شنبه، رییس راه شوسه پیغام داده بود که جمعی دیگر هم مثل جنابان مجدالدوله و مشیر الملک برای روز یکشنبه از راه رشت می باید بروند و سفیر دولت ... (۲) هم بعد از آن می باید از همین راه مراجعت به

۱- مرآت، ص ۴۹۶

۲- جای یک کلمه در اصل سفید است.

ص: ۷۴

فرنگستان کند و اسب چاپاری کفایت همه مسافرین را نخواهد نمود. در این صورت همین عصر روز شنبه را باید حرکت کنید، لابد و لاعلاج شده در همان شب شنبه ۲۴ شهر شعبان با جناب مستطاب اجل مشیر السلطنه وزیر مالیه و جناب موثّق الملک و جناب فرزندی ثقه‌السلطنه و جناب بدیع الدوله و سایر اولاد و اقارب وداع نموده، ساعت چهار از شب گذشته، با نهایت پژمردگی و دلتنگی از مفارقت آنها به شهاب آباد رسید. در واقع به رأی العین مضمون این مطلب را مشاهده نمود:

یقولون انّ الموت صعب و لکن مفارقهٔ الأحباب أصعب.

[صبح یکشنبه ۲۵: ورود به قزوین]

از شهاب آباد حرکت کرده، عصر دوشنبه ۲۶ به قزوین وارد شده، در عمارات دیوان‌ها که جناب جلالتمآب، میرزا صالح خان سالار اکرم حاکم و پذیرایی نمودند [مستقر شدیم].

جناب مستطاب اجلّ مجد الدوله ایلخانی قاجار که دو ساعت قبل از بنده وارد قزوین شده و تمدّد اعصابی نموده بودند، بعد از ملاقات ایشان عازم به طرف رشت شدند. این بنده هر شب را در یکی از آن عمارات، چون نواب علیه حرمه السلطنه همراه بودند، اقامت کرده در ساعت هشت از شب گذشته، کالسکه‌ها و گاری چاپاری را که کرایه شده بود حاضر نموده، عازم به طرف رشت گردیدم و در مدت پنج شبانه روز از منازل مفصّله گذشته، شب جمعه سلخ شهر شعبان وارد رشت شد. اما در راهها تا درّه ملاعلی چندان صعوبتی نداشت.

بیونک: چهار فرسخ- از بیونک به بیک کندی: دو فرسخ- از بیک کندی به نورباشی چایی: دو فرسخ- از نورباشی چایی به درّه ملاعلی: دو فرسخ- از درّه ملاعلی به پاچنار: دو فرسخ- از پاچنار به بالابالا: دو فرسخ- از بالابالا به منجیل: دو فرسخ- از منجیل به رودبار: دو فرسخ- از رودبار به رستم آباد: دو فرسخ- از رودبار به امامزاده هاشم: دو فرسخ- از امامزاده هاشم به کدوم: دو فرسخ- از کدوم به رشت: پنج فرسخ.

ولی از درّه ملّاعلی که به پاچنار و بالا بالا و منجیل و رودبار که تماماً درّه و کناره‌های رودخانه منجیل بود، با آن که راه‌ها شوسه و اغلب طرف پردگاههای [پرتگاه‌های] راه، به قدر سه چارک ارتفاع و چهار ذرع عرض با سنگ و آهک و گچ، دیوار کشیده‌اند که مال و آدم و کالسکه و گاری پرد [پرت] نشود. مع هذا زهره انسان آب می‌شد، از تصوّر دیدن آن که مبادا شخص فرد [پرت] شود.

[۳] امّا از آنجا که فضل خداوند شامل حال بندگان می‌باشد از خطرات عظیمه حفظ می‌فرماید. در رشت حضرت مستطاب اشرف ارفع امجد افخم الدوله شاهنشاه زاده اعظم عضد السلطان- دامت شوکته الوالا- هنگام ورود بنده به رشت کالسکه و یدک و چند نفر از معاریف عمله‌جاتشان را به استقبال فرستاده بودند و نیز جناب حاجی سید رضی که از تجّار و ملاکین معتبر رشت می‌باشد از برادر و بستگان خود با یدک و غیره به استقبال فرستاده بود و تا نیم ساعت به غروب مانده در یک فرسخی شهر معطّل شده، دیده بودند آثاری از بنده تا آن وقت پیدا نشد، معاودت به رشت نموده بودند. پس از معاودت آنان به فاصله نیم ساعتی به آنجا رسیدیم. اهل قهوه‌خانه نزدیک به شهر این تفصیل را بیان نمودند.

مختصراً یک ساعت و نیم از شب گذشته به خانه جناب حاجی سید رضی وارد شدیم. فردای آن روز [حاکم] ایالت [ظ] رشت یک طاقه شال کشمیری مرحمت فرموده، به عنوان تبریک ایفاد و التفات فرموده بودند. به آورنده ده عدد اشرفی داده شد. روز بعد از ورود، خودم شرفیاب حضور مبارکشان شدم. کمال تفقّد و مرحمت مبذول داشتند. یک ساعت خدمتشان بوده، یک پیاله چای صرف و مستظهراً از خدمتشان مرخص گردیده، به منزل مراجعت شد؛ ولی در همان شبانه روزی که در منزل حاج مشار الیه اقامت داشتم، محرمانه از او و از عمید السلطنه و سالار، تحقیقات سلوک و رفتار حضرت شاهزاده معظم که استفسار شد، خیلی خوب از خود حضرت والا و اجزاءشان تعریف و تمجید و دعاگویی به ذات مقدس همایون ملوکانه- ارواحنا فداه- مینمودند. خداوند ان

شاءالله تعالی روز به روز بر عمر و استقامت وجود مسعود این پادشاه رؤوف مهربان- ارواحنا فداه- بیفزاید که عموم اهالی ایران در ظلّ ظلیلشان مرفّهُ الحال روزگار بگذرانند.

[اول رمضان: در رشت]

بالجمله، دو شب و یک روز میهمان حاجی سید رضی بوده، روز شنبه غرّه رمضان از رشت با کالسکه حاج مشارالیه حرکت نموده، به پیر بازار رفتم، در حالتی که جنابان عمیدالسلطنه و سالار بدرقه آمده، به مرداب نشسته شد. عمیدالسلطنه را از همانجا وداع نموده، مراجعت کرد ولی سالار به همراه بود الی انزلی.

در انزلی به فاصله نیم ساعت که مکث شد کشتی تجارتی حاضر گردیده، با سالار هم وداع نموده، او به انزلی رفته و بنده با جناب اجل مجد الدوله و اتباع طرفین در کشتی، متوکّلًا علی الله نشسته روانه شدیم.

ص: ۷۵

دریا شب و روز اوّل عیبی نداشت و از دهنه بیتلاطم گذشت، ولی از آستارا به بعد که سه ساعت به غروب مانده حرکت نمودیم از محاذی لنکران، دریا بنای تلاطم گذاشت و خود بنده حالم به هم خورد، لکن استفراغ ننمودم اما جمیع اعضایم غرق عرق شده بیحال افتاده بودم. همراهانم تماماً افتاده و متصل قی میکردند.

مختصراً دو شب در دریا بودیم. صبح روز سیم رمضان شد، مرده بیجان به بادکوبه قبل از ظهر رسیدیم. یک شب و دو روز در مهمانخانه آنجا با کمال تنفرّ اقامت شد.

بعد از ظهر [۴] روز سه شنبه، ۴ رمضان به ماشین‌خانه بادکوبه رفته، در صورتیکه جناب اجلّ مشیر الملک وزیر مختار بطرزبوغ [پطرزبورگ] برای راه انداختن با قونسول‌های بادکوبه و تفلیس حاضر شده بودند.

بلیت از بادکوبه الی باطوم گرفته با حضرات وداع کرده به درجه ... (۱) راه آهن، خود و حرمه السلطنه و افخم السلطنه و یک خدمتکار زنانه نشسته و ما بقی نوکر و آدم دو نفر در نمره دوم نشسته و حاجی بشیر خان و دو نفری که در نمره ۳ که حاجی تقی و حاجی ابراهیم آشپز باشند، نشسته از دو ساعت به غروب مانده سه شنبه ۴ رمضان الی چهار ساعت از شب پنجشنبه ۶ گذشته وارد باطوم شدیم که در سی ساعت از بادکوبه به باطوم طی این مسافت گردید. بعد از ورود به باطوم قونسول آنجا حاضر شده چون عیال همراه بود، دیگر در میهمانخانه اقامت نکرده، به منزل مشهدی علی اکبر ترک رفته، اقامت نمودیم.

جناب مجد الدوله در همان میهمانخانه ماندند. عصر پنجشنبه به دیدن بنده تشریف آوردند. صبح پنج شنبه قونسول باطوم آمده، تذکرهها به ایشان داده شد که بدهند قونسول روس و عثمانی قول کشیده، امضا نمایند. دوازده منات برای امضای کارگزاران دولت عثمانی به تصدیق جناب میرزا آقا خان قونسول باطوم داده شد.

در باطوم درخت چای بسیار است. از حیثیت آبادی شهر باطوم از بادکوبه کمتر وبادکوبه به آنجا رجحان دارد. به حمام باطوم رفتم، خیلی پاکیزه و منظّف می‌باشد. چهار منات به حمامی و یک منات به درشکه در ذهاب راه حمام داده شد. قونسول برای شام به منزل خودش دعوت نمود. عذر خواستم. جناب مجدالدوله رفتند. معهذا یک مجموعه شام در ساعت چهار از شب گذشته، از منزل قونسول فرستاده بودند، در حالتیکه خود ما شام صرف نموده بودیم. قونسول از اهل خراسان است که به باطوم مأمور شده.

جناب مجد الدوله بعد از دو شب اقامت در باطوم به کشتی تجارتی سوار شده از برای طرابوزن و سامسوم رفتند که هفت روزه به اسلامبول برسند. به قونسول باطوم یک طاقه شال شیروانی که سی تومان ابتیاع شده، به عنوان ارمغان فرستاده شد.

[۱۲ رمضان: حرکت از باطوم]

در باطوم هفت روز اقامت شده، عصر چهارشنبه، ۱۲ رمضان به کشتی فرانسوی نشسته، قونسول هم به کشتی برای راه انداختن آمده. قریب به غروب با ایشان وداع نموده به باطوم رفتند و کشتی حرکت نموده، از اوّل شب الی صبح به طرابوزن رسیدیم.

آن روز را الی عصر کشتی در کنار طرابوزن ایستاد. بارهایی که به طرابوزن می‌بایست برود با قایق‌ها حمل کردند و از طرابوزن آنچه می بایست بارگیری کنند نیز آورده، داده، شش ساعت از شب پنج شنبه گذشته، کشتی حرکت نمود، الی صبح به اسکله کراسوم، که شهری از خاک عثمانی است، ایستاده و از کراسوم قایق‌های متعدده آمده، آنچه به آنجا حمل شدنی بود بردند.

در باطوم بعد از سوار شدن به کشتی، دیدم مشهدی محمد آقای صرّاف با برادر وبرادرزاده‌اش در همین کشتی میباشند. جناب حاجی سید محمد قزوینی مشهور به مستجاب الدعوه نیز با ایشان آمده‌اند. از این فقره که لامحاله شخص عالمی در این کشتی همزبان و مونس گردید زاید آنچه خشنودی حاصل گردید، ولی از جهت آنکه شخص حکیمی مسیحی با عیال و دو نفر بچه‌اش در کشتی، همسایه اتاق مسکونی بنده واقع شده و یک نفر از بچه‌اش گریه و بی‌آرامی می‌نماید خیلی سخت می گذرد و از طرفی خوف کشتی این شعر حافظ به نظرم آمد:

شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین حائل کجا دانند حال ما سبکبالان ساحلها

۱- دو کلمه ناخوانا شاید: [نمره اول]

ص: ۷۶

در کراسوم وقتی که کشتی لنگر انداخته [۵] و آفتاب طلوع نموده بود، پس از خواندن و قرائت جزوی از کلام الله مجید، تفصیل از باطوم الی کراسوم تحریر شد تا بعد ازاین، چه پیشآید؛ «اللهم اجعل عواقب امورنا خیراً بمحمد صلیالله علیه وآله».

روز جمعه، ۱۴ رمضان به روم، که یکی از اسکله‌هاست، آمدیم تا عصر کشتی لنگر انداخته، قریب به غروب حرکت نموده الی ساعت سه از شب پنج شنبه گذشته به گونیا وارد شده، نیز در اینجا الی عصر کشتی ایستاد و در آنجا نیز بارگیری نموده، شبانه از آنجا حرکت نمود.

[ورود به اسلامبول]

مجملًا اینکه: شش شبانه روز بر روی دریای قرادانگیز بوده، صبح بیستم شهر رمضان به دهنه اسلامبول، که قریب چهار فرسنگ الی شهر اسلامبول مسافت دارد وارد شدیم. در طی این مسافت دو طرف آبادی و عماراتی که همه به یکدیگر وصل و فاصله نداشت، دیده شد که در هیچجا مشاهده نشده بود. بعد به اسکله که رسید هنوز پیاده نشده بود که از جانب جناب مستطاب اجلّ پرنس ارفع الدوله، سفیر کبیر، دو نفر صاحب منصب که یکی از آنها قونسول بود که برای پیاده شدن و بردن بارها و دادن گمرک حاضر شده بودند؛ پس از نیم ساعت خود جناب سفیر با جناب مستطاب اجلّ مجد الدوله که سه روز قبل از بنده وارد شده بودند به کشتی آمدند، به قدر یک ربع در کشتی به واسطه پیاده شدن سایر اشخاصی که از زوّار و غیره در کشتی بودند، مکث نموده بعد به اتفاق ایشان به منزل سفارتی رفته، یک پیاله چای صرف شده، به منزلی که قریب دو هزار قدم به سفارت خانه مسافت دارد و برای بنده اجاره کرده؛ یعنی تعیین نموده بودند، رفتم.

همان روز عصرش، جناب مجدالدوله برای خرید سوار راه آهن شده بونیه رفتند وبا بنده قرار دادند که الی آخر ماه رمضان مراجعت خواهند نمود. من هم چون خیالم قصد اقامه و روزه گرفتن بود، با ایشان قرار دادم که خواهم ماند و از روز ۲۱ رمضان روزه گرفتم. جناب سفیر کبیر عصر همان روز که به منزل آمدم یک سینی شیرینی به عنوان تبریک و فردای آن نیز یک دوری سرشیر و سه قوطی عسل سفید بسیار خوب فرستاد و عصر هم خودشان به دیدن آمدند و لازمه پذیرایی به عمل آوردند. بنده هم یک فرد قالیچه ابریشمی اعلا که شصت- هفتاد تومان قیمت آن بود با یک طاقه شال شروانی که چهل- پنجاه تومان ابتیاع شده بود به رسم ارمغان برای ایشان فرستادم.

سه شب بعد از ورود، جنابِ سفیر به سفارتخانه برای افطار دعوت نمود. در آن شب شیخ الاسلام لنکران میهمان بود؛ ما بقی، اجزای خود سفارت بودند و امین خاقان هم میهمان بود. روز ۲۵ رمضان هم سفیر اعلام نموده بود که در سفارت حاضر شده متفقاً به مسجد ایاصوفی در حالتی که نماز جماعت می‌خواندند و وقت نماز عصرشان بود، رفتیم. چه طُرفه مسجدی و چه بنای عالی که تماماً از سنگ سماق بنا شده، پنجاه- شصت ستون سنگ سماق داشت که چهل ذرع قد هر یک بود و پس از نماز هرگوشه جماعتی نشسته، قرآن تلاوت می نمودند.

پس از تماشای آن مسجد، [به] مسجد سلطان احمد که از ابنیه اجداد سلطان عثمانی بود، آن هم بنای بسیار عالی بود، رفتم. در مراجعت چون جمعی از وکلای دولت عثمانی را که وزیر دول خارجه و وزیر اوقاف و پسر شیخ الاسلام عثمانی و غیره و غیره را برای افطار دعوت نموده بودند و مرا هم دعوت کرده بودند، نیز به سفارتخانه دعوت کرده، افطار سرشیر مفصّلی تهیه کرده بودند و تا ساعت سه از شب گذشته در سفارتخانه بوده و سفیر مرا به ایشان و ایشان را به بنده یک یک معرفی نمودند. در ساعت سه مراجعت به منزل شد.

در شب بیست و چهارم رمضان هم برادر حاجی محمد اسماعیل مغازه‌چی طهران بنده را با جمعی از معارف تجار با جناب سفیر برای افطار در منزل خودش دعوت نموده بود. نیز آن شب هم در آنجا با سفیر صرف افطار شده، سه ساعت از شب گذشته به منزل

مراجعت شد جناب سفیر در یکی از این لیالی که با ایشان بودیم اظهار کردند که تجار آذربایجانی از شما با این لفظ [ظ] عموما [۶] اظهار رضامندی غیاباً نمودند که فلانی در چهل سال که متصدّی خدمات عمده دولتی در آذربایجان بود بهطوری رفتار نمود که احدی از اعلی و ادنی از ایشان نرنجید. با کمال حسن سلوک با عامه مردم رفتار نمود وبعد از این اظهارات، خواهش آنها این شد که چون حاجی شیخ محسن خان، سفیر مقیم اسلامبول، درحال حیات خودش چند فرد شعر به خط خودش از مرثیه محتشم نوشته و در آنجا در تکیه خان والده که تجار آذربایجانی و غیره در ایام تعزیه‌داری حضرت خامس آل عبا- علیه آلاف التحیه و الثناء- نصب می‌نمایند. اگر فلانی از آن کتیبه‌های اشعار محتشم که به خط خود نوشته‌اند یا همه آن یا بعض آنها را بدهند که در آن ایام در خان والده نصب کنیم، خیلی باعث ترویج شرع مبین و مایه تشکر و امتنان ماها و اجر اخروی برای خود فلانی خواهد شد.

جواب دادم در این فقرهکه مسبوق نبودم و الّا بهقدر ده- دوازده از آن اشعار به نقد در طهران موجود داشتم. اگر می دانستم میآوردم. ان شاءالله عهد می کنم که اگر از این سفر صحیح و سالم و دلخوش به طهران مراجعت نمودم آنچه موجود دارم از آنهاییکه نقل شده می‌فرستم؛ بقیه را

ص: ۷۷

هم ان شاءالله میدهم نقل نموده و طلا و روغن زده و تخته چسبانده، می‌فرستم که در خان والده از خطوط اهل ایران این یادگار برای دعاگویی دولت ایران و یادگاری از بنده بماند.

چون تا عید رمضان در اسلامبول اقامت شده بود، جناب سفیر اصرار نمودند که مجلس سلام عید سلطان عثمانی را خیلی باشکوه منعقد می‌نمایند. بهتر این است که این مجلس را ببینید و به آن جهت خود سفیر صورت به وزیر تشریفات داده بودند که از باب عالی اذن حاصل بشود که شش نفر از نوکرهای معتبر دولت علیه ایران که خودشان با پسر وبستگانشان باشند، بیایند.

[حضور در مجلس سلامِ سلطان عثمانی]

زمان انعقاد مجلس سلام در بالاخانه‌های مجلس که سفرای خارجه می‌نشینند، آنها هم آمده وضع سلام اینجا را تماشا کنند، اذن داده بودند. به این جهت بنده و جناب مجدالدوله و هر یک با دو نفر پسر و برادر جناب مجدالدوله و امین خاقان هم که جزو حاج به اسلامبول آمده بود، در آن بالاخانه به راهنمایی سفیر قبل از انعقاد سلام رفتیم. سفرای خارجه هم هر یک با مادام خودشان در آنجا آمده بودند. قریب یک صد نفر در آنجا مجمّع شده بود. میز بزرگی از شیرینی و میوه‌آلات و چای و غیره حاضر نموده بودند. پس از دو ساعت که پنج ساعت از روز گذشته بود، سلطان با لباس ماهوت سیاه ساده با قراره نظامی ساده در کمر بسته، به مجلس وارد شدند که فوراً چند دسته موزیک که در بالاخانه مقابل سلطان بود، سلام زدند.

بعد از سلام، خود سلطان دست رو به آسمان بلند نموده، دعایی خواندند و به طرف یمین تختی که از نیمکت قدری بزرگتر بود، مثل آنکه روی صندلی بنشینند جلوس نموده، ابتداءاً صدر اعظم و وزرا، که ارباب قلم بودند، آمدند بهوضع خودشان، هر یک سه- چهار دفعه تمنّا نمودند و کم کم نزدیک شده، دامن پالتو نظامی سلطان را تقبیل کردند. یک یک همینطور به همین وضع هی آمده، تمنّا نموده و بوسیدند دامن سلطان را، رفتند.

پس از آن، بنای آمدن وزیر جنگ و سرداران و امرای تومان و غیره شد. قریب دو هزار نفر همینطور به ترتیب، به ردیف با لباس نظامی ... (۱) قداره هر یک آمدند و زمانیکه بنای آمدن اهل نظام شد سلطان از طرف یمین همان نیمکت برخاسته به طرف یسار تخت جلوس کردند و در پهلوی تخت در طرف یسار شخصی با لباس نظامی ایستاده و رشه در دست داشت که سر آن شبیه ... (۲) دست بود و ریشه داشت. پس از تمنا، آن وقت نزدیک آن شخص حامل رفته، آن را می‌بوسیدند و بهطور قهقهرا مراجعت، در دور مجلس سلام میایستادند.

قریب دو هزار نفر اینطور آمدند. بعد ازآن منشیان ونویسندگان بههمین ترتیب آمدند. از آن به بعد، بنای آمدن علما شد. دو نفر از آنها که آمدند، سلطان از روی نیمکت برخاست و ایستاد. آنها دستشان را بلند نمودند، مثل قنوت چیزی خواندند. سلطان هم با ایشان همان طور چیزی خواندند.

بعد آنها رفتند و علمای متوسط آمدند و سلطان باز نشست و آنها با حمایل انداخته، هی یک یک آمدند، به همان ترتیب اهل نظام و غیره لوازم تمنا بهجا می‌آوردند و می‌رفتند و مجلس ختم شد.

همینکه سلطان برخاست موزکانچیان یک دفعه سلام زدند و اهل نظام وغیره، که همه در اطراف مجلس چهار- پنج صفه ایستاده بودند، یک دفعه صدا به «سلطان ساق اولسون» بلند نمودند و سلطان رفتند.

هنوز ماها از بالاخانه پایین نیامده بودیم، وزیر تشریفات نایب خودش را [۷] فرستاد از جانب سلطان نسبت به بنده و جناب مجدالدوله اظهار تفقّد فرموده بودند. ماها هم بهطوریکه مقتضی بود جوابی متشکّرانه دادیم. در مراجعت باز سفیر ما را به سفارتخانه دولتی برده، چای و ناهار در آنجا صرف شده، جناب مجدالدوله برای خریدن ... به مغازه‌ها رفتند و بنده برای ادای نماز و دعاگویی به پادشاه، به درگاه حضرت رب العزّه ارزقنی، عجز و نیاز [کذا] مراجعت منزل نمودم و مشغول آن شدم.

[۴ شوال]

چهـار روز از مـاه شوال گذشـته، جنـاب سـفیر برای دیـدن شـاگردان معلّم خـانه اسـلامبول و امتحان آنها دعوت به معلم خانه نموده بودنـد، به مـدرسه رفته، حقیقتاً متعلّمین خیلی خوب امتحان دادنـد ... (۳) فارسـی و درس عربی و زبـان فرانسه و جغرافیـا می‌خوانند وچنـد نفری هم از شاگردانکه یتیم و بی‌بضاعت هسـتند، آنها هم چند نفر به نجاری وچندی خیاطی وچند نفر بهکفشدوزی مشـغول بودندکه چیزی نمیگذرد هریک استاد کامل

۱- یک کلمه ناخوانا.

۲- یک کلمه ناخوانا.

۳- به اندازه یک کلمه سفید.

ص: ۷۸

خواهند بود که ازحرفه خودشان گذرانشان بهنحو اکمل میگذرد. بنده و جناب مجدالدوله، هر یک پنجاه تومان به جهت اعانه شاگردهای مدرسه نقد دادیم و مراجعت نمودیم.

[۹ شوال: حرکت به طرف اسکندریه]

نهم شهر شوال از اسلامبول با کشتی پستی حرکت نموده به طرف اسکندریه. زمان حرکت تلگرافی به جناب اجل مشیر السلطنه نمودم که بدانند از اسلامبول حرکت نمودیم.

یک روز قبل از حرکت به جهتِ رفتن، در مجلس عمومی سفارت که قرب چهار صد نفر مدعوّ دعوت نموده بودند، حاضر و بعد رفتیم به صرف خوراکی. (۱) استکان شربت آبلیمویی داده، خورده شد. شب تبی عارضگردید، با خوردن کنه کنه و امساک فی الجمله عرق نموده، بهتر شده، شکر حضرت ربّ العزّه به تقدیم آمد.

صبح چهارشنبه، نهم شوال که بنای حرکت کشتی بود، به دعوت جناب سفیر به سفارتخانه رفته با ایشان الی لب دریا آمدم. طرّاده که مخصوصاً مال سفیر بود حاضر نموده بودند. با ایشان به طراده نشسته قریب یک میدان بُعد کشتی بود، رفتیم و آنجا به کشتی رفتیم با سفیر.

جناب اجل، مجدالدوله، شب چهارشنبه به کشتی رفته، اقامت نموده بودند که صبح آن روز با سفیر بنده رفتم. بعد از نیم ساعتی هم ایشان در کشتی اقامت نمودند، دو جعبه شیرینی یکی برای بنده و دیگری جهت جناب مجدالدوله با آدم‌های خودشان به کشتی آوردند. حقیقتاً کمال مهربانی را به عمل آوردند. حتی خانه‌هایی که در اسلامبول معین نموده بودند، کرایه آن، که هشتاد تومان بود، خودشان داده بودند. بنده هم دیدم این زحمت فوق العاده بود و هر قدر اصرار شد کرایه را نگذاشتند خودمان بدهیم. بنده هم در کشتی همان چهل تومان که حصّه کرایه خانه بنده می‌شد به آدم‌های جناب سفیر، که در اقامت اسلامبول زحمت کشیده بودند، به توسط سید روضه خوان ایشان دادم. بعد ایشان رفتند و کشتی قریب به ظهر حرکت به طرف اسکندریه نمود.

[پنج شنبه ۱۱ شوال: ازمیر]

آن روز و شب پنج شنبه الی یک ساعت از روز پنج شنبه یازدهم شوال گذشته که کشتی در حرکت بود، به شهر ازمیر رسیدیم. کشتی برای دادن مختصر باری که داشت در اسکله ازمیر ایستاد. شهر بسیار قشنگی از دور مشاهده شد. جناب مجدالدوله از کشتی پیاده شده، برای تماشای ازمیر رفتند. بنده چون در این سفر همّی به جز زیارت قبر حضرت رسول- صلّی الله علیه وآله- و ائمه بقیع- سلام الله علیهم اجمعین- و زیارت مکه معظّمه در نظر نبود و نمی‌باشد، پیاده نشده. این افراد به خاطرم آمد:

گفت معشوقی به عاشق کی فتی تو به غربت دیده‌ای چون شهرها

پس کدامین شهر زانها خوشتر است گفت آن شهری که در وی دلبر است

ان شاء الله خداوند تفضّل فرماید و توفیق بدهد که آن فیوضات عظما درک بشود. دیدن این شهرهای دنیوی چه فایده بر آن مترتب خواهد بود. به این جهت ابداً میل به پیاده شدن هم ننمودم.

از ازمیر باقلای تازه آورده بودند. دو حقه ابتیاع شد، از قرار حقه شهر از او پانصد دینار. چون درین فصل زمستان باقلای تازه، تازگی داشت. یک ساعت به غروب مانده شب جمعه از مقابل ازمیر حرکت نموده، صبح جمعه دو ساعت از آفتاب گذشته به یکی از شهر یونان که مسمّی به بریه بود، کشتی رسیده، محاذی آن کشتی ایستاده، بعد از نیم ساعت صدای چند عدد شلیک توپ [شنیده] شد. استفسار نمودم. گفتند: زن پادشاه یونان به اینجا تازه با کشتی آمده بود. جهت تشریفات ورود او شلیک نمودند. شهر بسیار قشنگ خوبی به نظر آمد.

۱- خوراکی حدسی است. شاید: فواکه.

ص: ۷۹

مجموعاً از اسلامبول به اسکندریه چهار شب و پنج روز [۸] بر روی آب بودیم. چهار- پنج ساعت قبل از پیاده شدن از کشتی، دریا تلاطمی نمود. اما الحمد لله زود ساکت شد. جناب مجدالدوله رفتند به میهمانخانه ارامنه، و لکن من به واسطه آن که میهمانخانه‌ها خیلی نجس بود، از بابت آنکه خدمتکار مسلمان ابداً به هم نمی‌رسید و می‌بایست الجاءً غذای آنها خورده، به این جهت در خانه مسلمانی به روزی چهار تومان کرایه نموده رفتم.

[اسکندریه]

در این شهرِ اسکندریه نخل خرما به عمل آمده، از شدّت پشه هیچ خواب و راحت ممکن نشد. در اسکندریه قبر منوّر جابر بن عبدالله انصاری- علیه الرحمه در نیم فرسخی خود شهر اسکندریه واقع است. گنبد و بارگاهی و مسجدی؛ خدیو قدیم مصر که پدر این خدیو باشد ساخته و بنا نموده. به راهنمایی مشهدی محمدعلی تاجر رشتی به کالسکه نشسته به زیارت آن بزرگوار رفتم.

اسکندریه شهر معتبری است. عمارات و ابنیه عالیه بسیار دارد. بندر بزرگی می‌باشد. کشتیهای متعدد به اینجا می‌آید و از چهار هزار کالسکه و درشکه بیشتر شبانه روز در آن حرکت می نماید. خیابان متعدد نظیف دارد که اغلب با سنگ تراشیده ومابقی شوسه می باشد. از حیثیت پاکی و تمیزی به اسلامبول ترجیح دارد. ساخلو آن از سرباز و پلیس انگلیس است. سکنه آن با آنکه انگلیس و غیره است، هر یک به زبان خودشان تکلم می‌نمایند، ولی اهالی خود اسکندریه به زبان عربی حرف می‌زنند. واگون و بارکش‌های بسیار علی الاتصال از صبح الی هشت ساعت از شب گذشته در حرکت هستند.

جناب مجدالدوله یک روز بعد از ورود آمدند، با بنده وداع نموده، چهار- پنج روزه به مصر رفتند که در سوئس [سوئز] یا ینبوع به بنده برسند. این طور مذکور داشتند که نذر نموده‌اند برای قبر مالک اشتر که در مصر است بدهم گنبد و بارگاه بسازند، به آنجا می‌روم که به توسط تاجری پول و دستور العمل داده، پس از آن به ینبوع بیایم. ولی بنده چون در مصر کاری نداشتم و خیال سیاحت در نظر، دراین سفر نبود، به جز زیارت، به مصر نرفتم. در همین اسکندریه با راه آهن به سوئس [سوئز] ان شاءالله تعالی خواهم رفت.

قبور حضرت لقمان و اسکندر ذوالقرنین ودانیال، درهمین اسکندریه استکه بر سر قبور آنها فاتحه خوانده شد؛ قبوری نیز در پهلوی همین مقابر، در جای علی‌حِدِه بود بهموجب تفصیل ذیلکه برای تماشا رفتم، قبور هر یک با سنگ مرمر بسته شده:

والده طوسون (دختر محمدعلی پاشا)- همسر ایضاً- خودِ طوسون پاشا- سعید پاشا- والده سعید پاشا- برادر ایضا- همشیره ایضاً- محمدعلی. برای هریک به‌وضع علیحده لوحی از مرمر به خط جلی نستعلیق و نسخ کنده بودند. معلوم شد از توابع عثمانی بودند.

جایی در اسکندریه که چهار سال است مذکور نمودند، در زیرکوهی پیدا شده که از صد پله متجاوز، بهطور گشتن و گردیدن. زمان رفتن به پایین می‌خورد که پله های هر یک، یک چارک کمتر است و برای روشنایی بعد از پیدا شدن در هرگردش چراغ لیترلیک گذاشته‌اند که مستحفظین آن می‌پیچاند روشن می شود، ولی از قدیم دو نفس کش از سنگها تراشیده‌اند؛ مثل تنوره خیلی بزرگ است که هم پایین روشنایی بدهد و هم هوا از آنها داخل بشود که شخص بتواند تنفّس نماید و پله‌هایی دورادور آن نفس‌کش‌ها تراشیده‌اند که با آن پایین می‌رود.

در آن زیر عمارتی بزرگ از همان کوه تراشیده‌اند که ستون‌های سنگی متعدد دارد. بنده تا هشتاد پله رفتم. کوه وهوای آن، مرا گرفت و از بدنم بنای ریختن عرق گذاشت. دیگر نتوانستم به زیر آن کوه و ده بیست پله دیگر را بروم. همان مستحفظ باز چراغ لیترلیک آن زیر را دست زده روشن نمود. از همان دور دیده، مراجعت کردم، ولی افخم السلطنه روز قبل رفته دیده بود مفصّلًا.

دو آنتیک خانه متصل به هم [۹] در جای علیحدِه دارد که آدمهای مرده روغن زده، از سالیانِ دراز در تابوت سنگی گذاشته‌اند که کفن‌های آنها پوسیده نشده، مرد، زن، بچه و غیره در آنجا بود. سکه‌های قدیمی بسیار از سلاطین روی زمین نیز آنجا جمع

نموده‌اند.

[حرکت از اسکندریه]

یک روز قبل از حرکت از اسکندریه، پاشا و محافظ نویس به دیدن آمد. خیلی اظهار مهربانی نمود. روز یکشنبه ۲۱ شوال از اسکندریه الی سوئس، در ده ساعت طی مسافت نموده شد. در ساعت ورود، قونسول آمده، دیدن کرده و تلگرافیکه قونسول مصر به خواهش جناب مجدالدوله به قونسول سوئس کرده و استفسار حرکت بنده را از آنجا نموده بودند، به من نمود. جواب داده شد که ان شاءالله پنج شنبه ۲۵، در همانجا با کشتی حرکت خواهد شد به طرف ینبوع. اگر شما امروز و فردا تشریف بیاورید، متفقاً به ینبوع خواهیم رفت.

ص: ۸۰

یک قبضه طپانچه رولور که در اتاق نمره اوّل راه آهن و دو عدد چتر که اقامت نموده بودیم، سهواً افخم السلطنه در آفیس راه آهن در وسط راه گذاشته، مانده بودند. تلگرافاً به مصر اطلاع داده شده بودکه با ... (۱) کارخانه درآنجا مانده و شمندفری به مصر رفته، از عجله که در آفیس شمندفر در وسط راه سوئس نمودند همانجا مانده، پس از سه ساعت هنوز وارد سوئس نشده آورده در سوئس به من فوری تحویل داده انعامی به آورنده داده تحویل نمودند. پنج روز در سوئس اقامت شده، ۶ لیره صاحب خانه در سوئس گرفته ۳۱ لیره برای بلیت کشتی الی جده داده شد. بعد از سوار شدن به کشتی، که از اوّل شب حرکت نمود، صبحِ آن یک ساعت از روز گذشته بود که به طور سینا رسیدیم.

حکیم وغیره از طور سینا آمده، اهل کشتی را دیدند و به قدر یک ساعت نشسته رفتند. باز کشتی حرکت نمود.

مختصراً چهار روز و سه شب کشتی به حرکت بود تا به ینبوع رسید، ولی در شب آخر دریا بنای موج و تلاطم گذاشت. از اوّل شب الی صبح، مثل اینکه خداوند تفضّل فرمود که پس از دو ساعت از روز گذشته قریب به ینبوع، قدری آرام گرفت و بحمدالله به سلامت از کشتی پیاده شده، به قایق نشسته، به قدر یک میدان در قایق بوده، به ینبوع وارد شدیم.

در لب دریا میرزا اسماعیل خان قونسول ینبوع ایستاد، مرا به منزل خود برده، دو پیاله چای صرف شده، به منزلی که روزی دو لیره کرایه آن بود، آمده نشسته، شکر حضرت معبود یزدان به تقدیم آمد.

یک ساعت از شب گذشته، مفخم السلطنه، قونسول جدّه که برای مراقبت حال حجاج در مکه خواهد آمد، به دیدن آمده، فردای آنهم جناب مجدالدوله با قونسول جده و امین خاقان و مشهدی محمد آقای صرّاف آمده، دیدن نموده، رفتند. مشهدی محمد آقا و امین خاقان که با ما به مدینه آمدنی بودند، در ینبوع اقامت نمودند وقونسول با کشتی عازم جده شد. یک لنگه یخدان با اسبابهای زیادیکه دیگر به کار هوای عربستان نمی‌آمد، با رضای قونسول، به حاجی نقی نام سپرده شد که در مراجعت در جدّه تحویل بدهد تا مشیت الهی چه باشد.

از اتفاقات روزگار این است که کشتی که بعد از هفت هشت روز حرکت ماها از اسلامبول، که جناب مستعان السلطنه ناظم خلوت و مشهدی محمد آقای صرّاف و برادر زاده او و جناب حاجی سید محمد قزوینی در آن نشسته بودند، هنوز خیلی از اسلامبول دور نشده بودند، کشتی دیگر مصادف با آن کشتی که حضرات نشسته بودند شده، بههم خورده و خوردن آن کشتی به این کشتی باعث این گردید که این کشتی حامل جناب مستعان السلطنه و سایرین شکسته ولی خداوند تفضّل فرموده که در آن بین، کشتی دیگر رسیده، اهالی اینکشتی شکسته را به زودی حمل نموده، ولی به قرار تقریر امین خاقان و مشهدی محمد آقای صرّاف، یکی (۲) از حاجیهای آن کشتی شکسته، که به عجله پایین میآمد، زخمی شده و دو روز بعد که در آن کشتی دیگر نشسته بودند، او فوت و بعد از غسل و کفنِ او، نعش او را به دریا انداخته‌اند ولی سایرین بحمدالله سلامت رسیدند.

و اما بعد از ورود به ینبوع، شاکر که از طایفه حرب اعراب و خیلی در این راه مدینه به اعراب شترداران و قطاع الطریق بادیه نشینها مسلّط است و شش برادر می‌باشند که همه مسلّط هستند و در حقیقت امیر حاج این طرف راه مدینه منوّره هستند، حاضر نموده، یک طاقه شال کرمانی ... (۳) داده [۱۰] که الی مدینه همراه بوده، از شرّ خودش و اشراریکه توابع او هستند، بعد از فضل خداوند محفوظ بدارد تا چه پیش آید.

۵۴ عدد لیره با هم کرایه و خاوه به شاکر و پنج عدد لیره به اکام (عکام) که از ینبوع الی مدینه به همراه آمدند داده، پنج روز در راه ...

[۱۶ ذی قعده: در بقیع]

روز شانزدهم ذیقعده، چهار ساعت بهغروب مانده، وارد مدینه منوّره شده، روز پنجشنبه هفدهم بعد از غسل و تطهیر نمودن در

حمام، به زیارت حضرت رسول- صلّی‌الله علیه وآله و ائمه طاهرین- سلام الله علیهم اجمعین- و حضرت فاطمه زهرا- سلام الله علیها- در بقیع مشرّف شدم و به جناب مشیرالسلطنه و اولاد و دوستان و اقربا دعا کردم و مخصوصاً و یک سید خلخالی را دیدم که در روضه منوره ائمه طاهرین در بقیع روضه می‌خواند. گریه زیادی نموده و به دعای وجود فائض الجودِ همایونی- ارواحنا فداه- دعا نموده، سلامت ذات مقدّس را از خداوند عالم- جلّ شأنه و عظمته- مسألت کرده، پس از روضه، به سید گفتم ذات مقدّس ملوکانه را در ملأ دعا کرده، به منزل مراجعت نمودم.

خداوند ان شاءالله جناب مشیر السلطنه را هم به این فیض عظما نایل فرماید. بخصوصه در بالای سر بالای مبارک حضرت رسول- صلّی الله علیه وآله- این مسألت از خدا نمودم. ان شاءالله به اجابت مقرون شده باشد! اگرچه این سفر، سفر پرزحمتی و دریا و منازلی که باید شترسواری نمود، خطرات بسیار دارد؛ اما:

نابرده رنج گنج میسّر نمی شود مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد

۱- یک کلمه ناخوانا.

۲- «یکی» حدسی است.

۳- به اندازه دو کلمه ناخوانا.

ص: ۸۱

حالا در فکر این هستم که، کی حمل شام، که می گوینـد بیست و پنـج ذی قعـده می‌رسـد برسـد و تهیه آن شـده به تفضّل خداوند متعال ان شاءالله خودمان را به مکه معظمه رسانیده، آن عمل واجب ادا بشود.

یا رب این آرزو مرا چه خوش است تو بدین آروز مرا برسان

حمل شام ۲۶ ذیقعده از مدینه حرکت نموده، به مسجد شجره آمد. در آنجا احرام بسته شد. ده روز در راه. روز ۶ ذیحجه وارد مکه معظمه شـده، اما در راه مکه، در یکی از منازل، که بین الجبلین راه واقع شـده بود و اعراب حربی و غیره آمده در دو طرف کوه سر راه را گرفته، برای آنکه از ملکه هنـد که در حمل شام بود و خاوه از او می‌خواستند، بنای تیرانـدازی نموده دو نفر از عسکر شامی یک نفرِ سلطان و یک نفر حاجی مقتول شد.

جناب عبدالرحمان پاشا، که به همراه حمل آمده بود، خودش سوار شده با عسکریکه همراه آمده بود، به طرف کوه رفته، با ضـرب توپ و گلوله تفنگ آنها را از سر کوهها دور نمودنـد و حـاج از تطاول آنهـا خلاـص شـده. مقتولین جـدال همان چهار نفر واقع گردیـد. شب بعـد از آن روز، مشایخ آن اعراب نزد جناب پاشا آمدند و به یک مَبلغی خانم ملکه را قطع نموده بهآنها داده، رفع شـرّ آنها از سرِحاج بحمدالله شد. دیگر در سایر منازل به ظاهر متعرّض نشدند، اما دزدی در میان حاج در وقت بار کردن می‌نمودند.

[ششم ذی حجه: ورود به مکه]

در هر صورت به هر زحمت بود روز شـش ذیحجه، پنـج ساعت بهغروب مانـده، وارد مکه شـدیم و عمـل احرام عمره تمتع را به جا آورده، با مطوّف‌ها به بیت الله مشرّف شده، هفت شوط نموده، پس از آن، هفت مرتبه سعی فیما بین صفا و مروه نموده و بعد قدری از موی سر را مقراض کرده، که تقصیر شد و مراجعت به منزل نموده، احرام را برداشته، لباس پوشیده شد.

بـاز مجـدّداً در ترویه، در منزلیکه در مکه گرفته بـودم، غسـل نموده، برای حـجّ تمتع احرام بسـته، به مسـجد الحرام رفته، هفت شوط نموده و در زیر نـاودان طلاـ که مشـهور به «نـاودان رحمت» است، رفته و طلب مغفرت از درگـاه حضـرت ربّ العزّه نموده و دعا به ذات ملکوتی صفات قبله عالم- ارواحنا فداه- کرده و بهطوریکه دستخط مبارک به حرمه السلطنه، برای انجاح مقاصد قلبیه خودشان صادر فرموده بودند، به همان تفصیل نموده و از ایام عمر مبارک و شکوه دولت ایران از خداوند مسألت ودر مقام حضرت ابراهیم- علیه سـلام الله الملـک المنّان دو رکعت نماز خوانـده، معاودت به منزل کرد و شتر و کجاوه و غیره، که حاضـر نموده بودنـد، خود و حرمه السـلطنه و افخم السلطنه وکلفت زنانه و نوکرهاییکه بههمراه آورده بودم، همه را برداشته روانه منا شدیم و شب در آنجا بیتوته نموده، وقت طلوع آفتاب با حجاج به عرفات رفته، قریب ظهر به عرفات رسیده، تا غروب مشغول ادعیه و نماز و غیره شد. نیم ساعت از شب گذشته با حجاج مراجعت به مشعر نمودم که دو فرسخی مکه است.

صبـح، وقت طلوعآفتاب حرکت نموده [۱۱] قبل از ظهر به منا آمـده و روز عیـد بود تقصیر نمودم. قـدری از موی سـر را تراشیده و هشت رأس گوسفند ابتیاع و قربانی نموده، سوی .... (۱) و سنگ جمره عقبه را زده و شب در منا اقامت کرده، صبح یازدهم که به مکه معاودت شد، باز سـنگ جمره زده به حرم رفتیم، هفت شوط نموده و در مقام حضـرت ابراهیم- علیه السـلام- نماز طواف بهجا آورده، بعد به صـفا و مروه رفته، هفت دفعه سـعی بهجا آورده، مجدداً برای حج نساء مراجعت به حرم شده و هفت شوط نموده، باز در مقـام حضـرت ابراهیم- (ع)- دو رکعت نمـاز خوانـده و از خداونـد متعـال مغفرت و خیر دنیـا و آخرت را مسألت کرده و دعای مخصوص به پادشاه- ارواحناه فداه- نموده و برای جناب مشیر السلطنه و پدر و مادر و مرحومه همشیره‌ها و صبیه، که مرحومه شده و اجـداد و اولاـد و خاله‌هـا و عمه و جـده و خالهزادگان و مخصوصاً جناب موثق الملک و بـدیع الملک و دوسـتان و آشـنایان در نظر بودند، دعا نموده و یک یک اسم برده شده است.

برای جنـاب مشیرالسـلطنه مسـتدعی به اولاـدی شـدمکه اگر مقدّرگردیـده انشـاءالله مرحمت بشـود! همچنین بقـای نوادگـان و اولاـد

همشیره زادگان نیز دعا کرده قریب به ظهر مراجعت به منزلی که در مکه داشتم شده، ناهاری صرف شده دو ساعت به غروب مانده باز مجدّداً به کجاوهها و غیره سوار شده، به منا برگشتیمکه در آنجا چادرهای متعدده، که از اسلامبول خریده بودم و زده بودند، اقامت نمودیم.

شب را که جناب مفخم السلطنه خودش به چادر بنده آمده، دعوت شام نموده بود، رفتم. جناب اجلّ مجدالدوله و جناب ناظم خلوت و جمعی از حجاج ایرانی را نیز دعوت نموده بود. همه در آنجا حاضر بودند. صرف شام شده و آتش بازی بسیار مفصّلی هم در مقابل حمل شامیکه آنها توپ

۱- یک کلمه ناخوانا.

ص: ۸۲

متعددِ مفصل شلیک می‌نمودند وآتشبازی میکردند، تهیه کرده، با موزیکانی که از موزیکانچیان هندی یا مصری آورده بود، تا سه چهار ساعت از شب گذشته، موزیکان می‌زدند و چراغانی هم نموده بود. من هم در مقابل چادرهای خودم دوازده مشعل تهیه کرده بودم و ده عدد لاله فنری تا ساعت چهار- پنج داده روشن کردند و خاتمه مجلس عموماً به پادشاه- ارواحنا فداه- دعا نموده، هر یک به چادر خود مراجعت کردیم.

فردای آن روز، که روز دوازدهم شهر ذیحجه باشد، تا بعد از ظهر در منا اقامت کردیم. نماز ظهررا در منا خوانده، سوار شده، باز قبل از مراجعت، پیش ازظهر سنگ جمره عقبه را زده، بعد از ظهر با حمل شامی و مصری، که از سیصد هزار نفر می گفتند جمعیتِ حجّاج زیاده بود، یک ساعت و نیم به غروب مانده به مکه معظمه معاودت نمودیم و بحمدالله عموم حجاج به سلامت، به جز یک نفر مریض تماماً به مکه معاودت کردند.

[اقامت شانزده روزه در مکه]

شانزده روز هم در مکه اقامت نموده و در هر روز یک دفعه در بیت الله طواف، که هفت شوط باشد، از روی استحباب به عمل آمده، قبور حضرت عبدالمطّلب و حضرت ابوطالب و حضرت خدیجه و حضرت عبدمناف و محلّ تولد حضرت فاطمه و خانه حضرت امیر المؤمنین- سلام الله علیهم اجمعین نیز زیارت شده و مطوّف مکه یک طاقه شال و ده لیره و به خواجه‌های مکه ده لیره و به اکام (عکام) و عمله‌جات ده لیره و یک طاقه شال، برای ... (۱) باشی دو طاقه شال و ده لیره و به علی آقا حمله دار شیرازی ساکن شام سوای یک صد و بیست لیره که بابت کرایه داده شده، یک طاق شال هفتاد تومان به عنوان خلعت داده شد.

بیست و دوم شهر ذیحجه الحرام با یک دسته حجاج از مکه معظمه- زادهاالله شرفاً- حرکت نموده، یک روز و یک شب در راه بوده، روز دوم، سه ساعت به غروب مانده، به احتمال خوف از قطّاع الطریق عرب به جده رسیدیم و حال آنکه ملکه هندیه در این حمل همراه بود. در سر جمیع قلّههای کوه و در چند نقطه نیز سرباز حاضر نموده و مستحفظ قرار داده بودند. معهذا برای حجاج نیمهجانی از خوف اشرار عرب باقی مانده بود. دو نفر هم جنازه در کنار معبر افتاده بود که بر حسب ظاهر دو- سه روز بود کشته بودند.

حقیقت، از ینبوع الی مدینه و مکه و جده، نهایتِ اضطراب برای عموم حجاج حاصل بود و احدی خود را صاحب جان و مال از حجاج نمی‌دانست و حالا که به جده رسیده‌ایم، با اینکه بهکشتی می باید نشست و بیم غرق هم در مقابل است، مثل این می‌ماند که از زندان مستخلص شده‌ایم! با آنکه خودم با هفت نفری که همراه بود، دو هزار و پانصد تومان از ینبوع الی جده پول داده‌ام و حالا برای نشستن محتاج به قرض شده، برای آنکه سه طاقه شال کشمیری و شیروانی و ده طاقه شال کرمانی و دو فرد قالیچه اعلا به عنوان تعارف و خلعت در ینبوع الی جدّه داده‌ام. معهذا به اندازه‌ای سختی کشیده شده، جهت قطّاع الطریق که ما فوقی بر آن متصور نیست.

بعد از ورود به جده، تلگرافی از جناب مستطاب اجلّ اکرم افخم مشیر الدوله برای ابتیاع نمودن دو نفر خواجه کوچک حسب الأمر رسیده است. به دعای ذات مقدس همایون ملوکانه- ارواحنا فداه- که مایه زندگانی و رفاهیت حال عموم چاکران و خاصه اهالی ایران می‌باشد، اشتغال ورزید. و پس از آن، به استحضار جناب مجدالدوله و ناظم خلوت به تفحّص برآمدم. معلوم شد به واسطه قدغن انگلیس، سیاه از کنیز و خواجه نیاورده‌اند. و از کشتی‌ها رد نمی‌دادند بلکه ان شاء الله در اسلامبول به توسط و استحضار جناب ارفع الدوله، سفیر اسلامبول این خدمت انجام پذیرد.

[در قرنطینه طور سینا]

در جده، کشتی یکسره الی اسلامبول کرایه شده، به هشتاد و هشت لیره، بعد از آمدن به کشتی، شش لیره هم اجزاء کشتی، برای

جای آشپزخانه گرفتند. دو شب در روی آب خوابیده شد تا بهطور سینا آمدیم. در طور سینا حکیم آمده، اهالی کشتی را برای اشخاصی که در قمره اوّل کشتی سکونت داشتند پیاده نموده، به قرنطینه طور سینا برده و در آنجا قریب دو هزار باب چادر زده بودند که اهالی کشتی‌هایی که متواتراً از حجاج می‌رسیدند، پیاده نموده، به قرانطینه می‌بردند و هر کشتی اهالی آن را چهار شبانه روز در قرنطینه نگاه می‌داشتند؛ چنانچه این کشتی که ماها در آن بودیم، چهار روز اهالی آن را نگاه داشته و ماها در کشتی که در روی آب لنگر انداخته، اقامت نموده، معطّل و انتظار مرخّصی واجازه رفتن کشتی به طرف اسلامبول داشتیم.

چون از کاپیتان این کشتی، در دادنِ جا، خیلی اظهار انسانیت شد، یک حلقه انگشتر فیروزه بسیار خوب که در اطراف آن الماس ریزه نصب نموده بودند و هشتاد تومان متجاوز قیمت آن، به کاپیتان کشتی دادم.

۱- یک کلمه ناخوانا.

ص: ۸۳

در روز اوّل و دویم که کشتی در طور سینا لنگر انداخته، بادی در روی دریا می‌آمد و موج‌ها بلند می‌شد که زَهره آب می گردید، بعد از دو شبانه روز فیالجمله باد آرام گرفت و شکر حضرت معبود یزدان به تقدیم آمد.

یک روز به مرخصی حجاج از قرنطینه مانده، یک نفر دکتر انگلیس با سه‌چهار نفر اجزاء به کشتی [آمد و] خدام کشتی را نیز به قرنطینه فرستاد و از آدم‌های قمره اوّل مرا با افخم السلطنه و حرمه السلطنه و یک نفر خدمه زنانه را به هزار لَیتَ و لَعَلَّ در کشتی گذاشته، چهار نفر نوکر مرا به قرنطینه فرستاد و جنابان مجدالدوله و ناظم خلوت را در کشتی گذاشته، امجد السلطان پسر مجدالدوله و ساعد همایون و دو نفر نوکر مجدالدوله، دو نفر نوکر ناظم خلوت را نیز به قرنطینه فرستاد. مختصر این است یک روز و یک شب هم در کشتی بدون آدم و خدمتکار در کشتی مانده و خدمت خودمان را [۱۳] خودمان می‌نمودیم. و همین قدر متشکر بودیم که ماها را به قرنطینه نبرده و لخت ننموده و الّا تب عارض می‌شد. در هر صورت سه لیره هم پول قرنطینه دستی گرفته و هشت عدد نوشته قرنطینه به خودم و همراهان داده و صبح روز پنجم قرنطینه عموم حجاج این کشتی که از پانصد نفر متجاوز بودند، مرخص نمودند که کشتی حرکت نموده برود. روز پنجم کشتی حرکت نموده، به طرف ازمیر، ولی پنج روزی که در راه بودیم دریا متلاطم و حجاج به واسطه تلاطم عموماً بدحال و همه را قی میکردند و پنج نفر از حجاج که مریض بودند وفات نموده، آنها را بعد از غسل و کفن به دریا انداختند. پس از رسیدن به هورلا، نزدیکِ ازمیر، کشتی را برای قرنطینه نگاه داشته، اهالی کشتی را سوای قمره نشینهای درجه اوّل پیاده نموده و قرنطینه برده، چهل و هشت ساعت نگاه داشته، روز عاشورا آنها را مرخص نمودند که وقت ظهر کشتی حرکت نموده، به طرف ازمیر برود.

یک روز قبل از حرکت، حکیم حافظ الصحه، که دراین قرنطینه گذاشته بودند، با اجزاءش بهکشتیآمده، یک ساعت اهالی قمره اوّل، که ماها بودیم، ملاقات نموده و دو لیره که حق قرنطینه خود بنده و همراهان بودند، اخذ نموده، نوشته قرنطینه داده و از سایر حجاج قمره اوّل نیز حقوق قرنطینه هر یک را گرفته معاودت کردند تا اینجا به این نحو گذشت. تا بعد چه پیش آید! و جرأت نشستن در قایق ننموده، سه لیره داده، پرکاس حاضر نمودند و در آن نشسته با جناب حاجی ناظم خلوت و حاجی افخم السلطنه و همراهان به سلامت وارد اسکله وپیاده شدیم.

در آنجا جناب صفاء الملک مستشار سفارت و حاجی میرزا موسی خان منشی باشی و سایر اجزاء سفارت از قوبس و غیره و کالسکه حاضر نموده بودند، به سفارت تقدیر الهی چه باشد.

[در استانبول]

مجملًا این است: هیجده شبانه روز روی آب بودیم تا به اسلامبول رسیدیم. چون این کشتی به قدر نیم فرسنگ از اسکله دور ایستاد و دریا هم متلاطم رفتیم و حاجیه حرمه السلطنه و کلفت و نوکر ما را که کالسکه و گاری برای حمله اثقال کرایه نموده بودم، به خانه‌های آقا سید حسین و آقا سید حسن که از اهل تبریز و در اسلامبول سکونت دارند و به ده لیره مشهدی میررحیم تاجر، مشهور به گلابی که در خان والده تجارت می‌نماید و با بنده طرف داد و ستد بود، کرایه کرده بود فرستادم.

در سفارت، بعد از صرف چای مراجعت به خانهایکه کرایه نموده بودند کرده، عصر آن روز مستشار و اجزای سفارت، که مِن جمله پسر حاجی موسی خان مؤتمن نظام بود آمده، دیدن کردند. تجار دیگر از اهل آذربایجان ساکن اسلامبول آمده دیدن نمودند. روز بعد، تذکره‌های ایران به مستشار داده شدکه نزد وزیر مختار دولت بهیه روسیه بفرستد که تذکره جدیدی برای گذشتن از دریای قرادانگیز ونبردن ماها به قرنطینه روسیه، که در کفه به جهت حجاج معین نموده‌اند، بدهند. بعد از سؤال و جوابهای زیاد، راضی شدند که سند نبردن در قرنطینه بدهند وچون بندگان اعلی‌حضرت ظلّ اللهی- ارواحناه فداه- دو نفر خواجه تلگرافاً فرمایش فرموده بودند که در جده ابتیاع کنم و در آنجا آنچه تجسّس شد، به واسطه قدغن دولت انگلیس دو سال بود که نمی آوردند و از آنجا

یأس بهم رسید.

در اسلامبول به شارژدافر اظهار کردم که چون در اسلامبول بصیرت از همه چیز دارند و تجار ایرانی با آنها آمیزش و سروکار دارند، محرمانه بلکه ابتیاع و پولش را بدهم و خواجه‌ها را هم به سفارت بدهم که آنها را به هر تدبیر شد به ایران برسانند. چند روز معطل شدم. عاقبت مستشار پیغام داد که عجالتاً هر جا تفحّص شد برای خواجه پیدا نمی‌شود. لابداً مشهدی میر رحیم تاجر را با مستشار [۱۴] موجه ثلاثه [ظ] که هر ساعت که مستشار، خواجه به دست آورد، قیمت آن هرچه باشد الی یک هزار تومان و یک هزار و پانصد تومان داده و خواجه را پس از گرفتن تحویل سفارت بنمایند که جناب سفیر روانه ایران کنند. در این فقره که فی الجمله اطمینان حاصل شد، روز چهارشنبه ۱۹، با کشتی پُسته که میگویند، چهار روز به

ص: ۸۴

باطوم می‌رود سوار شده روانه شدیم با جناب حاجی ناظم خلوت، اما جناب حاجی مجدالدوله عجله نمودند و روز شنبه چهار روز قبل از حرکت ماها، عازم شدند. غالباً در این سفر رسمشان این طور بود که شرایط رفیق راهی را کمتر ملاحظه می‌نمودند.

عصر روز چهارشنبه ۱۹، کشتی حرکت نموده، روز جمعه ۲۱، دو ساعت به صبح مانده درکنار سامسوم اسکله کرده بار و اشخاصیکه به سامسوم رفتنی بودند، از کشتی پیاده شده رفتند. در حقیقت یک روز و نصف و دو شب در روی دریا کشتی حرکت نمود تا به سامسوم رسیدیم، ولی بحمدالله در این دو شبانه روز کشتی بسیار آرام و بی‌تلاطم حرکت نمود. خداوند ان شاءالله تفضّل فرماید که الی باطوم هم به همین قسم دریا آرام باشد. از ظهر روز جمعه ۲۱ هم باز کشتی حرکت نموده الی چهار ساعت بهصبح شنبه ۲۲، به طرابزن رسیده، باز کشتی اسکله نموده، لنگر انداخت و مشغول دادن بار به قایقها شدند که به طرابزن ببرند. چند نفری از مرد و زنِ ارامنه، که در سامسوم به کشتی آمده سوار شده بودند، در طرابزن پیاده شده رفتند و الحمدلله والمنّه دیروز و دیشب و امروز که کشتی به اینجا رسید، دریا تلاطمی ننموده تا بهآنجا به خوبی رسید. امیدوارم از عصر امروز هم که کشتی به طرف باطوم حرکت خواهد نمود، دریا به همین آرامی باشد که بی تلاطم و فرتنه به باطوم به سلامت برسیم، ولی از اتفاق، یک کشتی که در مقابلِ همین کشتی که ماها نشسته بودیم و در طرابزن اسکله نموده بود، گردش کرده آمد به این کشتی چسبید. خداوند تفضّل فرمود که روز بود و هر دو کشتی اسکله نموده در حرکت نبود که به کشتی‌ها آسیبی برسد. عمله‌جات هر دو کشتی اتفاق نموده، دو- سه ساعت اوقات صرف کرده، کشتی ها را از یکدیگر جدا نمودند.

مجملًا این است که کشتی شب حرکت نموده، سه ساعت از روز گذشته به باطوم رسیدیم. قنسول باطوم پس از یک ساعت به کشتی آمد و تذکره‌های ما را داده از جانب دولت روس امضا نموده، قول کشیده و بارهای ما را بدون آنکه بازکنند رییس گمرک‌خانه روسیه هم بهکشتی آمده بود، کمال معقولیت را متعرّض نشده، به منزلیکه در باطوم معین شده بود بردند و خودِ من هم در کشتی سوار به قایق نشسته با قونسول باطوم و به اصرار و اظهار قونسول مرا با حرمه السلطنه و خدمه ایشان با حاجی بشرخان به منزل قونسول رفتیم و شب را در آنجا نموده، صبح روز دوشنبه ۲۴ شهر محرّم، دو ساعت از روز گذشته، به ماشین خانه با قونسول باطوم رفتیم و ۲۵ لیره داده، به جهت خودمان و بارهاییکه داشتیم داده، سه ساعت از روز مزبور گذشته با قونسول وداع نموده، ماشین حرکت نمود.

[ورود به بادکوبه]

آن روز و شبِ دوشنبه الی سه ساعت به غروب سه شنبه ۲۵ مانده، وارد بادکوبه شدیم که سی ساعت در راه بودیم. از باطوم الی بادکوبه وقت پیاده شدن از شمندفر، اجزای قونسولگری بادکوبه حاضر شده بودند، به میهمان‌خانه مسلمان‌ها که جای بسیار خوبی بود رفته منزل نمودیم. جناب حاجی ناظم خلوت هم از اسلامبول با من رفیق سفر شده بود. همراه بنده به همین میهمان‌خانه آمد. یک ساعت بعد از اقامت در میهمان‌خانه، جناب اجل حاجی مجدالدوله آمدند دیدن و قونسول بادکوبه پسر مرحوم حکیم الممالک نیز آمدند، ولی جناب حاجی مجدالدوله چون چهار روز قبل از ماها به بادکوبه رسیده بودند و کشتی برای رفتن به طرف رشت گرفته بودند با آن که باد تند می‌آمد وداع نموده، عازم شدند ولی خیال بنده این شد [۱۵] که ان شاءالله تعالی روز پنج شنبه ۲۷ شهر حال که محرّم الحرام است و موقع حرکت کشتی پُستی از بادکوبه به رشت می‌باشد، خداوند تفضّل فرماید که باد قدری آرام بگیرد کرایه نموده، از بادکوبه به رشت برویم تا مشیت حضرت قادر متعال به چه تعلّق پذیرفته باشد.

امیدوار به رحمت حضرت پروردگار هستیم که چنانچه در این سفر از خطرات عظیمه مستخلص فرمود، از این دریا هم به سلامت بگذریم.

سه ساعت از شب جمعه ۲۹ گذشته کشتی بنای حرکت گذاشته، سه ساعت از روزگذشته، محاذی لنکران ایستاد، لنگر انداختکه ۱۲

ساعت از بادکوبه الی لنکران کشتی حرکت می نمود تا به لنکران.

کرایه میهمان‌خانه مسلمان‌ها که اقامت شده، چهار لیره و کرایه کشتی، که از اسباب چادر وغیره همراه داشتم، سیزده لیره داده شد وقونسول بادکوبه الی سه ساعت از شب گذشته، کهکشتی می‌خواست حرکتکند در کشتی بود. زمان حرکت، وداع نموده رفت. به آدم قونسول که تذکره ما را برده به گماشتگان روسیه ثبت کنند، یک اشرفی دوتومانی و به سید نقیب بادکوبه که به کشتی آمده، یک اشرفی داده و .... (۱) دیگرکه آمده بودند داده شد. به پیشخدمت‌های میهمان‌خانه بادکوبه یک تومان انعام داده شد. به نایب الحکومه انزلی هم تلگراف نمودم که پرکاس یا کشتی دولتی ایران را در انزلی، که دیگر این کشتی پُستی به جهت عمیق نبودن دریا پیشتر نمی‌رود، حاضر کنند که بعد از پیاده شدن از کشتی، ان شاءالله تعالی با جناب ناظم خلوت و افخم السلطنه و سایر همراهان نشسته به آستارا و از آنجا به پیره بازار برویم.

۱- یک کلمه ناخوانا.

ص: ۸۵

با آنکه کمال خوف از این دریا داشتم، به تفضّل خداوند متعال، در مدت دو شب و یک روز دریا ابداً تلاطم ننمود و صبح شنبه ۲۱، به قرب انزلی رسیدیم. کشتی ایستاد و در این بین پرکاس دولتی را آوردند. معین دیوان نایب الحکومه آستارا با نواب منوچهر میرزا، که از جانب موسیو نوز مأمور انزلی شد، ایشان نیز حضور بههم رساندند و پذیرایی کردند. به کاپیتان پرکاس ده تومان و دو نفر که با پرکاس آمده دو اشرفی انعام داده شد. در مقابل گمرک آستارا دو نفر از فرنگی‌هایی که رییس گمرک خانه آنجا باشند آمده دیدن نموده، بارها نیز تفتیش نمودند. دیدند چیزی که قابل گمرک گرفتن باشد به همراه نبود. با کمال معقولیت و مهربانی خداحافظی کرده رفتند. باز پرکاس حرکت نمود، به قدر یک ساعت حرکت نمود تا به دهنه رودخانه رسیدیم. در آنجا سه عدد قایق حاضر نموده بودند. به قایق سوار شده یک ساعت قایق‌چی‌ها پارو می زدند. بعد که به رودخانه رسیدیم. قایقچی ها طناب‌های چند به دکل قایق بسته خودشان به کنار رودخانه رفتند و آن طنابها را میکشیدند تا بعد از یک ساعت که پیره بازار رسیده پیاده شدیم. به قایق‌چی‌ها شش تومان و به کنار رودی‌ها سه تومان انعام داده شد، و جناب حاجی .... (۱) برادر کوچک جناب حاجی سید رضی که از آستارا .... شده بود دیدم ایستاده‌اند. معلوم شد به استقبال آمده بود با دو یدک و چند رأس اسب سواری. به ایشان گفتم حاجت سوار شدن اسب ندارم. سه دستگاه درشکه کرایه که در پیره بازار حاضر بود سوار شده با برادر جناب حاجی سید رضی به خانه حاج معزّی الیه وارد شدیم و به درشکه‌های کرایه سه تومان دادیم. پنج ساعت بهغروب مانده بود، ناهاری حاضر نموده بودند، صرف و شکر حضرت معبود متعال به تقدیم آمد. سجده شکر کردم که الحمد لله از دریا به خوبی گذشتیم. جناب حاجی ناظم خلوت هم به خانه جناب میرزا نورالله خان پیشکار رشت رفت. بعد از صرف ناهار تلگرافی به جناب مستطاب اجل مشیر السلطنه وزیر مالیه و تلگرافی به جناب فرزندی ثقه السلطنه نموده، ورود خود را [۱۶] به رشت به سلامتی با همه همراهان و اقامت دو روزه و عازم شدن بعد از دو روز اطلاع داده شد.

جناب حاجی مجدالدوله، همان طورکه از بادکوبه دو روز پیش [راه] افتاد در رشت هم همان روز ورودِ بنده حرکت به طرف دارالخلافه نمودند. من هم دادم به چاپارخانه سه دستگاه از کالسکه و دلیجان و گاری مبلغ دویست تومان کرایه نمودند که ان شاءالله دوشنبه غرّه شهر صفر از شهر رشت حرکت کنم و یک زوج یخدان که ملبوس و چهار طاقه شال کشمیری و دو طاقه کرمانی و یک طاقه امیری اعلی و لباس‌های حرمه السلطنه و دوازده قالیچه اعلی و پاره‌ای اسباب دیگر که پول چاپاری حمل نمودن لزومی نداشت و سه باب چادر دودیرکی و قلندری کتان گلدار و چادر قلندری کتان ساده و شش خوب [؟] در خانه جناب حاجی سید گذاشته شد که اخوان ایشان با مکاری روانه کنند و جناب حاجی ناظم خلوت هم چون در چاپارخانه روز دوشنبه و موقع حرکت پست بود، عذر رییس چاپار این شد که زیاده از چهار دستگاه مال ندارم. قرار شد یک روز بعد از حرکت بنده [عازم] طهران بشود. از علما و اعیان، جناب شریعتمدار و جناب میرزا نورالله خان پیشکار و پسر مرحوم حاجی میرزا علی پسر حاجی میرزا مسعود که کارگزاری رشت به عهده او محوّل است، آمده دیدن نمودند، با چند نفر از تجار و غیره که آشنایی داشتند. خداوند- ان‌شاءالله تعالی تفضّل فرماید که به سلامتی به طهران برسیم و احیاء را به صحت ملاقات کنیم.

روز دوشنبه، غرّه شهر صفر، بعد از ظهر از خانه‌های جناب حاجی سید رضی با اخوانشان وداع نمودیم، قریب به غروب به رستم آباد که پنج فرسخی شهر رشت می‌باشد رسیدیم. به جهت آنکه از رشت تا آنجا راه شوسه خیلی بد و مغشوش از گِل و آب بود، اما از آن به بعد راهها عیبی نداشت و در همهجا سنگتراش و عمله با مهندسین مشغول وسعت دادن راه بودند، لکن حقیقت از دیدن فرودگاهها [پرتگاهها] زَهره انسانی می‌ترکد.

سه روز، در روز پنج شنبه، ۴ صفر- ان شاءالله تعالی از این میهمان‌خانه بیک کندی به قزوین وارد خواهم شد. از دو فرسخی به بیک کندی مانده، آن درّه‌ها کم‌کم تمام شده، به زمین مسطّح رسیدند؛ و در بیک کندی مانده و با آن که شام را پیش خودم طبخ

نموده؛ از برنـج و روغن و قنـد و چای و غیره، برای همه طبـخ غذا و بخاری و ذغال سـماور و اقامت یک شب در آنجا، چهار تومان داده شده، صبح سوار شده و ناهار وارد قزوین در عمارات دیوانی گردیدیم. جناب اجل، میرزا صالحخان سردار امجد، حاکم قزوین کالسکه و یدک و چند نفر فرستاده بودند.

مختصـر این است که چهار روز و سه شب در راه رشت بودیم. در قزوین برای عوض نمودن اسب چاپاری با کالسکهها و گاری نزد رییس چاپارخانه آنجا فرسـتاده بود و پیغام داده بود که حضـرت اقدس ارفع امجد والا ولیعهد گردون مهد چون از دارالخلافه اعلام شده که شـنبه ۶ شـهر صـفر از آنجـا حرکت خواهیم فرمود، اگر الآـن از اینجـا شـما حرکت نکنیـد فردا مال‌هـای چاپارخانه را برای ملتزمین رکـاب مبـارک حضـرت اقـدس خواهنـد برد و یـک هفته در اینجا می بایـد اقامت کنیـد تا مال‌ها برسـد. به این جهت ناهار صرف، نماز ظهر و عصر خوانده با جناب سردار وداع نموده، عازم شدیم و

۱- یک کلمه ناخوانا.

ص: ۸۶

الی پنج ساعت از شب گذشته به مهمان‌خانههای حصارک خود را رسانیدم و صبح جمعه ۵، سه ساعت از روز مزبور گذشته، به میهمانخانه شاه آباد وارد گردیده، ناهار صرف و نماز ظهر و عصر خوانده و سجده شکر حضرت قادر متعال به تقدیم آمده، عازم شهر طهران شدیم.

در بین راه شاه آباد، حضرات مستقبلین که جنابان ثقه السلطنه و مشیر نظام (۱) واعزاز الدوله ومستوفی نظام رسیدند. روی فرزندان را بوسیده و شکر حضرت ذوالجلال را به جای آورده روانه شدم.

همینکه به امامزاده حسن رسیدیم، جناب مستطاب اجلّ اکرم آقای مشیر السلطنه (۲) وجناب اجل موثق الملک و جناب بدیع الملک و حاجی سید رضی و جناب سلطان الواعظین و امیر الأمراء قلیخان امیر تومان و جناب نعیم السلطنه و جناب امین حضرت و نواده‌ها و غیره و غیره که در آنجا انتظار داشتند، همه را به تفضّل خداوند متعال صحیحاً سالماً ملاقات کرده، زبانم به این فقرات گویا شد : «الْحَمْدُ لِله الَّذی أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ إِنَّ رَبَّنا لَغَفُورٌ شَکُور» (۳)

پس از ساعتی مکث، از آنجا که قریب دو ساعت به غروب مانده بود، با جناب مستطاب اجل، آقای مشیر السلطنه در کالسکه نشسته و حضرات آقایان هم هر یک در کالسکههای خودشان روانه شهر شدیم و به خانه خود وارد گردیدیم و از سلامتی اقارب و از اینکه خودم هم به صحت از این سفر دور مراجعت نموده، همه را به دلخوشی ملاقات کردم، به درگاه حضرت رب العزّه متشکّر شدم. حمداً لله، فثمّ حمداً لله.

فردای آن روز در دوشان تپه، که موکب مسعود همایونی در آنجا نزول اجلال داشت رفته، شرفیاب خاک پای مقدس همایون ظل اللهی- اروحناه فداه- شده، تقبیل خاک پای مبارک را نمودم و اظهار کمال مرحمت را فرمودند و مستظهراً مراجعت به شهر شده، مشغول پذیرایی آقایان علمای اعلام- کثّر الله أمثالهم- و وزرای عظام و آقایان و دوستان گردیدم و پس از دو روز، که یک زوج طپانچه هشت تیره، که از اسلحههای ممتاز تازه درآمده فرنگستان و پاره‌ای از ظروف کار ژاپون و شال شیروانی اعلی، که هر یک در جای خود ممتاز، که سوغات مکه معظمه- زادها الله شرفاً- بود به عنوان سوغات تقدیم حضور باهرُ النور همایون ملوکانه- ارواحناه فداه- با فرزندان «ثقه السلطنه و اعزاز الدوله» شده، به این نحو در فوق عریضه به دستخط همایون نمط شرف اصدار یافته بود.

مدیر الدوله! عریضه شما را ملاحظه نمودیم. ان شاءالله حج شما قبول و دعاهایی که می دانم قبلًا به ما کرده‌اید مقبول است. حقیقتاً جای شما در این مدت در حضور خالی بود. ثقه السلطنه و اعزاز الدوله در غیاب شما خوب خدمت میکردند. کمال رضایت را از خدمات آنها داریم. به شما هم کمال التفات را داریم. اشیایی که به رسم سوغات فرستاده بود [ید] رسید. بسیار مستحسن و پسندیده افتاد. شهر صفر المظفر ۱۳۲۲

بعد از زیارتِ این دستخط ملوکانه پادشاهانه- ارواحناه فداه- مایه کمال استظهار و تشکر عموماً گردید.

خداوند متعال ظلّ طویل شاهنشاه- ارواحناه فداه- را بر مفارق عموم چاکران و اهالی مستدام بدارد بربّ العباد و بحقّ محمد- صلّی الله علیه و ائمه طاهرین و اولاده الامجاد سلام الله علیهم اجمعین.

این صورت سفرنامه مکه معظمه است که تحریر شد. ۱ شهر صفر المظفر ۱۳۲۳

۱- کپی ما کمرنگ بود و این اسم ناخوانا. بنابراین حدسی است. مشیر نظام یکی از فرزندان مدیر الدوله است.

۲- مشیر السلطنه برادر مؤلف، که مدتها وزیر داخله، عدلیه و مالیه بود. بنگرید: مرآت الوقایع مظفری: ۱۳۵۹

۳- فاطر: ۴۳

ص: ۸۷

ص: ۸۸

شناخت سلفیه

چکیده

شناخت صحیح فرقههای اسلامی از یکدیگر موجب نزدیکی و انسجام گروههای مختلف فکری مسلمانان در جامعه اسلامی است. نگارنده در این نوشتار در صدد شناساندن یکی از گروههای فکری به نام سلفیه است.

گرچه سلفیه با این عنوان، پدیدهای نوظهور است اما ریشههای فکری آن، به اهل حدیث و ابن تیمیه و پیروان او برمیگردد.

یکی از مسائل مورد اختلاف میان متفکران، تعریف «سلفیه» و مصادیق «سلف صالح» به ویژه «سلف صحابه» پیامبرخدا (ص) است که در این مقاله دیدگاههای موافقان و مخالفان گزارش و سپس داوری شده است. در ادامه، ریشههای پیدایش و تحوّلات تاریخی آن، از آغاز تا محمد بن عبدالوهّاب بررسی میشود.

کلید واژه:

سلفیه، سلف صالح، صحابه، تابعین، تابعین تابعین، احمد بن حنبل، ابن تیمیه، محمد بن عبدالوهاب.

مقدمه

پساز رحلت پیامبرگرامی اسلام، از دهه دوم هجری بحث در مسائل اعتقادی به ویژه امامت، صفات الهی، ایمان وکفر، قضا و قدر و ... موجب پیدایش نحلههای گوناگون فکری درمیان مسلمانان شد.

یکی از این فرقهها «اهل حدیث» بودند که در اخذ مسائل اعتقادی و فروع عملی از ظواهر قرآن و روایات نبوی، اصرار میورزیدند. از درون این جریان فکری در قرون اخیر، تفکّر سلفگرایی با نام سلفیه به عنوان یک فرقه شکل گرفت که در این مختصر به معرفی آن میپردازیم:

معنا شناسی سلفیه:

سلفیه در لغت:

سلفیه از نظر ماده مصدر صناعی از کلمه «سَلَف» است که به آخرش یای نسبت، همراه با هاء اضافه شده که این هاء هنگام وصل قلب به «ه» می‌شود؛ یعنی هنگام وقف «سلفیه» و هنگام وصل «سلفیهٔ» خوانده می‌شود. (۱)

و اما از نظر معنا، برخی آن را به معنای «پدرانِ گذشته» دانسته (۲) و برخی دیگر بر همه پدران و اقربای یک فرد، که از نظر زمانی یا فضیلت، بر او مقدم هستند، اطلاق کرده‌اند. (۳)

سلفیه در اصطلاح:

اصطلاح سلفیه، در آثار محقّقانِ مسلمانِ کشورهای عربی، در دو معنا به کار رفته است: (۴) و (۵) در معنای نخست، برکسانی اطلاق میشود که مدعی هستند در اعتقادات و احکام فقهی، به سلف صالح اقتدا می‌کنند.

در معنای دوم، که کاربرد آن به دوران بیداری مسلمانان در عصر حاضر بر می‌گردد، بر کسانی اطلاق گردیده است که برای بیداری مسلمانان و رهایی آنان از تقلید فکری غرب و اتکا و اعتماد آنان به فرهنگ و تمدن دیرینه خویش و رجوع به قرآن و سنت، با نگاهی تازه و اندیشه‌ای نو برای حل معضلات و مسائل فکری جدید و استخدام فن و تکنیک و علوم تجربی بر مبنای فرهنگ اسلامی و تطهیر چهره نورانی اسلام از غبار بدعتها و خرافه‌هایی که در طول چهارده قرن بر آن نشسته بود تلاش کرده‌اند و حرکت «اصلاح دینی» را شکل داده‌اند. آنها عنوان «سلفیه» را نشانی برای خویش قرار دادند؛ به این معنا که:

«می‌بایست همه رسوباتی که پاکی و صفای اسلام را به تیرگی مبدّل ساخته و همه بدعتها و خرافه‌ها و ... را از اسلام دور کرد ... تا

دین اسلام به عنوان دین کار و تلاش و زندگی، مورد توجه قرار گیرد.» (۶)

بدیهی است مراد ما از سلفیه در این بحث، معنای نخست است که معرفی آنان محور بررسی و نقد این مقاله است.

تعریفهای متعددی و گوناگونی از سوی موافقان سـلفیه و مخالفان آنان برای «سلفیه» ارائه شده که به برخی از آن ها به ترتیب اشاره می‌شود:

۱- محمد ابراهیم شقره، هی السلفیه، ص ۱۷

۲- اسماعیل بن حماد جوهری، صحاح، جزء ۳

۳- مجمع اللغه العربیه الوسیط، جزء اول، با مقدمهٔ ابراهیم مذکور.

۴- محمد سعید رمضان البوطی، سلفیه بدعت یا مذهب صص ۲۵۶- ۲۵۹

۵- سید محمد کثیری، السلفیه بین اهل السنهٔ و الإمامیه، صص ۴۲ و ۴۳

۶- البوطی، همان، صص ۲۵۸ و ۲۵۹

ص: ۸۹

الف) تعریف سلفیه از دیدگاه موافقان:

سلفی‌ها در این معنا متفقانـد که «سـلفیه» به معنای «پیروی از سـلف صالـح» است اما در مصادیق سـلف صالـح اختلاف نظریه دارند. گرچه محمد ابراهیم شقره از محقّقان سلفی معاصر، مدّعی اتفاق نظریه در معنای سلفیه و مصادیق آن است و پیشینیانِ از امتِ پیامبر؛ بهویژه آنـانکه در دو- سه قرن آغازین اسـلام می‌زیسـته‌اند و پیرو منهـج نبوی و خلفای راشـدین در احکام، آداب، اخلاق و عقیـده بودند را مصداق سـلف صالح می داند. (۱) اما محمـد بن عبدالرحمان المغراوی، یکی دیگر از محققّان این مکتب مینویسد: عالمان دینی در تعریف اصـطلاحی سـلف صالـح اختلاف دارنـد. ایشان به نمونههایی از این تعریفها اشاره میکنـد و درپایان بهترین تعریف سخن شیخ محمود خفاجی را می دانـد که معتقـد است: «محـدودیت زمانی سه قرن اوّل اسـلام، به تنهایی برای معرفی سـلف صالح کافی نیست مگر اینکه موافقت اندیشه آنان با کتاب و سنت و روح کتاب و سنت را به آن اضافه کنیم.

پس کسیکه در اندیشهاش مخالف کتاب و سنت باشد، از سلف صالح نیست اگر چه در میان صحابه و تابعین و تابعینِ تابعین زیسته باشد. (۲)

علی حسین جابری، از محقّقان معاصر جهانِ عرب نیز در مفهوم سلفیه، کتاب و سنت را مبنا قرار می‌دهد و این دو را، هم در مسائل نظری و هم احکام فقهی شرط می‌داند و آن را منهج مسلمانان پاسدار کتاب و سنت در همه زمانها می‌داند. (۳)

نتیجه اینکه دو محقق اخیر، بر خلاف محقّق پیشین، بهجای تأکید بر پیروی از سلف صالح، بر پیروی از کتاب و سنت توصیه کرده و کوشیده‌اند ابتدا تعریف مفهومی ارائه کنند، سپس مصادیق آن را معین نمایند.

در نهایت، به دیدگاه دکتر مصـطفی حلمی، از محقّقان سـلفی در مصـر می‌رسـیم که چند اثر در معرفی سـلفیه دارد. وی «سـلفیه» به معنـای عـام را اسم عَلَم برای کسانی می‌دانـد که در اعتقادات و فقه (احکام فقهی) از سـلف صالـح و تابعین از سه قرن اول اسـلام و پیشوایـان امّت بعـد از آن هـا؛ ماننـد ائمه چهارگانه اهل سـنت و سـفیان ثوری، بخاری و مسـلم و دیگر اصـحاب سـنن و همچنین از علمایی که ملزم به روش مسلمانان اوّلیه هستند- گرچه فاصله زمانی با آنان دارند و با مشکلات و مسائل جدید روبهرو هستند؛ مانند ابن‌تیمیه و ابن‌قیم و محمدبن‌عبـدالوهاب ودیگران از معاصـرین، که درعربسـتان، هنـد، مصـر، شـمال آفریقا و سوریه هسـتند، پیروی می‌کنند. (۴)

ایشـان در ادامه، «سـلفیه» در معنـای خاصـش را اقتـدا به پیامبرخـدا (ص) می‌دانـد؛ به این معنـا که سـیره نبوی در جغرافیـای فکری و زندگی روزانه سـلفی‌ها حضور فعال دارد و شریعت اسلامی را بر طبق سنت نبوی تنظیم می‌کند. البتّه وی اجتهاد در مسائل مستحدثه را، طبق اصول فقه و بر مبنای سنت جایز می‌داند. (۵)

بـا بررسـی تعـاریف اصـطلاحی گذشـته و مقایسه میان دیـدگاه‌های محققان سـلفی می‌توان گفت سـلفی‌ها خود را پیرو پیامبر خـدا، اصـحاب آن حضـرت، تـابعین، تـابعینِ تابعین، علمای اهل حـدیث، بهویژه احمـدبن‌حنبل وابن‌تیمیه، ابن‌قیم و محمـدبن عبـدالوهاب می‌دانند.

ب) تعریف سلفیه از دیدگاه مخالفان:

آنان از زوایای مختلف روی اصـطلاح «سـلفیه» پژوهش و بررسـی کرده‌اند؛ گاه از آن جهت که این اصـطلاح اشـعار به وابستگی به گذشـتگان دارد و بر کسـانی دلالت می‌کنـد که جمود بر انـدیشه گذشـتگان، بهویژه سه قرن اوّلیه اسـلام دارنـد و هرگونه انـدیشه، گفتار و عمل تازه‌ای را محکوم بهبدعت می‌کنند؛ گاه از آن جهت که سـلف صالح، به جهت معاصـر بودن با پیامبر گرامی اسلام و یا نزدیکی به عصـر رسالت و شـیوه‌ای که در فهم متون دینی داشتند، مزیتی دارند که فهم آن شیوه‌ها موجب فهم دقیق‌تر و بی پیرایه از اسـلام؛ یعنی از قرآن وسـنت نبوی خواهـد بود. گاه واژه «سـلفیه» بهعنوان یک نحله مذهبی، که به آرای عقیدتی و فقهی خاصّی

پایبند است و ازآن دفاع می‌کند، مورد توجه قرار می‌گیرد.

اکنون به اختصار بعضی از دیدگاه‌های مخالفان را بررسی می‌کنیم:

محمد سعید رمضان البوطی (۶) «سلفیه» را از جهات گوناگون مورد کاوش قرار داده است. وی معتقد است این واژه، هنگامیکه معنای اصطلاحی آن مورد نظر باشد، برگرفته از واژه سلف است و مراد سه قرن نخست حیات امّت اسلامی است که شایسته‌ترین عصر اسلامی و سزاوارترین آن ها به اقتدا و پیروی است و منشأ این اصطلاح نیز فرموده پیامبرخدا (ص) است که بنا به روایت ابن‌مسعود، به نقل از بخاری و مسلم فرمود:

«بهترین مردم، مردم قرن من هستند، سپس کسانی که در پی ایشان می‌آیند و سپس دیگرانی که در پی آنان می‌آیند ...»

۱- هی السلفیه، صص ۱۷ و ۱۸

۲- المفسرون، ص ۱۴

۳- علی حسین جابری، الفکر السلفی، ص ۱۷

۴- مصطفی حلمی، قواعد منهج السلفی فی الفکر الإسلامی، ص ۱۷۸

۵- همان.

۶- از اندیشمندان اهل سنت است که در تقریب مذاهب اسلامی کوشش کرده و رکن رکین مقابله با وهابیت در سوریه است. صابری حسین، سلفیه بدعت یا مذهب، با مقدمه واعظ زاده خراسانی، ص ۸

ص: ۹۰

بی تردید سبب این برتری آن است که مسلمانان این سه قرن به سرچشمه‌های نبوّت و تعالیم رسالت نزدیک‌ترند؛ زیرا اینان مجموعه‌ای از مسلمانان را تشکیل می‌دهندکه گروهی از ایشان (صحابه) عقاید اسلامی و اصول و احکام دین را مستقیم و بدون واسطه از پیامبر (ص) گرفته‌اند و دوّمین حلقه، مظهری از تابعینانـد؛ همانانکه از اصحاب حضرت رسول پیروی کرده‌اند و سومین حلقه، که نشانگر تـابعینِ تابعین است، آخرین حلقه از دوران اندیشه و خلوص فطرت اسلامی از شائبه‌های ناخوانده وارد شده در دینانذ. (۱)

او این معنا از سلف و سلفی بودن را می‌پذیرد؛ چنانکه می‌نویسد:

«این حقیقت ما را بدان فرا می‌خواند که اندیشه و نیز شیوه رفتار خویشرا بهرشته وفاداری نسبت به سلف پیوند دهیم. به آنان اقتدا کنیم و در فهم متون دینی بر اساس قواعدی که آنان آورده‌اند عمل کنیم. به همه اصول اعتقادی و احکام عملی پایبندی نشان دهیم که همه یا اکثریت آنان بر آن اتفاق نظر داشته‌اند.» (۲)

ایشان در ادامه این توضیح را میافزاید: مراد از پیروی از سلف، آن نیست که شخص مقید به ظاهرِ جزء جزء الفاظ و کلماتی شودکه آنان ادا کردند یا مقید به موضع‌گیری خاص و موردی گرددکه آنان در پیش گرفته بودند، بلکه مراد رجوع به قواعدی است که آنان در تفسیر و تأویل متون دینی، معیار و میزان قرار داده بودند و نیز اصولی که آنان برای اجتهاد و تأمل و استدلال در اصول و احکام داشتند. (۳)

اما وی تمسک به واژه «سلف» و ساختن عنوان «سلفیه» را، که در تاریخِ اندیشه و شریعت اسلامی، پدیده‌ای نوظهور و عنوان مشخّص و جدا کننده گروه معینی از مسلمانان با عقاید، افکار و اندیشه‌های خاص است، نمی‌پذیرد و آن را بدعتی نو ظهور در دین می‌داند که نه سلف صالح این امت با آن آشنایی داشته‌اند و نه خلف پایبند به روش آنان ... (۴)

البوطی در فصل دیگر کتابش علّت بدعت شمردن اصطلاح «سلفیه» به این معنا را چنین توضیح می‌دهد:

«اگر مقصودِ (مسلمانیکه خود را وابسته به مذهب سلفیه می‌داند) از واژه سلفیه، همان چیزی باشد که واژه «اهل سنت و جماعت» بر آن دلالت می‌کند، برای جماعت مسلمانان (اهل سنت) نامی جز آنچه سلف بر آن اجتماع کرده‌اند گذاشته و بدین ترتیب بدعتی به میان آورده است ... اگر هم مقصود از «سلفیه» چیزی برابر نهاده اهل سنت و جماعت نباشد ... در این صورت تردیدی نخواهد بود که استفاده از این واژه و جایگزین ساختن آن- به مفهوم باطل خود- با واژه اهل سنت و جماعت که سلف صالح بر آن اجتماع داشته‌اند، مغایرت دارد و بدعت است.» (۵)

البوطی در ادامه سلفی را چنین معرفی می‌کند:

«امروزه از دیدگاه صاحبان این بدعت، سلفی کسی است که به فهرستی از آرای اجتهادی معین؛ خواه در زمینه عقیدتی و خواه در زمینه فقهی، پایبند باشد و از آن دفاع کند و هرکه را از دایره این آراء بیرون باشد، نابخرد و بدعتگذار بخواند.» (۶)

در پایان، نظر خویش را اینگونه اظهار می‌کند که: «سلفیه» مذهبی تازه اختراع شده در دین است و بنیان آن گِردآمده‌ای از پاره‌ای آرای اجتهادی در زمینه‌های عقیدتی و احکام عملی است که صاحبان این مذهب آن ها را بر اساس خواست و به اقتضای طبع و تمایلات خویش از مجموعه بسیار گسترده و گوناگونِ آرایی اجتهادی که از سوی بسیاری از عالمان سلف و برگزیدگان اهل سنت و جماعت ابراز داشته شده است گرد آورده‌اند و آنگاه اعلام کرده‌اند این تنها چیزی است که می‌تواند همه «فرقه ناجیه» (گروه نجات یافته اسلامی) را که در پرتو کتاب و سنت پیش می‌روند، در خود جای دهد و هر که از این دایره بیرون رود و آرای اجتهادی دیگری برگزیند بدعتگذار و گمراه است. (۷)

یکی دیگر از ناقدان «سلفیه»، سامر اسلامبولی، از محقّقان سوری است که معتقد است: «بسیاری از مردم می‌پندارند: راه و رسم

اندیشیدن در مسائل فکری، فرهنگی و زندگی را باید از میراث فرهنگی گذشتگان و تطبیقش بر زمان حاضر، بدون توجّه به عامل تغییر زمان و مکان اخذ نمود و عیناً بر زمان حال و آینده منطبق کرد. بر این مبنا، جوامع گذشته، سلطه خویشرا بر آیندگان هموار نموده‌اند، گویی که گذشتگان، زندگانی در بدن آیندگان و پدران، زندگانی در اجساد فرزندان هستند.» (۸)

ایشان در ادامه، برخی مسلمانان را نیز مانند سایر ملّتها اسیر این توهّمات و مبتلاـ به مرض سلف‌گرایی در فهم امور دینی و حیاتیاجتماعی می‌دانـد، چون فهم کتاب و سنّت را مقید به فهم صحابه کرده و مبتلا به جمود عقلی شده‌انـد؛ بهگونه‌ای که اگر با یکی از آن ها مذاکره کنی، دائم به زبان ابن‌تیمیه سخن می‌گوید و پیوسته برای تو از اقوال گذشتگان نقل می‌کند. مذهبشان را مبتنی بر «عقل» نمی‌کنند، بلکه «نقل» تکیهگاهشان میشود؛ از این رو، از بحث عقلی و مناظره فکری میگریزند و تنها بر مسائلی تکیه می‌کنند که نصّی؛ خواه قطعی یا ظنّی بر آن اقامه شده باشد و

۱- محمد سعید رمضان البوطی، پیشین، صص ۱۹ و ۲۰

۲- همان، ص ۲۱

۳- همان، صص ۲۲ و ۲۳

۴- همان، صص ۲۳ و ۲۴

۵- همان، ص ۲۶۱

۶- همان.

۷- همان، ص ۲۶۶

۸- سامر اسلامبولی، تحریر العقل، ص ۱۷۹

ص: ۹۱

آنچه در نظر آنان پسند آمده، قیل و قال گذشتگان است و آن ها زبان گذشتگان‌اند و در رابطه عقل و نقل می گویند: «نقل اساس هر فکر و اندیشه‌ای است و عقل چیزی جز تابع و خادم نقل نیست!» (۱)

خلاصه اینکه از دیدگاه ایشان، سلفیه کسانی هستند که ایمان و اعتقاداتشان را از صحابه اخذ می کنند و قول و فعل صحابه را برای اندیشه و عملشان حجت می‌دانند. (۲)

یکی دیگر از محقّقان و ناقدانِ سلفیه، سید محمد کثیری، مؤلف «السلفیه بین أهل السنه و الإمامیه» است. ایشان بعد از بررسی دقیق در واژه سلف و بررسی احوال و مجموعه‌هایی از مسلمانان سلف؛ اعم از صحابه و تابعین و تابعینِ تابعین در پاسخ این پرسش که «سلفیها چه کسانی هستند؟» از قول اندیشمند مصری، شیخ محمد ابوزهره می‌نویسد:

«مقصود از سلفیها آن ها هستند که در قرن چهارم هجری ظهور کردند و اینها برخی از پیروان فرقه حنبلی بودند که می‌پنداشتند تمام آرایشان از احمدبن‌حنبل اتخاذ شده است و او را احیاکننده عقیده سلف می‌دانند. آن ها با کسانیکه افکارشان منطبق بر آرایشان نباشد مبارزه می کنند. سپس سلفیه در قرن هفتم هجری به دست ابن‌تیمیه تجدید حیات گردید و در دعوت بهسوی آن پافشاری می کردند- البته- ابن‌تیمیه مسائل دیگری را، متناسب با عصرش، بدان افزود. مجدداً این آرا در جزیره العرب، در قرن دوازدهم به دست محمدبن‌عبدالوهاب زنده شد که پیوسته وهابی‌ها (۳) به سوی آن دعوت می کنند.» (۴)

مؤلف در ادامه می‌افزاید: «پاره‌ای» از حنبلی‌ها سلفیه نامیده می‌شوند چون سلفی‌ها افکار خاصّی در مسائل اعتقادی دارند اما احمدبن‌حنبل یکی از پیشوایان فقهی است و در عقاید مکتب خاصی نداشت. او در ادامه به قول ابن‌خلیفه علیوی یکی از علمای الأزهر اشاره می کند که سلفیه را از دسته حشویه حنبلی می‌داند. مؤلف این نسبت را در مورد وهابی‌ها تأیید می کند. (۵) این نسبت از سوی محققانی چون آیت الله استاد جعفر سبحانی و استاد علی اصغر فقیهی مورد تأیید قرار گرفته است. (۶) گفتنی است این مقال را مجال بیان تفصیلی همه نظریه‌های موافقان و مخالفان نیست، از این رو، به همین مقدار بسنده کرده و به بررسی آن ها می‌پردازیم:

بررسی و نقد تعریف ها

محور تعریفهای موافقان از سلفیه، پیروی از سلف صالح است. گرچه مصطفیحلمی در تعریف خویش، دامنه پیروی را تا محمدبن‌عبدالوهاب و دیگر رهبران معاصر سلفی در دنیای اسلام بسط داده است، اما غالب اندیشهوران، معیار سلفی بودن را پیروی از سلف صالح؛ یعنی صحابه و تابعین و تابعینِ تابعین محدود کرده‌اند و افرادی چون ابن‌تیمیه و محمدبن‌عبدالوهاب را از احیاگران سلفیه می‌دانند.

برای بررسی و نقد دیدگاه‌ها در باره تعریف سلفی و سلفیه لازم است دو مسأله را تحلیل کنیم؛ یکی این که مراد از «پیروی سلف صالح» به چه معناست و دیگر آنکه «سلف صالح» چه کسانی هستند که پیروی از آنان مایه نجات و تخلّف از آنان، موجب گمراهی و هلاکت است.

معنای پیروی از سلف

پیروی ازسلف صالح به چه معناست؟ آیا مقصود این است که در روش اندیشه و شیوه زندگی فردی و اجتماعی و ... تابع و مقلّد آنان باشیم و هرگونه نوآوری؛ خواه در روش اندیشه باشد یا در چگونگی زندگی و نیز خواه در اصول عقیدتی باشد یا در احکام فردی و اجتماعی، تنها نگاهمان به گذشتگان باشد و از عقل خویش برای تجدید حیات اجتماعی و فهم جدید از قرآن و سنّت بهره‌ای نبریم. بدیهی است که این طرز تفکر نه مورد تأیید قرآن و سنت است و نه مورد تأیید هیچ عقل سلیمی است. چرا که:

اولًا: قرآن کریم، که سلفیها خود را متمسّکین و متولّیان انحصاری آن می‌دانند، بسیاری از اقوام گذشته را به جهت پیروی

کورکورانه از پدران و گذشتگان سرزنش می‌کند و این را دلیل بر بی‌خردی می‌داند. (۷)

ثانیاً: خداوندی که این همه بر تعقّل و اندیشه‌ورزی تأکید می‌ورزد و مشرکان عصر رسالت را به جهت تعقل نکردن وتقلید از پدران و اجداد، سرزنش می‌کند آیا می‌شود امت آخرالزّمانرا استثنا کرده و آنان را به پیروی بی‌دلیل از سلف امر نماید؟ کدام عقل سلیم می‌پذیرد که اگر سلف صالح برای انجام فریضه حج از استر و اسب و اشتر استفاده می‌کردند، امروز هم به احترام سلف صالح و به تبعیت از سلف صالح، از اسب و اشتر استفاده کنند و بر هواپیما ننشینند؟! اگر سلف صالح در هنگام سخنرانی مجبور بودند با صدای بسیار بلند سخن بگویند یا افرادی در وسط جمعیت سخنانشان را

۱- همان، صص ۱۸۹- ۱۷۹

۲- همان، صص ۱۹۴- ۱۸۸

۳- سلفی ها را به جهت تبعیت و تعصب به آرای محمد بن عبدالوهاب وهابی نامید.

۴- محمد ابوزهره، السلفیه، صص ۳۸ و ۳۹

۵- همان، صص ۴۱ و ۴۲

۶- علی اصغر فقیهی، وهابیان، ص ۲۳؛ جعفر سبحانی، فرهنگ عقاید و ملل، ص ۱۳۵

۷- بقره: ۱۷۰

ص: ۹۲

به دیگران منتقل کنند، امروز هم عده‌ای بیایند و بگویند چون سلف صالح از بلندگو استفاده نکرده‌اند، پس اگر ما این کار را بکنیم بدعت در دین است و باید حنجره را پاره کرد تا مقصود خویش را به همه مخاطبان رساند. سلف نه از رادیو استفاده می‌کردند و نه از تلفن و تلویزیون و ماهواره و نه از روزنامه و مجلّه و اینترنت، اما امروزه قاطبه علمای اسلام؛ از مذاهب گوناگون، حتی عالمان سلفی مذهب، استفاده از این وسایل را برای تبلیغ فرهنگ اسلامی، نه تنها جایز بلکه ضروری می‌دانند و خلاف آن را تحجّر و واپسگرایی می‌شمارند. گذشته از همه اینها، اگر زندگی سلف را بررسی کنیم، می‌بینیم در همان سه قرن اوّلیه اسلام، تغییرات زیادی در شیوه‌های زندگی فردی و اجتماعی، به ویژه در حکومتداری به وجود آمد.

رمضان البوطی می‌نویسد: «هیچکدام از پژوهشگران وآشنایان با تاریخ صحابه وتابعین، تردید ندارند که عواملی تقریباً به صورت همزمان بروز کردند (۱) و با ظهور آن ها برای سلف صالح- رضوان‌الله علیهم- این امکان بر جای نماند که در برخورد با اندیشه و زندگی بر همان شیوه نخست خود ثابت و پایدار بمانند تا این ثبات و پایداری ... صورت معیار و الگویی به خود بگیرد و همه مسلمانانی که پس از آن می‌آیند موظف به پیروی از آن باشند. بلکه ناگزیر بودند به اقتضای عواملی که ذکر شد (و دیگر تحوّلات به وجود آمده) روش‌های دیگری را در زمینه برخورد با زندگی و مسائل آن جایگزین روش قبلی خود سازند و در زمینه فرهنگ و علوم و شیوه‌های شناخت و اندیشه به جای سبک‌های فطری که پیشتر با آن آشنایی داشتند، سبک‌های پیچیده تازه‌ای را در پیش گیرند. (۲)ایشان در ادامه، نمونههایی از مسائل عمرانی، عادات اجتماعی و فعالیت‌های اقتصادی ذکر میکند در زمان پیامبرخدا، صحابه با آن آشنایی نداشتند و در زمان تابعین و پیروان تابعین به وجود آمده است. (۳) پس بدیهی است مراد از «پیروی و تبعیت از سلف صالح» نمی‌تواند به این معنا باشد که ما باب اندیشه را در مسائل زندگی ببندیم و شیوه نوینی را برای حل مشکلات زندگی استفاده نکنیم. از سوی دیگر، آیا سلف صالح در برخورد با مسائل، همه به یکگونه برخورد می‌کردند و خودشان هیچ اختلافی نداشتند؟

بررسی تاریخ گواهی می‌دهد: در همان سده نخست، گرچه گروهی از تابعان بر سنّت‌های پیشین اصرار می‌ورزیدند اما گروهی دیگر بر اجتهاد در مسائل مستحدث تأکید داشتند که این گروه از سوی سنتگرایان «اصحاب أَرَأیتَ» (۴) خوانده شدند (۵) و این گروه گرچه در آغاز چندان مورد توجه نبودند اما گسترش حوزه جغرافیایی اسلام و پیدایی مسائل مستحدث و دوری از مرکز خلافت اسلامی و عدم دسترسی به نصوصی که مرجع و منبع باشد زمینه را برای اجتهاد شخصی در مسائل به ویژه احکام فقهی آماده کرد؛ چنانکه بر اساس گزارش محقّقان در نیمه نخست سده دوّم هجری قمری، فقه در طی تحوّلی سریع، مرحله فقه نظام‌گرا را پشت سرگذارده، شتابان رو به سوی مرحله‌ای دیگر؛ یعنی تدوین نهاده بود که شکل‌گیری گروهی با عنوان «اصحاب رأی» حاصل آغاز همین مرحله و تکوین فقه بود. در میانه سده دوم قمری نزاع محافل دینی در باب استعمال رأی و حدود کاربرد آن در فقه دو گروه جدید را در مقابل یکدیگر نهاده بود؛ گروهی که رأی فقهی را ارجی ویژه می‌نهادند و به «اصحاب رأی» شناخته شدند و گروهی که به رویارویی با آنان برخاسته، بر پیروی سنت پیشینیان اصرار داشتند که «اصحاب اثر» یا اصحاب آثار خوانده می‌شدند و در منابع متأخّر «اصحاب حدیث» نام گرفتند ... (۶) در نیمه نخست سده سوم قمری اصحاب حدیث با بار معنایی پیروان حدیث نبوی مفهومی افتخارآمیز یافت و سنت گرایانی برجسته، چون احمد بن حنبل و اسحاق‌بن‌راهویه خود و همفکرانش را اصحاب حدیث خواندند. (۷)

در مقابل اصحاب اثر، افرادی چون حسن بصری (د ۱۱۰ ق.) و حمادبن‌ابی سلیمان (د ۱۲۰ ق.) و ابن‌شبرمه (د ۱۴۴ ق.) و ابن‌ابی لیلی (د ۱۴۸ ق.) و ابو حنیفه (د ۱۰۵ ق.) به «رأی» و درایت و اجتهاد در مسائل گرایش داشتند به ویژه ابو حنیفه نماد اصحاب رأی در تاریخ فقه است. او در مواجهه با آرای صحابه، اتفاق آنان را حجت می‌شمرد و در صورت اختلاف خود را در انتخاب به وفق

رأی مخیر می‌دید. (۸) نتیجه اینکه در میان تابعین و تابعینِ تابعین، وحدت نظری وجود نداشت و هرگروهی خود را مصیب و بر حق دانسته، دیگری را مردود میشمرد. حتی در میان صحابه، در همه مسائل وحدت نظر وجود نداشت، به خصوص در مسائل سیاسی، اعتقادی، امامت و قیام به سیف، گرایش‌های مختلف دیده می‌شود. (۹) بهگونه‌ایکه هنوز بدن مطهر پیامبر خدا (ص) دفن نشده بود که در جانشینی پیامبر (ص) اختلاف کردند. گروهی از صحابه، سعدبن‌عباده، گروهی ابابکر و گروهی امیر مؤمنان علی (ع) را برای جانشینی و خلافت پیامبر بر جامعه اسلامی اولی و سزاوار دانستند. بعد از دوران خلافت سه خلیفه، افرادی از صحابه؛ چون طلحه و زبیر ابتدا با امیر مؤمنان علی (ع) بیعت کردند و آنگاه پیمان شکستند وجنگ جمل به راه انداختند و برخی چون معاویه، که سلفیه اورا جزو صحابه می‌دانند (۱۰) با امام به حق، علی (ع) به دشمنی برخاستند و تنور جنگ صفین برافروختند و برخی چون خوارج برای تحمیل نظریه‌های خویش بر امّت و حتّی بر امیرمؤمنان علی (ع) قرآن را مطابق هوی و هوس‌های خویش تأویل کرده و سرانجام آن امام همام را به میدان پیکار فرا خواندند، درحالی‌که بسیاری از آنان از صحابه یا تابعین بودند. پس، از کدامین گروه باید تبعیت کرد؟ از امیر مؤمنان و اصحابش؛ چون سلمان، ابوذر، عمار یاسر و ... یا از معاویه و اصحاب جمل؟

۱- مقصود ایشان، گسترش دایره فتوحات اسلامی، گرایش بسیاری از پیروان ادیان دیگر به اسلام، گرویدن هزاران تن از سرزمین‌های مجاور و نیز سرزمین‌ها دور به اسلام و گسترش زندقه است. همان، صص ۴۳- ۴۵

۲- محمد سعید رمضان البوطی، السلفیه، ص ۴۷

۳- همان، صص ۵۶- ۴۷

۴- یعنی آیا دیدی؟: مقصود این است که آیا دیدی حکم فلان مسأله چه بود پس حکم این مسأله نیز چنین است. البوطی، ص ۶۳

۵- احمد پاکتچی، دائره المعارف بزرگ اسلام، ج ۹، ص ۱۱۴

۶- همان.

۷- همان، ص ۱۱۴

۸- همان، ص ۱۳۲- ۱۲۸

۹- همان، صص ۱۱۰

۱۰- ابن تیمیه، مجموعه فتاوی، ج ۴، ص ۴۲۲

ص: ۹۳

آیا می‌توان تصوّر کرد هر دو بر صراط مستقیم بوده باشند؟ اگر چنین است و صراط مستقیم تکثیرپذیر است، چرا سلفیها امروزه تنها خودشان را بر صراط حق و بقیه را اهل ضلال و بدعت می‌دانند؟ چنان‌که می‌گویند: خوارج، رافضه، قدریه، مرجئه، جبریه، جهمیه، معتزله، اهل کلام (اشاعره، ماتریدیه)، صوفیه، فلاسفه، باطنیه، احزاب، ملّی‌ها و ... اهل بدعت هستند (۱) و پیروی از آن ها جایز نیست. اگر چه سخن ایشان در مورد ضلالت گروه‌هایی مثل خوارج، قدریه، جهمیه و جبریه از نظر نگارنده نیز درست است اما بسیاری از این گروه‌ها ظهورشان در عصر صحابه و تابعین و تابعینِ تابعین بوده است. اگر بر اساس بینش سلفی‌ها، کسانی را رافضه بدانیم که خلافت ابوبکر، عمر و عثمان را نپذیرفتند، پس شماری از صحابه و تابعین و تابعان آن ها این خلافت را نپذیرفتند که از مشهورترین آن ها می‌توان از صحابه، علی‌بن‌ابی‌طالب، امام حسن و امام حسین (علیهم السلام) و سلمان فارسی و مقداد و ابوذر غفاری و از تابعین امام زین‌العابدین؛ زینت عابدان و موحّدان، امام محمد باقر؛ باقر علم و دانایی و امام جعفر صادق استاد با واسطه و بی واسطه پیشوایان چهارگانه فقه اهل سنّت و ... را نام برد. اگر پیروی از امام علی و امام حسن ضلالت و بدعت است، باید غیر از پیروان معاویه و اصحاب جمل، همه اهل بدعت باشند و حال آنکه خود سلفی‌ها و بسیاری از فرق اهل سنّت علی (ع) را از خلفای راشدین و اصحاب عشره مبشره (ده نفری که پیامبر (ص) آن ها را به بهشت بشارت داده است.) می‌دانند. (۲)

پس اکنون لازم است ببینیم از دیدگاه سلفی‌ها، سلفِ صالح چه کسانی هستند که پیروی از آنان مایه نجات و انحراف از مسیر آنان موجب بدعت و ضلالت است و معیار آنها در صالح بودن چیست.

سلف صالح چه کسانی هستند؟

همان‌گونه که اشاره شد برخی از محقّقان سلفی، مسلمانان سه قرن اوّلیه اسلام؛ یعنی آنانکه در احکام و آداب و اخلاق و عقیده پیرو سنت نبوی و خلفای هدایت یافته بعد از او گام بر می‌داشتند به عنوان سلف صالح معرّفی کردند (۳) و برخیگفتند سلف صالح کسانی هستند که راسخان در علم، هدایت یافتگان به هدایت نبی گرامی (ص) و مجاهدان در راه خدا هستند که مصداق آن را اصحاب رسول خدا دانستند (۴) و برخی علاوه بر صحابه، تابعین وتابعینِ تابعین بهخصوص ائمه فقهی چهارگانه اهل سنت؛ یعنی ابوحنیفه، مالک‌بن‌انس، محمدبن‌ادریس شافعی و احمدبن‌حنبل را مصداق سلف صالح دانستند (۵) برخی علاوه بر آن ها بخاری، مسلم، دارمی صاحبان صحیحین و سنن- بر بهاری، ابن‌خزیمه، طحاوی، ابن‌بطه، آجری، لالکائی، صابونی و شاگردان آنها سپس ابن‌تیمیه و ابن‌قیم و شاگردان آنها، سپس محمدبن‌عبدالوهّاب و شاگردان او را، اگرچه برخی ظهورشان بعد از سه قرن اولیه اسلام است و از خلف به شمار می‌آیند لیکن چون در مسائل اعتقادی و احکام فقهی مبنای فکری آنان را قرآن، سنت نبوی و سنت خلفای راشدین و صحابه و تابعین می‌دانند، آنها را جزو سلف صالح می‌دانند. (۶)

آنچه محلّ اجماع نسبی صاحب نظران سلفیه درباره سلف صالح می‌توان ذکر کرد، صحابه و تابعین و تابعینِ تابعین است. پس لازم است ببینیم صحابه و تابعان آنها به ویژه آنان که در سه قرن اول اسلام می‌زیستند و مورد استناد بیشتر سلفی‌ها و حتی مورد قبول برخی از مخالفان است، چه کسانی هستند؟

صحابه و تابعین

صحابه در نظر اهل سنت جایگاه ویژهای دارند؛ چنانکه احمدبن حنبل پیشوای اهل حدیث در نامه‌ای به مُسَدَّد بن مُسَرْهَدٍ می‌نویسد: «امرکم من بعد کتاب الله سنه نبیه و الحدیث عنه و عن المهدیین من اصحاب النّبی (ص) و التابعین من بعدهم»؛ «شما را بعد از کتاب خدا به سنت پیامبرش و سخن گفتن از سنت پیامبر و اصحاب هدایت شده‌اش و تابعان از آن ها امر می‌کنم.» (۷)

ابن اثیر نیز در مقدمه اسدالغابه فی معرفه‌الصحابه می‌نویسد:

«حمد خدایی را ... که محمد (ص) را به رسالت فرستاد و او را مصطفای خویش کرد و برای او اصحابی قرار داد که همچون

ستارگان آسمان‌اند که انسان به هر یک از آنها اقتدا کند، به سوی حق هدایت یافته است ... پس صلوات خدا بر محمد و آل و اصحابش.» (۸)

تعریف صحابه

اهل سنت علیرغم اشتراک نظر دراحترام به صحابه، در ویژگیهای صحابی بودن اختلاف دارند؛ چنانکه ابن اثیر می نویسد:

۱- ناصر بن عبدالکریم العقل دراسات فی الاهواء و البدء، صص ۳۳- ۲۹

۲- ابن بدران المدخل الی مذهب احمد بن حنبل، ص ۱۱

۳- محمد ابراهیم شقره پیشین، صص ۱۷ و ۱۸

۴- محمد بن عبدالرحمن المغراوی، پیشین، ص ۱۱

۵- همان، ص ۱۳

۶- مصطفی حلمی، قواعد، ص ۱۷۸

۷- ابن بدران، پیشین، ص ۱۰

۸- ابن اثیر، اسدالغابه فی معرفه الصحابه، ص ۲

ص: ۹۴

«علما در اینکه صحابه چه کسانی هستند، اختلاف کرده‌اند؛ (مثلًا) بعضی از علما فردی را جزو صحابه دانسته‌اند و بعضی نفی کرده‌اند ...»

ایشان ویژگی‌های زیر را برای صحابه بر می‌شمارد:

«آنهاییکه در دار ایمان گرد آمدند؛ یعنی از مهاجرین و انصار بودند و آنان که سبقت در ایمان دارند، آنانکه از پیشگامان اسلام به نیکویی تبعیت کردند؛ یعنی همانهاکه پیامبر خدا را دیدند و کلامش را شنیدند و بر احوال او شاهد و ناظر بودند و آن را به مردان و زنان بعد از خود منتقل نمودند، اینها کسانی هستند که ایمان به خدا آوردند و ایمانشان را به شرک نیالودند، همینها اهل هدایتاند. اینان اصحاب حضرت رسول و عدول امّتاند و جرح و تعدیل در آنها راه ندارد.» (۱)

در مصادیق صحابه نیز میان علمای امامیه و اهل سنت و همچنین میان علمای اهل سنت اختلاف است، ممکن است گروهی از متفکران کسی را صحابی بدانند اما گروهی دیگر اورا از منافقین به‌حساب آورند.

احمد ابن‌حنبل در میان اصحاب ابوبکر، عمر، عثمان، علی (ع) و عشره مبشره را که مرکبانـد از چهار خلیفه بعد از پیامبر (ص) و طلحه، زبیر، سعد، سعید، عبدالرّحمان‌بن‌عوف و ابوعبیده جرّاح، افضل از سایر صحابه و اهل بهشت می‌داند.

ابن‌تیمیه، عایشه و ابو موسی اشعری و عمر وبن العاص و معاویة بن ابی سفیان را هم از صحابه و اهل فضایل و محاسن و مجتهدان امت می‌داند و می‌نویسد:

«بسیاری از آنچه از آنها نقل شده، دروغ است وسخن درست این استکه بگوییم آنها مجتهد هستند و مجتهد اگر به درستی حکم کرد برای او دو اجر و اگر بهخطا حکمکرد یک اجر برای اوست.» (۲)

وی در اثبات فضیلت صحابه، حدیث

«خیر القرون القَرْن الذی بعثت فیهم، ثمّ الذین یلونهم، ثمّ الذین یلونهم»

را نیز ذکر می‌کنـد. او در عین حال که معاویه و علی (ع) را به عنوان صحابه پیامبرخـدا معرفی می‌کند، درباره عمار یاسر به نقل از بخاری و مسلم می‌نویسد:

پیامبر (ص) فرمود:

«تَقْتُلُهُ الْفِئَةُ الْباغِیَةُ ...»

؛ «او را گروهی باغی (سرکش) و سرکش می‌کشند.» (۳) یعنی از یک سو ابن‌تیمیه معاویه و عمروبن‌عاص و سپاهیان معاویه را به عنوان گروهی یاغی معرفی می‌کند و از طرف دیگر می‌نویسد:

«به دلیل کتاب، سنت و اجماعِ سلف ثابت می‌شود که آنها مسلمان و مؤمن‌اند، اگرچه علی‌بن ابی‌طالب و سپاه او اولی به حق هستند.»

ابن‌تیمیه از یکسو می‌نویسد:

«اگر کسی بهطور قطعی بگوید معاویه و اصحابش اهل جهنم‌اند، او دروغگو است.» (۴)

از سوی دیگر حدیث پیامبر (ص) درباره عمار یاسر را می‌آورد که فرمودند:

«عمار را گروهی سرکش و یاغی می‌کشند در حالی‌که عمار آنان را به بهشت می‌خواند و آنها او را به جهنم دعوت می‌کنند.» (۵)

در ادامه می‌نویسد:

«این، دلالت بر صحت امامت علی (ع) و وجوب طاعتش دلالت می‌کند و دلیل بر آن است که قتال و جنگ با علی (ع) جایز نیست و کسی که با او بجنگد خطاکار، یاغی و سرکش است.» (۶)

ابن‌تیمیه در جای دیگر از قول پیشوایان اهل سنت در باب «برتری صحابه از تابعین» می‌نویسد: «مطلقاً هر یک از صحابه از تابعان برترند.» (۷)

در ادامه می‌نویسد: آنها این سخن را در مورد مقایسه معاویه و عمربن‌عبدالعزیز اینگونه توجیه کرده‌اندکه گرچه سیره عبدالعزیز عادل‌تر از سیره معاویه است، لیکن مصاحبت با پیامبر فضیلتی برای اهلش می‌آوردکه برای غیرصحابه حاصل‌نمی‌شود؛ یعنیمعاویه چون از صحابه است از عمربن‌عبدالعزیز برتر است؛ زیرا پیامبر فرمود:

«لَا تَسُبُّوا أَصْحَابِی فَوَالذِی نَفْسی بِیَدِهِ لَوْ أَنَّ أَحَدَکُمْ أَنْفَقَ مِثْلَ أُحُدٍ ذَهَباً مَا بلغ مُدَّ أَحَدِهِمْ ...»

«اصحابم را دشنام ندهید، چون سوگند به کسی که جانم در دست اوست اگر شما به اندازه کوه احد انفاق کنید به اندازه یک مدّ انفاق صحابه ارزش ندارد.» (۸)

اینها نمونههایی از سخنان پیشوایان سلفیه بهویژه ابن‌تیمیه درباره صحابه پیامبر بودکه سلفیه معتقدند پیروی از سلف صالح که در صدر آنان صحابه بعد تابعین و بعد تابعینِ از تابعین هستند، مایه نجات و فلاح و رستگاری است.

۱- همان، ص ۳

۲- ابن تیمیه، مجموعه فتاوی، ص ۳۴۶

۳- همان، ص ۳۴۷

۴- همان، ص ۳۴۶

۵- همان، ص ۳۵۱

۶- همان.

۷- همان، ص ۴۲۲

۸- همان، ج ۳، ص ۱۳۶

ص: ۹۵

در ادامه می‌نویسد آنها این سخن را در مورد مقایسه معاویه و عمربن‌عبدالعزیز اینگونه توجیه کرده‌اند که گرچه سیره عبدالعزیز عادل‌تر از سیره معاویه است لکن مصاحبت با پیامبر فضیلتی برای اهلش می‌آورد که برای غیر صحابه حاصل نمی‌شود یعنی معاویه چون از صحابه است از عمربن‌عبدالعزیز برتر است چون پیامبر فرمود:

«لا تسبوا أصحابی فَوَالّذی نفسی بیده لو أن أحدکم أنفق مثل احُد ذهباً ما بلغ مُدّ أحدهم ...»

«اصحابم را دشنام ندهید، چون سوگند به کسی که جانم در دست اوست اگر شما به اندازه کوه احد انفاق کنید به اندازه یک مدّ انفاق صحابه ارزش ندارد.» (۱)

اینها نمونه هایی از سخنان پیشوایان سلفیه به ویژه ابن تیمیه درباره صحابه پیامبر بود که سلفیه معتقدند پیروی از سلف صالح که در صدر آنان صحابه بعد تابعین و بعد تابعینِ از تابعین هستند مایه نجات و فلاح و رستگاری است.

نقد تعریف صحابه:

یک بررسی اجمالی برای بطلان سخنان آنان بویژه ابن تیمیه درباره‌ی تعریف صحابی و بدعت بودن آن کافی است چون:

اولًا هیچ آیه‌ای از کتاب خدا نداریم که امر کند از اهل بغی اطاعت کنید، بلکه می‌فرماید: با اهل بغی مبارزه کنید تا به فرمان خدا گردن نهند. (۲) ابن‌تیمیه از یک سو معاویه را اهل بغی می‌نامد؛ چنانکه در حدیث عمار گذشت که گروهی باغی او را می‌کشند و از سوی دیگر او را از صحابه و مجتهد در دین می‌داند که هر حکمی کرد، اگر خطا بود یک ثواب و اگر درست بود دو ثواب برای او هست. از یک سو عمروبن‌عاص را از اهل بغی می‌نامد که دعوتش به سوی آتش است و از سوی دیگر صحابی می‌داند که اگر کسی گفت او اهل جهنم است دروغگو است. آیا اگر کسی تابع علی (ع) باشد یا تابع معاویه‌بن‌ابی سفیان که بعد از فتح مکه اظهار اسلام کرد، یکسان است؟ مگر خدای سبحان نمی‌فرماید:

(لا یَسْتَوِی مِنْکُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَ قاتَلَ أُولئِکَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذینَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَ قاتَلُوا ...

). «آنهاییکه پیش از فتح مکه در راه خدا (و احیای اسلام) از مالشان هزینه کرده، پیکار نمودند. با آنهایی که بعد از فتح مکه انفاق و پیکار کردند، مساوی نیستند بلکه گروه اول درجه و مقامشان بیشتر است.» (۳)

آیا معاویه از صمیم قلب ایمان آورد یا نفاق ورزید؟ چون سیره عملی او حکایت از ایمان ندارد. آیا می‌شود معاویه با کسیکه به تأیید ابن‌اثیر، از رجال اسلام است و پیامبر در جنگ خیبر در شأنش فرمودند:

«لُاعطینّ الرآیهٔ رجلًا یَفْتَح اللّه علی یدیه یحبُّ الله وَ رَسُولَه وَ یُحبّهُ اللّهُ وَ رَسُولُهُ»

(۴) پیکار کند و دشمنی ورزد و او را سبّ نماید و دستور دهد بر بالای منابر سبّ علی کنند باز او را مؤمن و صحابی رسول خدا بدانیم؟ هم او را دوست بداریم و احترام کنیم و اطاعت نماییم و هم علی و اهل‌بیت پیامبر را؟

اگر علی دوست خدا و رسول است و خدا و رسولش او را دوست دارند، مقاتله و جنگ با او، مقاتله با دوست خدا و نیز جنگ با کسی است که خدا و رسولش او را دوست دارند و این ممکن نیست که کسی در قلبش خدا و رسول را دوست داشته باشد اما با دوست آنها دشمنی ورزد و نمی‌توان تصوّر کرد کسی را خدا دوست داشته باشد اما بر دشمنش غضب نکند. بنابر این، اگر پذیرفتیم که خدا با علی (ع) دوست است، باید بپذیریم که خداوند معاویه و عمروبن عاص را مورد غضب قرار داده و فرمان داده است کسانی را که او غضب کرده دوست نگیریم (۵) چه برسد به اینکه آنها را الگوی فکری و عملی خویش قرار دهیم! (۶) پس کسی را نمی‌توان به صرف درک محضر پیامبر جزو صحابی راستین و اهل فضایل شمرد و او را الگوی امّت قرار داد. چه بسا کسانیکه پیامبر را درک کردند اما با نفاق و دورویی با آن حضرت برخورد نمودند و بعد از پیامبر مرتد شدند و چه بسا افرادی که پیشتر نبودند و جاعلان حدیث، آنها را «صحابی پیامبر» نامیدند؛ چنانکه دانشمند محقّق، سید مرتضی عسکری در کتاب «یکصد و

پنجاه صحابی ساختگی» اسامی همین تعداد صحابی ساختگی را برشمرده است که کتابهای معتبرِ تاریخی و حدیثی اهل سنت؛ مانند صحیح ترمزی (د ۲۷۹ ق.) و ابـن‌حجر (ه‍-. ۸۵۲ ق.) و کتابهایی که شـرح حال برای اصـحاب پیامبر نوشته‌اند، آنها (اصحاب ساخته دست خیال سیف‌بن‌عمر) را نیز جزو صحابه حقیقی پیامبر خدا نام برده‌اند. برخی از این کتابها عبارت‌اند از: «معجم الصحابه» البغوی (د ۳۱۷ ق.)، «معجم الصـحابه» ابن‌قانع (د ۳۵۱ ق.)، «الصـحابه» ابوعلی‌بن‌السکین (د ۳۵۳ ق.) «معرفه الصـحابه» ابو نعیم (د ۴۳۰ ق.)، «استیعاب فی معرفه الاصحاب» ابن‌عبدالبرّ (د ۴۶۳ ق.)، «اسد الغابه فی معرفه الصحابه» ابن‌اثیر (۶۳۰ ق.)، «الاصابه فی تمییز الصحابه» ابن‌حجر (د ۸۵۲ ق.) و «تجرید اسماء الصحابه» الذهبی (د ۷۴۸ ق.)، وی مؤلفان ۶۸ تن از تاریخ نویسان، سیره نویسان، ادیبان و ... را ذکر نموده و یادآور شده است که اینها پاره‌ای از آثاری است

۱- همان، ج ۳، ص ۱۳۶

۲- فَقاتِلُوا الَّتی تَبْغی حَتَّی تَفیءَ إِلی أَمْرِ الله ... حجرات، ۹

۳- حدید: ۱۰

۴- ابن اثیر، پیشین، ج ۴، ص ۲۸ «من پرچم را فردا به دست کسـی خواهم داد که خدا و رسولش او را دوست دارند و او هم خدا و رسولش را دوست دارد.»

۵- یـا أَیُّهَـا الَّذینَ آمَنُوا لاـ تَتَوَلَّوْا قَوْماً غَضِبَ اللهُ عَلَیْهِم ...؛ «ای اهل ایمان کسانی را که خـدا غضب کرده است به دوستی نگیریـد.» ممتحنه، ۱۳

۶- امیرالمؤمنین علی ع در وصف عمروبن‌العـاص مثـل «اتِّبـاع الْکَلْبِ لِلضِّرْغَام» می‌آورد، یعنی سـگی که دنبال شـیر برود و منتظر ته مانده شکار او باشد. عبده، شرح نهج‌البلاغه، نامه ۳۹

ص: ۹۶

که از سیف، سخن نقل کرده‌اند. (۱) برخی دیگر از محقّقان نیز سیف را در زمره دروغ پردازان و روایت‌سازان نام برده‌اند؛ مانند عقیلی (د ۳۲۲ ق.) در کتاب الضعفاء، ابن‌جوزی (د ۵۹۷ ق.) در «الموضوعات»، سیوطی (د ۹۱۱ ق.) در اللئالی المصنوعه و ... (۲)

سلفیه به استناد روایت

«انّه لا یدخل النار أحد بایع تحت الشجرهٔ»؛

«هیچ یک از کسانی که در بیعت رضوان با پیامبر بیعت کردند، داخل جهنم نمی‌شوند.» (۳) و آیه:

(لَقَدْ رَضِیَ اللهُ عَنِ الْمُؤْمِنینَ إِذْیبایِعُونَکَ تَحْتَ الشَّجَرَهِٔ).

«خداوند راضی است از مؤمنینی که در زیر آن درخت (رضوان) با تو بیعت کردند.» (۴)

همه اصحاب را اهل بهشت می‌دانند اما باید دانست که خداوند از مؤمنان اعلام رضایت کرده نه منافقان؛ مثل عبداللّه‌بن‌ابَی و اوس‌بن‌خولی، گرچه آنها در بیعت رضوان حاضر بودند. (۵) پس از نظر ما صحابه در درجات متفاوتی از ایمان بودند، بعضی از مؤمنان هستند که جان و مالشان را به خدا فروختند:

(إِنَّ اللهَ اشْتَری مِنَ الْمُؤْمِنینَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّهَٔ ...) (۶)

و بعضی هستند که در صدر اسلام‌آورندگان و از مهاجرین و انصار هستند و بعضی در طاعت خدا از آنها به خوبی پیروی کردند و رضایت خدا را خریدند آنها به بهشت خدا وعده داده شدند:

(وَ السَّابِقُونَ الْأَ وَّلُونَ مِنَ الْمُهاجِرینَ وَ الْأَ نْصارِ وَ الَّذینَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسانٍ رَضِیَ اللهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَنَّات ...).

آنان که در صدر اسلام سبقت به ایمان گرفتند از مهاجر و انصار (و در دین ثابت ماندند) و آنان که به طاعت خدا پیروی ایشان کردند، خدا از آنان و آنان از خدا خشنودند و خدا برای آنان بهشت ها آماده کرده است که ... (۷)

اما در همین سوره بعد از آیه فوق می‌بینیم که آمده است کسانی از اعراب اطراف مدینه هستند که منافقند حتی بعضی از اهل مدینه هم هستند که منافقند و بر نفاق ماهر و ثابتند و شما از نفاق آنها آگاه نیستید اما ما آنان را می‌شناسیم و آنها را دو بار عذاب می‌کنیم و عاقبت هم به عذاب سختی گرفتار می‌کنیم. (۸)

نکته قابل توجّه و دقیق آیه این است که می‌فرماید:

(وَ مِنْ أَهْلِ الْمَدینَهِٔ مَرَدُوا عَلَی النِّفاقِ لا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ ...

). «برخی از اهل مدینه به نفاق خو گرفته‌اند، تو آنها را نمی‌شناسی ولی ما آنها را می‌شناسیم.»

برخی از اهل مدینه در کنار پیامبرخدا (ص) بودند و ادعای ایمان هم می‌کردند، اما در درون در نفاقشان ثابت بودند و تا آخر عمر هم توبه نکردند.

چنانکه شوکانی، از مفسّران اهل سنت، در تفسیرش، ذیل جمله «مَرَدُوا عَلَی النِّفاقِ» می‌نویسد: اینها کسانی بودند که بر نفاقشان ماندند و توبه نکردند و بر نفاق مردند؛ مانند عبداللّه‌بن ابی و ابوعامر راهب و الْجَدَّ بْنَ قَیس. (۹)

و بعضی دیگر از آنها به گناه نفاق خود اعتراف کردند؛ هم اعمال صالح داشتند هم اعمال ناپسند، امید است خدا توبه آنان را بپذیرد و مورد مغفرت و رحمتش قرار دهد. (۱۰)

بعضی دیگر نیز بودند که در نماز پیامبرخدا (ص) در جمعه و جماعات حاضر می‌شدند، اما وقتی صدای دهل کاروان تجار را می‌شنیدند، پیامبر را رها کرده و به لهو و تجارت می‌شتافتند. (۱۱)

برخی بودند که از جنگ کراهت داشتند و در شهر ماندن را بر جهاد در راه خدا ترجیح می‌دادند، در عین حال که در جماعت مؤمنان و مصاحب پیامبرخدا بودند؛ چنانکه می‌فرماید:

(لا یَسْتَوِی الْقاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنینَ غَیْرُ أولِی الضَّرَرِ وَ الْمُجاهِدُونَ فی سَبیلِ اللهِ بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللهُ الْمُجاهِدینَ بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ عَلَی الْقاعِدینَ دَرَجَةً ...) (۱۲)

«هرگز مؤمنانی که بی هیچ عذری از رفتن به جنگ سر باز زدند و آنهایی که در راه خدا با مال و جانشان جهاد کردند، مساوی نیستند. خداوند مجاهدانی را که با مال و جانشان در راه خدا جهاد کردند بر نشستگان برتری داده است.»

پس صحابه چند دسته بودند؛ برخی مؤمنان راستین و مجاهدان در راه خدا و اهل عبادت، خضوع و خشوع و نیز آمر به معروف و ناهی از منکر و پاسداران حدود الهی بودند (۱۳) و مطیع خدا و رسول. برخی در درجات پایین‌تر و برخی اهل نفاق و دورویی و ظاهرالصلاح. برخی نیز کسانی بودند که خدا آنها را نسبت افک داد، چون به ناموس پیامبر بی‌حرمتی کردند (۱۴) و بعضی کسانی بودند که لهو و تجارت را بر محضر پیامبر نشستن و به

۱- عسکری، یکصد و پنجاه صحابه ساختگی، ص ۱۰۱- ۱۰۴)

۲- همان.

۳- ابن تیمیه مجموعه فتاوی ج ۴، ص ۳۴۶

۴- فتح: ۱۸

۵- مرتضی عسکری، معالم المدرستین، ص ۱۳۰

۶- توبه: ۱۱۱

۷- همان، ص ۱۰۰

۸- همان، ص ۱۰۱

۹- محمد بن علی شوکانی، فتح القدیر، ج ۱، ص ۹۲۲

۱۰- همان، ص ۱۰۲

۱۱- جمعه: ۱۱

۱۲- نساء: ۹۵

۱۳- توبه: ۱۱۲

۱۴- نور: ۱۰

ص: ۹۷

خطبه جمعه گوش دادن ترجیح می‌دانند و گروهی دروغگو و جاعل حدیث بودند و آن را وسیله رسیدن به دنیا قرار دادند. (۱) پس مصاحبت به تنهایی، معیاری برای فضیلت نمی‌شود، مگر آنکه همراه با ایمان راستین و علم و تقوا و جهاد باشد.

اینها معیارهای ثابت قرآن برای برتری افراد و اقوام بر یکدیگر است و مقید به صحابی بودن یا تابعی بودن و از سه قرن اولیه بودن یا از قرون دیگر بودن نکرده است. پس نه تنها صحابی بودن به تنهایی برای سلف فضیلت نمی‌آورد و جبران گناهان آنان را نمی‌کند و دلالت بر عدالت آنان نمی‌شود بلکه همسر پیامبر بودن هم اگر همراه با ایمان و عمل صالح نباشد، نه تنها موجب فضیلت نیست بلکه اگر مرتکب گناه کبیره شوند موجب عذاب شدیدتر است؛ چنان‌که خدای سبحان خطاب به همسران پیامبر می‌فرماید:

(یا نِساءَ النَّبِیِّ مَنْ یَأْتِ مِنْکُنَّ بِفاحِشَةٍ مُبَیِّنَةٍ یُضاعَفْ لَهَا الْعَذابُ ضِعْفَیْنِ ...). (۲)

«ای همسران پیامبر، هر یک از شما مرتکب گناهی آشکار شود (دانسته به کار ناروایی اقدام کند) عذاب او دو برابر دیگران خواهد بود.»

آری، اگر کسی افتخار همسری پیامبر را داشته، مطیع فرمان خدا و رسول باشد و عمل صالح انجام دهد، پاداش او دو چندان خواهد بود. (۳) پس اساس تقرّب به خدا و رسول، ایمان و عمل صالح است؛ چنانکه خدای سبحان برای اهل ایمان، زن فرعون را مثل می‌زند و او را الگوی اهل ایمان و از ساکنان بهشت قرار می‌دهد. (۴) در مقابل مثل و نمونه کفر و سرکشی زن نوح و زن لوط همسران دو تن از پیامبران را قرار می‌دهد که اگر چه مصاحب و تحت فرمان دو بنده صالح خدا بودند اما چون به آنها خیانت کردند همسری پیامبر مایه نجاتشان نشد و اهل جهنم شدند (۵) و این سنت ثابت خداست که اهل ایمان و عمل صالح را رستگار نموده و اهل بهشت کند و اهل کفر، فسق و فجور را معذّب به عذاب نماید. اصحاب، معاصرین، همسران و حتی فرزندان پیامبر هم از این قانون کلی الهی مستثنی نیستند مگر آنان که شایستگی شفاعت نبی گرامی (ص) یا نبی یا وصیی از انبیا و اوصیای الهی شامل حالشان گردد، که آن هم بر اساس معیار کلی است و در آن هم فرقی میان افراد سه قرن اول اسلام و آنان که در قرن چهارم یا چهاردهم آمدند، نیست.

پس این سخن ابن تیمیه درست نیست که میگوید:

«فَقَالَ غَیْرُ وَاحِدٍ مِنْ الْأَئِمَّةِ: إنَّ کُلَّ مَنْ صَحِبَ النَّبِیَّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ أَفْضَلُ مِمَّنْ لَمْ یَصْحَبْهُ مُطْلَقًا ...»

«هر کس از اصحاب پیامبر خدا (ص) باشد او برتر است از کسی که از صحابه نبوده و از تابعین یا تابعینِ تابعین باشد.» (۶)

و به معاویه و عمربن‌عبدالعزیز مثال می‌زند که گرچه عمربن‌عبدالعزیز عادلتر از معاویه بود، اما مصاحبت با پیامبر برای انسان فضیلتی می‌آورد که با هیچ عملی قابل مقایسه نیست. (۷)

بر مبنای سخن ابن‌تیمیه و امامانی که او به قولشان استشهاد کرده، معاویه از امام علی‌بن‌الحسین و امام باقر و امام صادق (علیهم السلام) و امامان اهل سنت از مالک و شافعی و ابو حنیفه و احمدبن‌حنبل هم برتر خواهد بود؛ چون معاویه بعد از فتح مکه اسلام آورد و چند صباحی محضر پیامبر را درک کرد. این سخن با کدام آیه و روایت صحیح، که مورد قبول فریقین باشد، قابل جمع است؟ نمی‌دانم!

خلاصه اینکه صرف سلف بودن دلیل بر فضیلت نمی‌شود؛ چرا که خود ابن‌تیمیه هم این روایت پیامبر (ص) را که در توصیف ناقلان و کاتبان حدیث فرمود:

«رُبَّ حَامِلِ فِقْهٍ إِلَی مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ»

؛ «چه‌بسا کسی سخن حکیمانه‌ای را به‌دیگری، که از او فهیم‌تر است، نقل کند.» (۸) می‌پذیرد؛ یعنی چه بسا صحابه سخنی را به تابعین و آنان به تابعینِ تابعین نقل کنند و آنها بهتر و عمیق‌تر سخن پیامبرخدا (ص) را درک کنند.

پس این سخن ابن‌تیمیه که می‌نویسد: «سلف در هر فضیلتی افضل از خلف هستند ...؛ چه در علم و چه در عمل، چه از جهت عقل و چه از جهت دینداری و عبادت و آنها به تبیین و حل هر مشکلی شایسته‌تر از خلف هستند.» (۹) چون با حدیث مذکور از پیامبر در تعارض است، پذیرفته نیست؛ زیرا بر مبنای سخن ابن‌تیمیه، هیچ تفسیر و کتابی علمی؛ چه در اصول اعتقادی و چه در اصول اخلاقی و چه احکام عملی، نباید نوشته شود؛ زیرا پیشینیان، هم در فهم مسائل دینی و هم از نظر فکری، برتر از خلف هستند و این با عمل خود ابن‌تیمیه و سیره علمای اسلام در تعارض است؛ چرا که وقتی مسائل در گذشته بهتر حل شده‌اند؛ چه نیازی به اظهار نظر جدید است؟

یکی دیگر از مغالطه‌های ابن‌تیمیه در باب فضیلت سلف این است که می‌نویسد:

«رَأْسُ الْفَضَائِلِ الْعِلْمُ؛ وَکُلُّ مَنْ کَانَ أَفْضَلَ مَنْ غَیْرِهِ مِنْ الأَنْبِیَاءِ وَالصَّحَابَةِ وَغَیْرِهِمْ؛ فَإِنَّهُ أَعْلَمُ مِنْهُ»

«رأس فضیلتها علم است و هر کس از انبیا و صحابه افضل باشد، او اعلم است.» (۱۰)

علت مغالطه این است:

۱- احمد حسین یعقوب اردنی، بررسی نظریه عدالت صحابه، ص ۱۱۸

۲- احزاب: ۳۰

۳- همان: ۳۱

۴- تحریم: ۱۱

۵- همان: ۱۰

۶- ابن تیمیه، مجموع فتاوی، ج ۴، ص ۴۲۲

۷- همان

۸- همان، ص ۷۶

۹- همان، ص ۱۲۶

۱۰- همان، ص ۳۲۵

ص: ۹۸

قیاسی که ابن‌تیمیه تشکیل داده، از شکل دوم است و در شکل دوم، یکی از دو مقدمه باید سالبه باشد و الّا نتیجه نخواهد داد. البته در اینکه علی (علیهم السلام) افضل صحابه است، شکی نیست و به اعتقاد امامیه و جمیع فرق شیعه و حتی برخی از اهل سنت؛ مانند ابوسهل بشر بن معتمد، ابو موسی عیسی بن صبیح و ابو عبدالله جعفر بن مبشر و ابو جعفر اسکافی و ابوالحسن خیاط و ابوالقاسم عبدالله بن محمود بلخی و معتزلیهای بغداد و متأخرین از معتزله؛ مانند ابن‌ابی الحدید و ... علی را افضل الناس بعد از نبی گرامی (ص) می‌دانند؛ زیرا داناترین و فداکارترین و پارساترین فرد بعد از پیامبر (ص) بود چنانکه آن حضرت در روز جنگ خیبر فرمود:

«فردا پرچم را به دست کسی می‌دهم که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسول او را دوست دارند و خدا به دست او درِ خیبر را می گشاید.» (۱)

و فردای آن روز پیامبر (ص) پرچم را به دست علی (ع) داد و درِ خیبر به دست مبارك او گشوده شد و ابن‌تیمیه در ذیل تفسیر آیه ۲۱ سوره بقره می‌نویسد: خدای سبحان فرمود: «یحبّ‌المتّقین» (۲) و «یحبّ المحسنین» (۳) و «یحبّ المقسطین» (۴) و «یحبّ التوابین» و «یحبّ المتطهرین» (۵) و «یحبّ الّذین یقاتِلونَ فی سبیله صفاً کأنهم بنیانٌ مرصوص» (۶) خداوند کسانی را دوست داردکه در راه او در صفهای به هم فشرده مقاتله می کنند، گوییکه سدهای آهنین هستند، (۷) پس همه این اوصاف درباره علی (ع) صادق است؛ چون خدا او را دوست دارد و به روایت صحیح از پیامبر بیان شده است.

و در برتری علمی علی از سایر خلفا و صحابه همین بس که پیامبر (ص) فرمود:

«أَنَا مَدِینَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِیٌّ بَابُهَا ...»

؛ «من شهر دانشم و علی در آن شهر است.» (۸)

و در جای دیگر می‌فرماید:

«أَقْضَی أَهْلِ الْمَدِینَةِ عَلِیٌّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ»؛

«شایسته‌ترین فرد در مردم مدینه برای حکمرانی علی است.» (۹)

و این افضلیت حاصل نمی‌شود مگر به اعلم و افقه بودن نسبت به کتاب خدا و سنت رسولش و استواری در عمل به آن و اجرای عدالت در جامعه؛ پس چنین نیست که هر صحابی برتر از تابعی باشد.

عدالت صحابه و تابعین:

یکی از صفاتی که موجب برتری گروهی بر گروه دیگر و فردی بر افراد دیگر میشود، عدالت است امّا آیا همه اصحاب عادل بودند؟ قضاوت دقیق در این زمینه را باید به بررسی سیره زندگی عملی و اعتقادی آنان موکول کرد، اما به‌طور اجمال می‌توان گفت: برخی عادل بودند و برخی نه، چنان که در میان اهل سنت هم در عدالت صحابه اختلاف هست، آلوسی می‌نویسد:

«بسیاری از اهل سنت، بر عدالتِ همه صحابه اجماع دارند و تعظیمشان بر امت واجب است.» (۱۰)

ایشان قول خطیب بغدادی در الکفایه را هم مؤید می‌آورد که گفته است: «عدالت صحابه ثابت و آشکار است.» (۱۱) اما برخی چون مازری در «شرح البرهان فی الصحابه» می‌نویسد «عدولٌ و غیر عدولٍ ...» یعنی برخی عادلاند و برخی عادل نیستند.

ابن‌عمار حنبلی در شذرات الذهب و علمای شیعه هم همین عقیده را دارند که برخی از صحابه عادل بودند و برخی کارهایی از آنها سر زده که موجب سقوط از عدالت بوده است؛ مثلًا جمهور مفسّرین گفتهاند: آیه (إِنْ جاءَکُمْ فاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَیَّنُوا ...) (۱۲) در مورد ولیدابن‌عقبه بن ابی معیط نازل شده (۱۳) و عسقلانی گفته است او نماز صبح را با مردم چهار رکعتی خواند در حالی‌که مست بود و عمر بر او تازیانه زد اما با این حال ائمه حدیث او را از صحابه دانستند! (۱۴)

آلوسی در پاسخ این اشکال می گوید: مراد این نیست که صحابه همه عادل بودند و فسقی از آنان سر نزده و گناهی مرتکب

نشده‌اند ... بلکه منظور این است که آنها بالأخره طاهر از دنیا رفتند. (۱۵) اما آلوسی به چه دلیل گفته است همه طاهر از دنیا رفتند، جای سؤال است و این حقیقت آشکار نمی‌شود مگر با بررسی دقیق سیره زندگی آنان و این امر هم به آسانی قابل استقراء نیست. آیا معاویه و عمروبن عاص با همه خیانتشان به اسلام و مسلمانان طاهر از دنیا رفتند؟ (۱۶) آیا مروان‌بن‌حکم طاهر از دنیا رفت؟ که امام علی (ع) درباره او می‌فرماید:

«دست او دست یهودی است اگر به ظاهر بیعت کند در باطن خیانت می‌کند.» (۱۷) اگر وضع صحابه چنین است وضع تابعین و تابعین از تابعین نیز بهتر از صحابه نخواهد بود.

یکی دیگر از احادیثی که سلفیه زیاد بر آن تأکید دارند حدیث رسول خداست که فرمود:

۱- ابن اثیر پیشین ص ۲۸، ابن تیمیه التوحید ص ۴۷۱، محمدبن عبدالوهاب التوحید، ص ۱۸۶

۲- بقره: ۷۶

۳- بقره: ۱۹۵

۴- حجرات: ۹

۵- بقره: ۲۲۲

۶- صف: ۵

۷- ابن تیمیه، التوحید، ص ۴۷۱

۸- ابن اثیر، ج ۱، ص ۲۲

۹- همان

۱۰- آلوسی، الاجوبه العراقیه علی اسئله لاهوریه، ص ۲۸

۱۱- همان

۱۲- حجرات: ۶

۱۳- شوکانی، فتح القدیر، ج ۲، ص ۸۵۴

۱۴- آلوسی، همان، ص ۴۲

۱۵- همان

۱۶- حسینعلی منتظری، درس هایی از نهج البلاغه ج ۳، ص ۴۸، ۳۶۵

۱۷- همان، ص ۲۰۱

ص: ۹۹

«فعلیکم بسنّتی وسنهٔ الخلفاء الراشدین المهدیّین عضوا علیها بالنواجذ، وإیّاکم ومحدثات الأمور فإنّ کلّ بدعهٔ ضلالهٔ». (۱)

ابن تیمیه این حدیث را الگوی فکری و عملی اهل سنت می‌داند. (۲)

صرف نظر از ضعف سند حدیث و مناقشه در اسناد رجال حدیث، بحث در محتوا و مصادیق آن است. اگر چه غالب اهل سنت مصداق آن را خلفای چهارگانه بعد از پیامبر (ص) می‌دانند، اما از نظر امامیه مصداق خلفا با اوصاف راشدین ومهدیین، تنها ائمه دوازده‌گانه از اهل‌بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) هستند، چون علی‌الاطلاق راه کسی راه رشد وهدایت است که از هرگونه گناه و اشتباه مصون باشد و این تنها انطباقش بر ائمه شیعه (علیهم السلام) است که دارای مقام عصمت هستند و عدالت برای این اوصاف، که امر به تمسّک بر آنها شده باشد کافی نیست.

خلاصه سخن در باب نقد تعریف اصطلاحی سلفیه این استکه نه سلف صالح- به معناییکه می گویند- می‌توانند الگو باشند و نه امر پیروی از آنها حجت شرعی و یا حجت عقلی دارد.

خلاصه سخن در تعریف سلفیه این است که سلفیه فرقهای نوظهور است که غالباً از عقاید احمد بن حنبل و اهل حدیث بهویژه ابنتیمیه ومحمد بن عبدالوهاب پیروی می کنند، اما خود را احیاگران سنت و پیروان سلف؛ یعنی اصحاب پیامبرخدا (ص) و تابعان، و تابعانِ تابعان و پاسداران توحید و سنت نبوی میدانند.

۱- ابن تیمیه پیشین، ج ۳، ص ۳۴۱، ۳۴۲

۲- ابن تیمیه عقیده واسطیه، ص ۱۴۰

ص: ۱۰۰

ص: ۱۰۱

ص: ۱۰۲

نامه مرحوم سید محمد باقر نجفی به ملک فهد درباره تخریب آثار تاریخی– اسلامی حجاز به دست وهابیان

مرحوم سید محمد باقر نجفی متولد دی ماه ۱۳۲۵ و متوفای تیرماه ۱۳۸۱ در شهر بن آلمان؛ اسلام پژوه و ایران شناسی است که آثار بدیع و متنوعی از خود به یادگار گذاشت و پیش از پیروزی انقلاب اسلامی در سازمان رادیو و تلویزیون ملی ایران و پژوهشکده علوم ارتباطی مشغول به کار تحقیق بود، و برای نخستین بار در ایران سلسله برنامه هایی تلویزیونی درباره مناسک حج و آثار اسلامیِ مکه و مدینه تهیه کرد که از تلویزیون آن زمان پخش شد.

به دنبال این برنامه ها و طی سفرهای متعدد به شبه جزیره عربستان، متوجه اهمیت تطبیق جغرافیای فعلی سرزمین حجاز با واقعیات تاریخی سیره نبوی گردید. و ره آورد بیش از بیست سفر پژوهشی به خاک حجاز، کتابی شد که جلد نخست آن، با عنوان «مدینه شناسی» در سال ۱۳۶۳ خورشیدی در آلمان به چاپ رسید و در ایران منتشر شد. مرحوم نجفی با این اثر شاخه ای تحقیقاتی با نام «مدینه شناسی» را در ایران پی ریزی نموده و در مقدمه خود بر کتاب، آن را علمی تعریف کرد که به شناخت بافتِ قدیمی شهر پیامبر اسلام می پردازد.

این مدینه شناس می کوشد تا مستندات سیره نبوی را در بافت اصلی شهر مدینه بشناسد و موقعیت آن را با مدینه زمان خود تطبیق دهد. و از سوی دیگر با لحاظ کردنِ دو مؤلفه مکانِ جغرافیایی و ترتیب زمانی وقایع در سیره نبوی، در پی پالایش کردنِ منابعِ تاریخی اسلام مربوط به دوران حضرت رسول (ص) است.

تعداد قابل توجه مقالات و آثار منتشر شده در مورد شناخت بافت جغرافیایی حجاز در سال‌های اخیر در ایران، حاکی از توسعه تحقیقات مدینه شناسی در ایران است و اینکه تعداد مدینه شناسانِ ایرانی رو به افزایش اند.

در راه شناختِ زندگی پیامبر خدا (ص) است که مدینه شناسان بر تخریب روزافزون آثارِ تاریخی- اسلامی حجاز توسط وهابیان تأسف می‌خورند و اشک می ریزند.

نامه مرحوم نجفی به ملک فهد که در زیر می‌آید، نمونه‌ای است از این احساس مسئولیت‌ها و اشک ریختن ها!

«میقات حج»

ص: ۱۰۳

حضرة صاحب الجلالة الملك فهد بن عبد العزیز آل سعود

خانه‌ای که پیامبر اسلام، ۲۸ سال در آن سکونت داشت و از آنجا به سوی مدینه منوره هجرت فرمود،

خانه‌ای که مکان تولّد اولاد او: قاسم، طاهر، طیب، زینب، امّ کلثوم، رقیه و فاطمه زهرا بود و خدیجه امّالمؤمنین در آن وفات یافت،

خانه‌ای که در طول سیزده سال از بعثت تا هجرت، محل حضور و رؤیت جبرئیل امین بود،

خانه‌ای که در آن سیده خدیجه، اوّلین کس به نبوتش ایمان آورد و اولین نماز اسلام را با حضور جبرئیل امین در آن به جای آوردند،

خانه‌ای که در طول رسالت حضرت ختمی مرتبت، تا هجرت او، محل نزول آیات قرآنی بود و به این مناسبت در طول تاریخ اسلام، قبه الوحی شهرت داشت،

خانه‌ای که خداوند متعال، فرستاده خود را: (یا أَیُّهَا الْمُدَّثِّرُ قُمْ فَأَنْذِرْ وَ رَبَّکَ فَکَبِّرْ) خطاب کرده است،

خانه‌ای که محل معراج رسول امین تا سدره المنتهی بود،

خانه‌ای که به تصریح محدثان سیره‌اش، مأمن تسکین دردهای پیامبر اسلام از آزار بت پرستان قریش بود،

با تأسف و اندوه فراوان! مسؤولان طرح توسعه حرم در مکه، مکان چنین یادگاری از حیات معنوی پیامبر را در تأسیسات جدید اطراف مسجد الحرام، محو کرده‌اند! و دقیقاً در محدوده‌اش، ساختمان توالت‌های عمومی! تأسیسات و تجهیزات فنی زیرزمینی مربوط به آن، احداث شده است! ... واأسفا!

چنین اهانت و غفلت و خطای بزرگی از جانب طرّاحان نا آگاه، عواطف مسلمانان را جریحه دار کرده است!

زائران عارف و عالمی که از کشورهای جهان، به قصد زیارت بیت الله الحرام به مکه معظمه مشرف شده‌اند، از مشاهده محو محل چنین مکان مهمی در تاریخ و فرهنگ اسلام، دچار بهت و اندوه گشته‌اند! مکانی تاریخی که در طول چهارده قرن از تاریخ شهر مکه معظمه، مشهور و مورد توجه خاص و عام بوده است!

و نظر به همین اهمیت معنوی و توجه اهل بیت و صحابه عظام در صیانت و عنایت به بافت تاریخی مکه معظمه بود که: معاویه بن ابی سفیان خانه را از معتب بن ابی لهب خریداری (کردند) و مکیان در محل آن، مسجدی بنا نهادند.

مسجدی که در عموم کتابهای سیاحان، زائران محقّق، جغرافی دانان و مورّخان مسلمان، از آن به احترام و با نامهای: بیت خدیجه، مسجد خدیجه، دار خدیجه، بیت نبی، قبه الوحی، مولد فاطمه و دار الهجره یادها کرده‌اند:

حوالی سال ۲۴۰ هجری، ازرقی از مورّخان بزرگ مکی، در کتاب: «اخبار مکه»، ذیل: «ذکر المواضع التی یستحب فیها الصلاة بمکة» از آن مکان با نام منزل خدیجه ... و هو البیت الذی کان یسکنه رسولالله (ص) یاد کرده است.

به سال ۲۹۰ هجری، ابن رسته جغرافی دان بزرگ، در کتاب: الاعلاق النفیسه، ذیل اوصاف ابواب مسجد الحرام، از این مکان به عنوان مسجد خدیجه و ناصر خسرو قبادیانی، به سال ۴۴۰ هجری، با نام: خانه رسول، و ابو عبید البکری اندلسی، متوفای ۴۸۷ هجری در کتاب جغرافیایی: معجم ما استعجم، به عنوان: دار خدیجه و ابن بطوطه سیاح بزرگ به سال ۷۲۸ هجری، از آن با نام «قبه الوحی»، نشانه‌ها داده‌اند.

فاسی، مورخ محقق مکی، و قاضی حرم شریف در اوایل سال ۸۰۰ هجری، در کتاب: شفاء الغرام بأخبار البلد الحرام، آن را که محل عبادتهای پیامبر اسلام بود، از جمله اماکن مکه مشرفه دانسته است.

حافظ محبّ الدین طبری که خود شیخ الحرم مکی بود، میانه سالهای ۶۵۰ تا ۶۹۴ هجری در کتاب: القری لقاصد امّ القری تحقیقاً نوشته است: خانه پیامبر اسلام در مکه «افضل مواضع بمکه بعد المسجد الحرام».

قطب الدین النهروانی المکی در اوائل سال ۹۰۰ هجری در کتاب: الاعلام بأعلام بیت الله الحرام، از آن با نام دار خدیجه امّ المؤمنین، که در زمان حیاتش به: مولد السیده فاطمه رضی‌الله عنها، شهرت و مورد توجه همگان بوده، بر ارزش معنوی مکان، صحه نهاده است.

بر اساس نوشته‌های سیاحانی مانند ابراهیم رفعت پاشا در کتاب: «مرآه الحرمین» و محمد لبیب البتنونی در کتاب «الرحله الحجازیه» آشکار است که در عصر عثمانی‌ها، مکان خانه پیامبر اسلام در مکه بنام «دار السید الرسول»، مشهور خاص و عام بوده است.

نظر به اهمیت و توجهی که مسلمانان به چنین اثری معنوی در تاریخ و فرهنگ اسلامی داشته، بنای این مکان توسط ناصر عباسی، اشرف ابن قلاوون امیر مصر، مقتدی عباسی، الناصر فرج بن الظاهر، ملك المظفر یمنی، و در سال ۹۳۵ هجری توسط سلطان سلیمان عثمانی، مکرر باز سازی و مرمّت شده است.

در زمان حضره صاحب الجلاله المغفور له، الملك عبدالعزیز این مکان با نام «مولد فاطمه الزهرا» مشهور بوده و تا همین اواخر بنا به نوشته عبدالمالك طرابلسی، دانشمند جلیل القدر مکی در محل خانه پیامبر، که به «دارالهجره» شهرت داشته، بنایی بنام «الدار مدرسه لتحفیظ القرآن» به جای بنای قدیمی

ص: ۱۰۴

مسجد، احداث شده و تا قبل از آخرین اقدامات ساختمانی در ده ساله اخیر، مکان خانه پیامبر اسلام در فهرست «المساجد و المواقع التاریخیهٔ» مکه ثبت و در کتاب «مکهٔ المکرمه» دلیل، سال ۱۴۰۸ هجری، توسط مهندس زکی محمد علی فارسی به آن تصریح شده است.

موقعیت این مکان مقدس، در کلیه نقشه‌های منتشره ده ساله اخیر توسط مؤسسه «خرائط الفارسی»، تنها مؤسسه معتبر تحقیق و نشر نقشه‌های جغرافیایی عربستان، کاملًا مشخص و نشانی آن در سمت راست حد شمالی بنای سعی صفا و مروه، آشکار است و محقّقان بزرگی مانند استاد حمد الجاسر و ... بر آن واقف و آگاهند.

ولی مطابق بررسی‌های عینی زائران محقق و تازه‌ترین نقشه‌های رسمی منتشره و مقایسه عکسهای قدیم و جدید، اولًا: مکان خانه پیامبر در تعمیرات جدید سمت شرقی مسجد الحرام، کاملًا محو و ثانیاً: محلّ آن ضمیمه ساختمان توالتهای عمومی و تأسیسات مربوط به آن شده است!

چنین غفلت و اهانت و خطای بزرگی! نتیجه بی اطلاعی طراحان و شتابزدگی نابخردانه مسؤولان شهر در مدرنیزه کردن سرزمین مقدس مکه است.

نتیجه اهمیت دادن به رواج سریع شیوه‌های ظاهری زندگی غربی در مکه معظمه است؛ اشتهای حریصی که بسیاری از آثار حیات تاریخی و فرهنگی اسلام را در مکه معظمه و مدینه منوره بلعیده است.

نتیجه نادیده گرفتن روح و ذهن دینی میلیونها مسلمانی است که با شور و شوق برای تزکیه و تسلّی روح اسلامی خود، عازم ارض مقدسه می‌شوند.

نتیجه بی توجهی به ارزشهای معنوی اسلام و نادیده گرفتن موقعیت جهانی فرهنگ اسلام است که نیاز به توالتها و هتلها و پارکینگها و اتوبانها و مراکز تجاری و شهرک سازیها را می‌نگرد، بی‌آنکه تاریخ بلد اسلام و سیمای الهی آن را بنگرد.

نباید اجازه داد طرّاحان و مجریانی که احساس صیانتی به آثار تاریخی اسلام ندارند، به بهانه اینکه قلیلی از زائران، سنگهای بنای آثار تاریخی اسلام را مورد تمسح و توسل و تبرک قرار می‌دهند، به محو آنها مبادرت ورزند و بر تحجّر و مطامع دنیوی خود، پرده شریعت اندازند.

ما صمیمانه و با نهایت احترام و با قدردانی از اقدامات ارزشمند آن عالی جناب در توسعه وبازسازی حرمین شریفین، نسبت به احیای نشانه‌های محلّ خانه نبی گرامی (ص) وحفظ ساحت طاهر آن امر فرمایند تا هرچه زودتر این ضایعه دردناک جبران گردد.

والسلام علیکم و رحمهٔالله.

ص: ۱۰۵

اخبار حج

شیعه و سنی همگی مسلمان اند

نهضت عاشورا حتی در عربستان سعودی هم توانسته است تحول ایجاد کند. همزمان با عاشورای حسینی، روزنامه سعودی «الوطن» در مقالهای با عنوان «اهل سنت بنی امیه نیستند» بر ضرورت تفکیک اهل سنت از بنی امیه تأکید کرد.

نویسنده این مقاله مینویسد: «طرفدار یزید نیستیم بلکه حسین بن علی نواده پیامبر (ص) را بزرگ میشماریم.»

ویافزوده است: «شکی نیست علاقه والفت میان شیعه وسنی، به دلیل کوشش‌های اخیرِ عقلای طرفین، برای نزدیک کردن نظریات آنان به یکدیگر و گفت وگو و اجتماع بر نقاط مشترک بیشتر شده است.

شیعه و سنی همگی مسلماناند و به سوی یک قبله نماز میگزارند و کعبه را دوست دارند و بزرگداشت این دین بزرگ، آنها را گرد هم میآورد ولی همچنان‌که دشمنان اختلاف را دامن می زنند و در صدد بازگرداندن تاریخ دشمنی‌ها، به بهانه سیاست هستند، این امر در شکل عمیق آن در عراق بیشتر آشکار است و از آن جمله بهره بردن از مناسبات دینی شیعه، همچون روز عاشورا و عزاداری در روز قتل حسین‌بن علی (علیهما السلام) است. اما مراجع قابل اعتمادِ اهل سنت، داستانکشته شدن (شهادت) حسینبن علی (علیهما السلام) را به تفصیل همانگونه که مراجع شیعی نقل کرده اند، بازگو میکنند.»

نویسنده این مقاله می‌افزاید: «لشکر یزیدِ ستمگر، الگویی برای اهل سنت نیست؛ چراکه آنان حسین را به خود نزدیکتر می بینند و عزیزتر از کسی که تنها سه سال حاکمِ امتِ اسلامی بود. او در این مدت، دریک سال حسین- رضی الله عنه- را کشت؛ یک سال با منجنیق به کعبه حمله کرد و سال سوم جان و مال مردم مدینه را حلال شمرد.

عزاداری در روز کشته شدن حسین (ع)، از ویژگیهای شیعه است که ما به آن احترام میگذاریم اما برای ما خطر است که روز عاشورا تبدیل به روزی شود که در آن دشمنی غلیان کند و چشمان خشمگینِ، ضدّ آنانکه گناهی ندارند و دارای نقشی در قتل حسین (ع) نیستند، بچرخد.»

نویسنده این مقاله درعین حال، نگرانی خود را از تبدیل شدن امام حسین (ع) به رمز انقلابی، اینگونه ابراز میدارد که: «پس از تبدیل شدن حسین به رمز انقلابی برای برانگیختن افراد ضدّ بنی امیه، با این تصور که بنیامیه هنوز حکومت میکند، مسألهای است که جای تأمل دارد و در راه وحدت ملّی همه مسلمین برای رویارویی با تهدیدات جهانی، چارهای جز مراجعه به این تصریحات تاریخی، که باعث تجمع و نه اختلاف بین امت بزرگ شیعه و سنی میشود، نیست.»

به نظر میرسد هنوز بسیاری از اهل سنت نمیدانند که شیعیان آنان را همانند بنی امیه نمی‌دانند.

سهم نماز

در میهمانیهای حاجیان

از نیمه دوم ذیحجه، در کنار مجالس و محافل مربوط به عید بزرگ غدیر، که در مساجد و محافل برگزار می شود، جلساتی نیز به میزبانی حجاج بیت الله الحرام و زائران حرمین شریفین تشکیل میشود. ورود زائران به کشور، همراه با مراسم خاص و ویژهای است. این مراسم تابع آداب و رسوم هر منطقه است. با توجه به تفاوتهایی که در سنتهای بهجا مانده از پیشینیان وجود دارد. بالطبع استقبال از حجاج و مراسم آنان متفاوت است. آنچه که در این میان مشترک

ص: ۱۰۶

بین همه مناطق کشور و اقوام و ملیتها است، سنت حسنه «ولیمه» و اطعام میهمانان و بستگان و دوستان و آشنایان است که در جای خود امری پسندیده و نیکو است. البته مشروط به اینکه از حدّ اعتدال خارج نشده و اسراف و تبذیر، صفا و قداست این مجالس را تحت الشعاع قرار ندهد.

یکی از بستگان نزدیک که به همراه همسرشان توفیق انجام حج تمتع و زیارت خانه خدا در سال جاری نصیب آنان گردید. طبق این سنت حسنه، با دعوت قبلی، میهمانان را به یکی از تالارهای واقع در شرق تهران فرا خواندند. به دلیل اینکه تالار در نوبت شب از قبل توسط دیگران رزرو شده بود، به ناچار زمان دعوت ظهر روز جمعه از ۱۱ الی ۲ بعد از ظهر تعیین گردید.»

نویسنده این سطور نیز یکی از مدعوّین بود. ساعت حدود ۱۱ بود که به اتفاق خانواده وارد تالار شدیم. تالار در منطقهای نزدیک به یک چهارراه و نبش یک خیابان اصلی، با چشم انداز بسیار مناسب بود که توجه همگان را به خود جلب می‌کرد. سالن اصلی تالار به صورت مجلّل، با سقف گچ بری شده، با رنگآمیزی زیبا و تعبیه لامپهای فراوانِ کم مصرف که توجه هر بینندهای را بهخود جلب می‌کرد. میز و صندلی و لوازم پذیرایی میهمانان مجلس در حد بسیار خوب، زیبایی خاصی را به سالن تالار بخشیده بود.

به عبارت دیگر، چینش و مرتب سازی سالن کامل و جالب توجه بود. دقایقی بعد از اذان ظهر، همانند جمع زیادی از میهمانانِ مجلس به فکر اقامه نماز ظهر و عصر افتادیم. در ضلع شمالی سالن، تابلوی کوچک نمازخانه و در کنار آن، سرویس بهداشتی ما را به آن سمت هدایت کرد. جلوی درِ نمازخانه، چند نفر روی صندلی نشسته بودند. گویا در صف و نوبت ورود به نمازخانه بودند. حقیر هم در کنار آنان به انتظار نشستم تا نوبتم شد. درِ نمازخانه را باز کردم. اتاقکی به طول کمتر از دو متر و عرض یک متر و بیست سانتیمتر مشاهده نمودم که در ورودی به سمت داخل باز میشد و قسمتی از فضای آن را اشغال میکرد. یک تخته موکت قهوهای رنگ کهنه و کثیف در کف اتاق پهن بود، گویا یک هفته است که رنگ جارو را ندیده است. دیوارهای جانبی نیز به همین نحو رنگهای آن، ور آمده و چهره بسیار زشتی را به خود گرفته بود. تعداد سه عدد مُهر شکسته، که گویا یک مهر بزرگ را سه قسمت کردهاند و سطح مهرها رنگ طبیعی خود را از دست داده و به دلیل جِرم گرفتگی سطح آن، به رنگ سیاهی نزدیک بود. ظرفیت معمولی این بهاصطلاح نمازخانه در حدّی بود که دو نفر و به زحمت سه نفر میتوانستند در آن نماز بخوانند.

در شگفت بودم، خدایا! چه میبینم؟! در نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران، که با خون هزاران شهید پاک باخته رنگین است و با ایثار و جهاد مجاهدان راه خدا پس از هزار و چهارصد سال حکومت اسلام ناب محمدی در این سرزمین به رهبری فرزندی از سلاله پیامبرخدا (ص) استقرار پیدا کرده، در مرکز این حکومت اسلامی، تالاری که برای ساختن و تزیین آن صدها میلیون تومان هزینه گردیده، مکانی که برای اقامه نماز اختصاص داده شده، شبیه انبار سیب زمینی و پیاز است، بلکه پایینتر!

چه کسی مسؤول این نابسامانی است. مسؤولان امر در پیشگاه خداوند متعال چه پاسخی خواهند داشت. دستگاههایی که به صورت مستقیم یا غیرمستقیم مسؤولیت دارند، چه پاسخی برای توجیه این مسأله دارند؟! اینان کارگزاران نظامی هستند که قرآن مجید و احکام نورانیاش قانون اساسی آن است که میفرماید: «مؤمنان کسانی هستند که اگر مکنت و قدرت به آنان بدهیم، اقامه نماز میکنند.» این اقتدار و امکان از برکت خون شهیدان گلگون کفن و رهبری مرجعیت دینی و فداکاری ملت و لطف و عنایت بیکران الهی نصیب این کشور علوی گردیده است. چگونه است که نسبت به نماز و اقامه آن تا این حد بی اعتنایی روا می داریم!

در ایام محرم الحرام به سر می بریم، مردم ما یاد وخاطره سالار شهیدان حضرت اباعبدالله الحسین و یاران با صفایش را گرامی میدارند که ظهر عاشورا هنگام اوج گیری جبهه حق و باطل با جمعی از اصحاب و یاران نماز به پا داشته و جمعی دیگر در جلوی صف جماعت با دشمن مبارزه نموده و با بدنهای مطهّرشان سپر انسانی تشکیل دادند و این حماسه آسمانی را به نمایش گذاشتند.

و از این رو استکه در زیارت وارث حضرت سیدالشهدا میخوانیم:

«أَشْـهَدُ أَنَّکَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلاهَ وَ آتَیْتَ الزَّکَاهَ ...»؛ «شـهادت می دهم (ای حسـین بن علی) که با خون خود نماز به پا داشتی و زکات پرداختی و امر به معروف و نهی از منکر کرد.»

از خداوند متعال توفیق شناخت وظیفه و عمل به آن را برای همه خدمتگزاران نظام و ملّت علوی ایران اسلامی مسألت دارم.

نشست شورای فقه اسلامی در مکه

استفاده از آیات قرآن در زنگ تلفن همراه تحریم شد.

ص: ۱۰۷

شرکت کنندگان در نوزدهمین نشست شورای فقه اسلامی در مکه با صدور فتوایی، استفاده از آیات قرآن کریم در زنگ تلفنهای همراه را تحریم کردند.

به گزارش پایگاه اطلاع رسانی حج، به نقل از «الیوم»، شرکت کنندگان در این نشست مسائل مختلفی را بررسی کردند. استفاده از آیات قرآن در صدای زنگ برخی تلفنهای همراه، یکی از آنهاست که فقها با صدور فتوایی استفاده از آن را تحریم کردند.

نوزدهمین نشست شورای فقه اسلامی به منظور بررسی مسائل فقهی مسلمانان در کشورهای اسلامی و غیراسلامی از شنبه ۱۲ آبان ماه طی ۶ روز در مقر انجمن جهانی مسلمانان در مکه برگزار گردید.

در این نشست ۷۰ شخصیت علمی، تعدادی از ائمه مساجد و فقهایی از بزرگترین کشورهای اسلامی مشارکت و موضوعاتی چون مسائل عصر معاصر، زندگی اقتصادی، سیاسی و بهداشتی مسلمانان را بررسی کردند.

صدور دستور العمل اجرایی شورای بیعت از سوی پادشاه عربستان

ملک عبدالله بن عبدالعزیز پادشاه عربستان سعودی، با هدف ضابطهمند کردن چگونگی انتقال قدرت در این کشور، دستورالعمل اجرایی شورای بیعت را صادر کرد. به اعتقاد آگاهان سیاسی، صدور چنین دستورالعملی به دست پادشاه عربستان، با توجه به تحوّلات سریع اقتصادی و اجتماعی در این کشور امری لازم الاجرا و اجتناب ناپذیر به نظر میرسید.

آگاهان سیاسی همچنین اعتقاد دارند این آییننامهکه به شورای بیعت ابلاغ شد، گزینه مناسبی بهجای مجمع فراگیر و قبیلهای خواهد بود. پادشاه عربستان سعودی طی یک سال در ادامه برنامههای اصلاحی خود، دو سیستم «تشکیل شورای بیعت» و «آیین نامه اجرایی» این شورا را اعلام کرد. بنا به اظهار نظر آگاهان سیاسی، این آیین‌نامه، اقدامی اساسی در ضابطهمند شدن چگونگی انتقال قدرت در این کشور خواهد بود. اکنون با ابلاغ این آییننامه به شورای بیعت، که در ۱۸ بند تنظیم شده، راهِ انتقال قدرت در صورت فوت پادشاه یا ولیعهد، در یک چارچوب قانونی قرار گرفته است. اساسنامه جدید با توجه به تعیین اهدافِ کلّی این شورا مشخص می کند که چه کسی می تواند عضو این شورا باشد، دارای چه شرایطی و حداقل سن قانونی وی چقدر باید باشد و مدت عضویت وی در این شورا چقدر است.

براساس، مفاد این اساسنامه، شرایط انتخاب ولیعهدِ این کشور برای اعضای این شورا نیز کاملًا تبیین و مشخص شده است. اساسنامه جدید همچنین تصریح کرده است: در صورت بیمار شدن یا سلب صلاحیت یکی از اعضا، عضویت به یکی دیگر از فرزندان «ملک عبدالعزیز» سپرده میشود. مدت عضویت در این شورا ۴ سال اعلام شده که در صورت موافقت پادشاه و دیگر اعضای شورا، قابل تمدید خواهد بود. این در حالی است که حداقل سن عضویت در این شورا نباید کمتر از ۲۲ سال باشد. در صورت مرگ پادشاه، شورای یاد شده بلافاصله تشکیل میشود و نسبت به معرفی ولیعهد به عنوان پادشاه این کشور اقدام میکند.

براساس قوانین جدید، پادشاه باید ظرف مدت ده روز با ارسال نامهای برای دبیرکل این شورا، ولیعهدِ خود را معرفی کند. در صورتی که یکی از اعضای شورا نقض قوانین و سلب مسؤولیت کند، کمیته سه نفره، که وظایف آنان در این شورا تعریف شده، در این خصوص تحقیق و ریشهیابی میکند و در همین راستا باید گزارشی به دبیرکل شورا ارائه کند. اگر دو سوم اعضای این شورا بر عدم عضویت فرد ناقض، اتفاق نظر داشته باشند، این موضوع برای تصمیمگیری نهایی، به شخص پادشاه ارجاع میشود. دستورالعمل جدید همچنین با اشاره به وظایف کمیته درمانی این شورا تصریح کرده است. گزارش اعضای این کمیته پنج نفره در خصوص اوضاع جسمانی پادشاه و ولیعهد باید کاملًا محرمانه باشد.

براساس مفاد اساسنامه جدید، گزارش پزشکانِ این کمیته باید در یک پاکت مُهر و موم شده، به دبیراین شورا ارائه شود و دبیر شورا نیز حق ندارد تا برگزاری نشست اعضا، نسبت به باز کردن آن اقدام نماید. به موجب اساسنامه جدید، مهمترین وظیفه شورای

مذکور تعیین شخص پادشاه و ولیعهد آتی عربستان و بیعت با آنان خواهد.

در صورت مرگ پادشاه، شورای جدید بر اساس دستور العمل جدید بلافاصله تشکیل میشود تا ولیعهد را به عنوان پادشاه معرفی کند. طبق قوانین جدید، پادشاه ظرف ۱۰ روز باید نامهای درباره شخصی که به عنوان ولیعهد به شورا معرفی کرده، به دبیرکل شورای بیعت بفرستد. اعضای این شورا شامل تمامی فرزندان زنده و ذکور «عبدالعزیز» مؤسس کشور عربستان، پسر یکی از پسران فوت شده یا ناتوان «ملک عبدالعزیز» به انتخاب پادشاه، دو نفر از فرزندان مسن ذکور پادشاه و ولیعهد به انتخاب پادشاه خواهد بود.

ص: ۱۰۸

درفرمان جدیـد پادشاه عربسـتان نیز «خالد بن عبدالعزیز التویجری» که در حال حاضـر ریاست دیوان پادشاهی این کشور را بر عهده دارد، به عنوان دبیر کل شورای بیعت انتخاب شده است.

شورا همچنین موظف است پس از مرگ پادشاه، بلافاصـله ضمن بیعت با ولیعهد، او را جایگزین پادشاه کند و انتخاب ولیعهد بعدی که از سوی پادشاه و با مشورت اعضای شورا معرفی می شود، نباید بیش از ۳۰ روز پس از انتخاب پادشاه جدید طول بکشد.

سایت اینترنتی برای مسجد الحرام راه اندازی میشود

گروه پژوهشـی مرکز پژوهشـهای حج، یک سایت برای مسجد الحرام طراحی کرده تا در شبکه اینترنت به نمایش درآید. این سایت متضـمن اطلاعـات مفصـلی در مورد نیازمنـدیهای حجـاج، عمرهگزاران و زائران بیت الله الحرام، از قبیل نقشه مسـجد الحرام و پلان طبقـات مختلف آن؛ شامـل ورودیهـا و خروجیها، درها، پراکنـدگی اماکن بر پایی نماز، راهروها، فضاها، محوطه‌ها، اماکن خـدمات رسـانی، محـل نمـاز گزاران زنان در محوطه‌ها، طبقه همکف، طبقه اول، زیر زمین مسـجدالحرام، موقعیت پلکانهای برقی، راه‌پله‌ها و آسانسورها می‌باشد.

سایت یاد شده، بر اساس سیسـتم اطلاعات جغرافیایی طراحی شده و قابل اسـتفاده برای اهداف آموزشی می‌باشد؛ به طوریکه زائران در آینـده خواهنـد توانست بـا اسـتفاده از فنآوری فضـای مجـازی با اماکن انجام مناسک خود؛ ماننـد صـحن مطاف و سـعی، قبل از عزیمت به عربستان آشنا شوند.

در ضـمن، در صـورت بهینهسازی و ارتقـای سیسـتم قابـل اسـتفاده توسـط ریـاست شؤون حرمین برای انجـام فعالیتهـای سـرویس و تعمیرات مسجد الحرام می‌باشد و قرار است در آینده نزدیک افتتاح شود.

آمادگی برای طراحی اولین نقشه مدینه در دوران پیامبر (ص)

یک مرکز تحقیقاتی در مدینه منوره، بر اساس روایات و سندهای صحیح از تاریخ مدینه در زمان پیامبر (ص) به محل ۴۳ مسجد که پیامبرخدا (ص) در آنها نماز گزارده بودند، دست یافت.

به گزارش پایگاه خبری تقریب به نقل از «العربیه» دکتر «عبـدالباسط بـدر»، مـدیر مرکز تحقیقات مدینه گفت: «این مساجد در مناطق مسـکونی منطقه بنی سـلمه (نزدیک وادی عقیق) و محل سـکونت قبیله بنی سالم بن عوف (در جنوب مسجد قبا) و میان دو سرزمین حرّه (حرۀ واقع در سـمت شـرقی و حرۀ و بره در سمت غربی) قرار دارند و مهمترین آنها مسجد اجابه، مسجد بنی حارثه، مسجد بنی ساعده، مسجد شیخین، مسجد شجره و مسجد وائل است.»

دکتر عبـدالباسط افزود: «این پروژه عبـارت است از یک حلقه علمی، که مرکز تحقیقات مـدینه برای آماده سازی پروژه عظیم رسـم نقشه جغرافیایی مدینه در دوران پیامبر خدا (ص) و ساخت یک ماکت از شهرمدینه، تهیه دیده است.»

وی گفت: «این پروژه شامـل مراحـل متعـددی از جمله رسم آثـار طبیعی مـدینه منوره، بررسـی توزیع جمعیت قبایل در آن دوران و مشخص کردن محلّ قبایل اوس و خزرج ویهود است.»

وی بـا اشـاره به اینکه محققـان تلاش کرده‌انـد مکان دقیق این قبایل را طبق روایات و کتب تاریخی مشـخص کننـد، افزود: «با پایان یافتن این مرحله، پروژه به محل دقیق مساجدی که در دوران پیامبر (ص) وجود داشته، دست می‌یابد.»

وی ادامه داد: «پیـامبر (ص) در آن دوران، مسـلمانانِ هر قـبیله را به ادای نمـاز در مساجـد خودشـان تشویـق و از مساجـدشان دیـدار می‌کردنـد تـا آنهـا بر ادای نمـاز در مساجـد خود تشویق شونـد. حتی برخی از قبایـل از پیامبر میخواسـتند در مسـجد آنها نماز به جا آورند.»

وی با اشاره به اینکه از میان این مساجد، تعداد کمی از آنها؛ مانند مسـجد نبوی، مسـجد قبا، مسـجد اجابه و مسجد قبلتین باقی مانده

است، گفت: «دلیل از بین رفتن بقیه مساجد این است که قبایل از سرزمین خود هجرت کرده‌اند و محل زندگی آنها تبدیل به مزرعه شده است.»

وی تأکید کرد این تلاش علمی یک ماه کامل به طول انجامیده است و مرکز تحقیقات مدینه منوره در نظر دارد عکس‌ها، نقشه‌ها و فیلم‌هایی از سیره پیامبر، اطلاعات گسترده‌ای در مورد آثار باستانی مدینه منوره و حوادث تاریخی آن را منتشر نماید.

شبکه اطلاع رسانی مناسک حج

عربستان اعلام کرد به منظور اطلاع رسانی مسلمانان از مناسک حج، شبکه‌ای به زبانهای مختلف راه‌اندازی می‌شود تا زائران در طول سال با مناسک حج آشنا شوند.

ص: ۱۰۹

بهگزارش خبرگزاری مهر، به نقل از القبس، شیخ صالحبن عبدالعزیز آلشیخ وزیر امور اسلامی و اوقاف و دعوت و ارشاد عربستان، ازطرح توسعه برنامه‌های اطلاعرسانی و آگاهی دهی درباره حج در طول سال خبر داد و اظهار داشت: با توجه به استقبال مسلمانانِ همه کشورهای اسلامی و غیر اسلامی، شبکه‌ای جدید به منظور ارائه مناسک حج به زبانهای مختلف راه‌اندازی می‌شود.

وی هدف از ارائه این طرح را اشاعه رسالت اسلام خواند و افزود: باید طی دوره‌های مختلف نسبت به امر حج اطلاع رسانی شود تا زائران هنگام وصول به خانه خدا، دچار مشکل نشوند. بنابراین، آموزش باید قبل از وصول زائران بهعربستان صورت گیرد.

ملاحظه: به نظر می رسد بخشی از مطالب این سایت جهت تبلیغ وهابیت طراحی گردیده است.

زیارت بقیع و گستره آن

خانم نوره عبد العزیز الخریجی در تحلیلی در روزنامه الوطن، با عنوان «زیارت بقیع و گستره آن» می‌نویسد: «همه ما جایگاه و فضیلت بسیار زیاد بقیع را می‌دانیم که در مدینه منوره واقع است. آرزوی هر مسلمان استکه درآن دفن شود؛ زیرا پیامبرخدا به زیارت بقیع رفته و در آنجا دعا کرده و برای اهل بقیع شب و روز استغفار نموده‌اند.» همچنین از آنجناب حدیثی است که می‌فرمایند: «هرکس می‌تواند در مدینه بمیرد؛ چون من برای کسیکه درآن بمیرد شفاعت خواهم کرد.»

خانم نوره می‌افزاید: «در بقیع، بسیاری از اهل بیت نبوی، صحابه بزرگوار، مهاجرین و انصار، تابعان و شایستگان و علما مدفون گشته‌اند ... از فضیلتهای آن این است که خداوند فرمان داد پیامبر به آنجا رفته، برای مدفونینش استغفار کند. از باب تأسی به پیامبر، هر مسلمانی؛ چه مقیم و چه زائر علاقه شدید به زیارت بقیع و دعا و استغفار برای اهلآن دارد. برنامهای که اکنون در ارتباط با بقیع اعمال می شود، گشودن درِ آن، دوبار در روز است؛ یکی صبح زود و دیگری عصر گاهان برای مدتی بسیار کوتاه و آنهم تنها برای مردان!

این روش و برنامه، پیش از آنکه بر راه پله‌های دو طرف، دو در نصب شود (که اکنون این دو در، با انتهای وقت زیارت بسته می‌شود) قابل پذیرش بود، زیرا از طریق پنجره‌های مُشرف بر گورستان، امکان زیارت اهل قبور برای زنان هم وجود داشت و آنان میتوانستند از همان پنجره‌ها زیارت کنند. اما امروزه چنین امکانی وجود ندارد؛ آنهم با استناد به یک فتوای سختگیرانه! گرچه مذهب بیشتر علما، اجازه زیارت اهل قبور برای زنان است و نیز حدیث عایشه، که به زیارت برادرش میرفت، مؤید این نظریه است. در حال حاضر به جهت افزایش زائر در طول سال، مناسب است درِ بقیع، در طول روز، باز باشد.

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-IR۹۰ ۵۳-۰۶۰۹به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».